



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح العقائد

سنة 12

2  
1991

طبع في المطبع الصدوقية الكائن

في بصريال المحمية

لجنة التحرير

القدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليعلموا حل الدين كله و  
 كفى بالله شهيدا واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واتمهده ان محمدا  
 عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلما مزيدا بدار  
 رحمة الله تعالى احكام شرعية كه تعلق بكمايت عمل دارد آنرا از غير تعالىه گویند و هر چه از ان  
 متعلق با اعتقاد است آنرا اصلياً اعتقادية نامند و علم متعلق با اول را علم شرعي و احكام نام  
 و علم متعلق بثنائي را علم توحيد و صفات زير اقسام شرع باحث و اشرف مقاصد و بيان  
 توحيد بارتقائي و صفات اوست و بنای علم شرع و احكام و اساس قواعد اسلام  
 همین علم اعتقاد است كه در عرف علم كمالش خوانند و محي از غيايب شكوك و ظلمات  
 او دانش دانند و صحاب و تابعين بنا بر مصفاي عقيدة خود و سيرت مجت نبوي و متدب عمد  
 بزبان بر كرت نشان مصطفوي و قلت و فائق و اختلاف و تكلف مراجعت بجانب ثبات از  
 تدوين اين هر دو علم و ترتيب آن برابر ارباب و فصول و تهذيب مقاصدش بفرع و احوال

مستغنی بود و نه تا آنکه در دهر فتنه میان مسلمین و بعضی بر اندین برخاست و اختلاف آراء  
 در میان بجانب اهل بیع و اهل ادوار و کثرت فتاوی و مناقشات و رجوع بسوی علما و رمات  
 نمایان گشت پس علما مشتغل نظر و استدلال و اجتهاد و استنباط و تمیید قواعده و اصول و  
 ترتیب ابواب و فصول و تکثیر مسائل با دله و ایراد شبهات با جواب و تعیین اوضاع و مصلحات  
 و تعیین نهادهایب و اختلافات شدند و هر چه مفید احکام علییه از ادله تفصیلیه بود و آنرا فقه  
 نام کردند و معرفت احوال ابدله را با لاجمال و مفاوذه احکام اصول فقه نامیدند و معرفت  
 اعتقاد را از ادله تفصیلیه مسمی بکلام نمودند و اول فرقه که تاسیس قواعد ضلالت بظاہر سنت  
 و باجری حکایه القضا بیدر باب اعتقاد کرد معتزله اند و قصه و اصل بن عطاء بن یسری اعتراف  
 او از مجلس می و مناظره ابو الحسن اشعری با استاد ابو علی جتائی مشهور است و چون اشعری  
 ترک مذهب جتائی کرد و با بطلان سلاهی معتزله پرداخت و چیزی را که سنت بدان دار شده  
 و جماعه سلف بران گذشته اثبات ساخت آنبلع او موسوم باهل سنت و جماعت شدند  
 و هرگاه فلسفه از یونانی بعرابی منقول شد و مسلمانان در آن خوض کردند بسیاری از فلسفه  
 در کلام خلاص نمودند و نظم الیهات و طبییات را در آن درج ساختند و خوض در ریاضیات  
 کردند تا آنکه علم کلام اگر شتمل بر ادله اسمعینی بود و اقیانارش از فلسفه دشوار بود و معرفت عقائد  
 با خط فلسفیات صنیع متاخرین است و تلف صاحبین از فتنه و محدثین بران گذشته اند که  
 تصحیح عقائد و تطبیق آن بکتاب و سنت بدون دلیل بجانب قول اصدی از تکلیف و نظرات  
 باید و لیکن درین زمانه که پرورش قیام ساعمت و بهمان روزگار قیامت است این طریق  
 مرضیه بکلیه مجرسته و ابنای زمان که خوگر تقلید اجبار و رهبان اند بر عقائد اهل کلام و علوم فکانه  
 طفا م قانع شده و در تراز و اثره اسلام افتادند تا آنکه یکی از هزار هم سرب جانب کتاب و سنت  
 بر نی دار و حسابی از منطوقات حدیث و قرآن نمی گیر و بلکه این هردو جهت نیرد که اساس  
 احکام و عقائد شرعیه و رئیس علوم و بنیادهای است معزول باز کار و حلقه بیرون دهنه شمارد

والله المستنک وینا که در فروع مذاهب خلیفه چهارم و جریب نه تنقیه و تالیف و شایسته  
و عنایه بهمان در اصولی محکم سه فرق دست بهم داده مناجیه و ماتریدیه و اشعریه متباینه  
برجای نام اهل امر بن محمد بن منبیل رخصه عنه و جبر اهل حدیث و ظاهریه بهم اعتقاد  
ایشانند و ماتریدیه منسوب اند بسوی ابو منصور ماتریدی که به واسطه شاگرد امام اعظم ابوحنیفه  
کوفی رخصه عنه منماست و ماتریدیه نام قریب از سر قدست که این امام از انجا بود اهل در الشریع  
و پیروانیه و عقاید کلام ایشانند و اشعریه منسوب اند بسوی ابوالحسن اشعری که به واسطه فرزند  
ابوموسی اشعری صحابی رخصه عنه منماست اهل خراسان و عراق و غیره با هم اعتقاد ایشانند  
و مالکیه و شافعیه هم در اعتقاد پیروی ایشان می کنند و احکامات ماتریدیه و اشعریه با هم زیاده  
بر دوازده مسئله است و در جواباتی متفق اند و در مناجیه و اشعریه خود خلایق در میان نیست  
مگر در سه چهار شرفیات و نزد عقیدت این اختلافات شبیه باختلاف عقلی و زوال صحیح است  
پس من کسی است که اعتقادات او هم عقیده این بزرگوران است اما قوم در طریق دالم و در  
جمع فریق کسی است که بدون ملاحظه این بدان اقبال غما بهر حدیث و قرآن پیش گرفته و از کلمات  
و موافقت سیج کی هر که باشد و هر که باشد پاک نداشت و می دانند که سخن هر واحد در فرورد  
و قبول است و اولیاده حلی اسد علیه و آل و سلم و کیف و تکلیف ایمان بر بر لول حدیث و منطق  
قرآن است نه بر مقتضای آرای این زمان

ماتریدی و اشعری همه خوب	الباب طویر است بجز و مرغوب	چیز است وانی حقا ایشان
انتخاب خواند ایشان	پای بر پای حسی رقتن	بسر خوشی که زیارتن
عمود را تلبه او بودند	جاد که اقتفاش پیروان	نقل خود را عقیدت ایشان
شرح او را کفیل دین	پشت پا بر زدن نه هم میل	برقیاسات و این جهاد دین
زود ویلی گردن ابلیس	پاره کردن بقای تلبیس	سود ختن و دست فلاسفه را
قطع کردن بر فلاسفه را	پشتمن و شیعین از کلام امام	بلکه از گفتگو سیم اهل کلام

از کتاب و حدیث خواندن کرد	باز آن از طعن خجسته می نرس	فصوص از حدیث مصطفوی
راه بردن بنور ذات و صفات	بر غمیسم همه لنت فتمان	بر غمیسم همه لنت فتمان
آنچه ظاهر شود ازین و بیان	در تاویل این و آن بسن	در تاویل این و آن بسن
پشت طاقت خمیده آوردن	بدل و جان خویش گوین	بدل و جان خویش گوین
هر چه آید بفسم فمیدن	نمواند زلفا هر ابرایش	نمواند زلفا هر ابرایش
که خردمند از آن شود بهراس	اعتقادش نمودن ست قبول	اعتقادش نمودن ست قبول
بر فرادخدای پاک و رسول	این طریق از خلایق دورست	این طریق از خلایق دورست
ساریت می شود بهر گزینی	هست او را وصول کا ضرور	هست او را وصول کا ضرور
هر که سالک شود بدین دست	در تکوین مستعد باشد	در تکوین مستعد باشد
انحرافی در آن بودیدانه	کم عیار آید و بر نیخی باز	کم عیار آید و بر نیخی باز
چون بیزان شش و غمی باز		

باجمله این علم اشرف معلوم

زیرا که معلوماً قش عقائد اسلامیه و فائیتش فوز سعادات و نیوید و دینییه و برهمنیش و  
 قطعییه مؤید باور و سیدیه نقلیه است و مختصر می بقامه الشیخ نجم الدین عمر الشافعی رحمه الله تعالی  
 درین باب مشتمل بر طرز فوائد و در ذفر اهل در فائیت شیع و تهذیب و نهایت حسن تنظیم  
 ترتیب و در خواست که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردانم و از تدقیقات فلسفیه  
 و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین تقی زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را  
 در طبع لال منت و کتاب سائر و بعضی روایت و نتیج درایت و ذکر مذاهب سلف و در  
 مقالات اهل بدعت بر دازم چنانکه کجده تعالی این اسپینه با وجود فائیت قلت فرصت نهایت  
 کثرت شخص داشت بال و توزع حال در ریخت روز از اواخر شعبان و سه روز از اواخر رمضان  
 در سنه یک هزار و دوهشتاد و شست هجرت سید الشیخان صلی الله علیه و آله و سلم از کربلا  
 و در بر منصفه و در جلوه گری کرد و بطاقت بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان و لبر سه نمود و موسوم

ببغیة الرام فی شرح المقامد کرده تا خواسته خداوند تعالی درین میان چیست و سعاد  
 مال و مال: ریافت حقائق عقائد اسلامیه فیصیب کیست و چون انسان عمل نیاکان  
 اگر خطائی بر زبان قلم فرسته و سببی بر میان آمده باشد بشکفت نیست اما امید از طالبان  
 نجات و راغبان جنات آنست که با سلاحش کوششند و راغبان نافرور شدند و در جبا  
 از وی تعالی آنست که امروز این مجال را بسبب کامیابی بنده گان اخلاصمند خود گردانند و  
 فردا آزاد معصیئه احوال بحر رسوایان بقیات صالحات سازد و ما ذلک علی الله عبس  
 یرن این و بیایه تمیید یافت اکنون سخن در ترجمه باب ویشم کتاب میسرود و با الله  
 التعالی قال رحمه الله تعالی قال اهل الحق بل من گفتند و مراد حق حکم مطابقت  
 واقع است و اطلاقش بر اقوال و عقائد و ادیان و ذرات سببی آید و مقابل ما باطل است  
 و احتمال صدق خاص در اقوال باشد و مقابل او کذب است و گاهی میان هر دو فرق  
 کنند و گویند که اعتبار مطابقت در حق از جانب واقع باشد و در صدق از جانب حکم  
 پس من صدق حکم مطابقت حکم براسه واقع است و معنی حقیقت حکم مطابقت واقع بر حق  
 ادعای الاشياء ثابتة مقیستما به چیز ثابت است و حقیقت شئی ما به است و ثابت  
 و ما به است شئی نزد ما تدبیر و با شریع موجود است و ثبوت تحقق وجود و کون الفاظ مترادفند  
 نزنش هر چیز را حقیقتی هست در نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت و واقع است  
 و مجرد و بهم و خیال نیست و نه تابع علم و اعتقاد یعنی در نفس الامر حقیقت آب آب است و  
 آتش آتش است آنکه اگر آتش ما مثلا آب اعتقاد کنیم آب باشد و اگر آتش گوئیم آتش  
 باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است و العله ما متحقق  
 و علم حقائق اشیا از تصورات و تصدیقات و احوال آن ثابت است خلافا  
 لسان سطرانیة بملات فرقه سفسطائیه که انکار حقائق اشیا می کنند و می گویند این آب  
 حقائق او با هم و حیال است باطل و تابع اعتقادات است و این سخن ایشان شرفا و مقایله او در

باطل است هیچ عاقل نمیداند که حقیقت آب و آتش مجرد و خالص است و جمیع دیگر ازین  
 طائفة در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه شک سیر مشاک کنند این هم مکابرۀ  
 نامعقول باشد و با ایشان بحث و مناظره پس نتوان آمد و سرای ایشان آن بود که در  
 آتش انداخته شوند اگر بحقیقت آتش در گری آن اقرار کنند ملزم شوند و اگر دم نزنند و بسوزند  
 نبود المراد و معنی لفظ سو فاعلم و حکمت است و معنی اسطوره خرف و غلط پس سو فاعلم نام حکمت  
 موسمه و علم مزخرف باشد و اسباب العلم للخلق ثلاثة و اسباب دانستن چیزه  
 برای عامه مخلوق از ملک و انس و جن سه چیز است بخلاف علم خالق تعالی که آن بزرگ است  
 و بسببی از اسباب الحی اس العلیمة یکی از آن سه حواس سالم از آفت باشد  
 و الحی الصّادق دوم خبر راست و العقل سیوم خرد و این حصر بکم استقر است  
 فالحی اس خمس پس حواس که جمیع حواسه معنی قوت باشد پنج است و عقل حکم می کند  
 بوجود آن بالضرورة و حواس باطنی که فلاسفه اثبات آن نمی کنند و دانش بر اصول  
 اسلامیة تمام نیست السمع یکی شنیدن و آن قوتیست که در دراز گوش نهاده اند  
 و بدان آوازه های که بوسیله هوا تشکیف کیفیت صوت بگوش می رسد می دریابند و البصر  
 دوم دیدن و آن قوتیست که بدان اعضاء و الوان و اشکال و مقادیر و حرکات  
 و حسن و قبح اشیاء و جز آن ادراک می کنند و این قوت را میان در عصب مجوف نهاده اند  
 و الشم سوم بوئیدن و این قوت را در دوپاره گوشت که از مقدم دماغ روئیده و مشابه  
بسر پستان است و در عین نموده اند و بدان ادراک بوها بطریق برای تشکیف کیفیت  
 بودار در بینی حاصل می شود و الدوق چهارم چشیدن و این قوت را در عصب که بر جرم  
 زبان گسترده شده است پریشان کرده اند و بدان مزه با تمیزش رطوبت لعابیه که در بدن  
 باشد دریافت می شود و اللس پنجم سودن و دس کردن و این قوتیست منتشر در تمام  
 بدن و بدان گرمی و سردی و خشکی و جز آن نزد اتصال و تماس دریافت میگردد

وکل حاسه منها یفعل ما وصعت هی لعل یترتیب ازین قوت های پنجگانه  
 و نگاه می شود و انسان و جبر آن بر چیزی که ساخته و نهاده شده است این قوت بر  
 آن یعنی او تعالی هر یک را ازین حواس نفس برای ادراک اشیای مفصّله آفریده چنانکه  
 سمع را برای اشعارات و ذوق را برای علوم و تم را برای ادراک و کارکی از دیگر  
 نمی آید و درجه از خلقت است حق تجاوزست زیرا که این ادراک بر وجه اختصاص نظرش  
 او تعالی است بغیر تاثیر حواس و الخیر الصادق علی بن عین احد هما الخیر المکی  
 و خبر راست که در روغ باشد بر دو گونه است یکی خبر پایی که یکبار و فقه و تاریخ نمی شود بلکه متنا  
 و متوالی می نماید و هو الحجب الثابت علی السه لولا یقصر و قاطن همه علی الکلام  
 و آن خبر نیست که ثابت شده است بر زبانهای قوم و مردم بسیار که مقصود نمی شود و عقل  
 تجویز نمی کند توافق ایشان را بر روغ و معیشتش و قریع علم نیست بغیر شبهه و هو حق  
 للعلم الضروری كما للعلم بالملک الخالیه فی الاذن الما ضیة و البلدان  
 المائیة و آن خبر متواتر بالضروریة موجب علم ضروریست چنانکه علم بادشاهان گذشته در  
 زمانهای انبیا و مشرعی در دست شل علم بوجوه که معظله و بغداد و الثاني حبه الرسول  
 المندب بالمجرة دوم خبر تنبیه بر تأکید کرده شده در رسالت او ثابت گشته بمجریه و رسول  
 که است که خدا او را برای رسانیدن حکمهای خود مبوی خلق با کتاب فرستاده و نبی  
 عام ترست از وی و مجری خبری که عادت را بر دو مقصود بدان اظهار است که علی مدعی  
 رسالت باشد و هو حق بوجب العلم الاستدلالی و آن موجب علم حاصل  
 است لال است که نظر در دلیل باشد و العلم الثابت به یضاهی العلم الثابت  
 بالضروریة و علمی که ثابت می شود و حاصل می گردد و خبر رسول شاه علمی است که ثابت  
 بالضروریة باشد شل محسوسات و بدیهیات و متواترات فی القیقین و حصول یقین  
 و عدم احتمال نقیض و الذائب و در شریعت و عدم احتمال زوال بشک شک فقیه



حلد جمعنی الاعتقاد المطابق الشبان ما ثابت بالانسان بحالا او ظنا او تقليد  
 پس علم ثابت بنده خبر رسول بینه اعتقاد نیست که ثابت و واقع باشد بجزم و ثبوت و در جمیع  
 لیکن با تقلید بر و بنا بر امتقای سطر القبت و جبر و ثبوت و مقصود ازین بیان فایده توفیق  
 تفریق است و اما العقل فهو سبب العلم ایضا و اما عقل پس آن نیز سبب علم  
 و عقل توفیق است و نفس که ماضی بدان آمده علوم و ادراکات می شود و همین است مراد بقول  
 ایشان غریبه ینتبهها العلم بالضروریات عند سلامة الاکالات و گفته اند بجزم  
 که ادراک ثنائیات بر سابط و ادراک محسوسات بر شاهر می کند و تصریح می شود در عقل سبب  
 علم بدان چیست کرده که در وی ثابت غیه و ملائحه در جمیع نظریات و بعضی فلاسفه در  
 الیاسات بنا بر کثرت احتمالات و تناقض آراء است و ما ثبت منه بالبداهة فیهما  
 ضروری و ماضی را منجبه ثابت شده است و بنظم بعضی باول نظر توجه بدوین احتیاج بسوی  
 تفکر پس آن ضروریست که العلم بان کمال الشئ اعظم من جزئه چنانکه علم بآنکه تمام  
 شیء کلان تر و بزرگ تر باشد از پارچه او و این در مرکبات مقداریه مایه است نه علی الاطلاق  
 زیرا که بعد تصور کل و جز و در علم توقف بر هیچ چیزی نمی شود و ما ثبت منه بالاستدلال  
 و آنچه ثابت شده است از ان بنظر در دلیل برابرست که این است لال از علت بر معلول  
 باشد چنانکه آتش را دیده بدان که او را در دست یا از معلول بر طست چنانکه دو در دیده بدان  
 که آنجا آتش است و اول کماست به خاص می شود با هم تعقیل و ثانی با هم است لال فیهما  
 اکتسابی پس آن علمی است که کسب حاصل شده و سبب مباشرت ارباب سست بختیار  
 و اکتسابی عام تر بود از استدلالی زیرا که استدلالی حاصل می شود بنظر کردن در دلیل پس هر  
 استدلالی اکتسابی است بالعکس و ضروری در مقابل اکتسابی و استدلالی هر دو مدعی آید  
 و اگر الحام لیس من اسباب المعرفة لخصیة الشئ عند اهل الحق و الهام که انداختن  
 چیزی در دل بطریق فیض باشد و از اسباب بر شناختن معنی چیزی نیز و اول حق نیست اما

منقول بر سر اسباب در سنجیدار و شور منعی عارض تلخ جان فیصل علم فی توانا که دو الی کاف  
 دان علم حاصل می شود و از بسیاری اولیای مکتبی است آری الهام و کشف نام هر چند  
 موجب علم باشد اما انچه بواسطه اسلام نیست و نه موجب اثبات مکتبی از احکام و آیینی مسلح  
 شهادت احکام ثابته و متابعت است و قاضی شاد الله گفته کشف و الهام اگر نعمت آما  
 اعمادیت و قیاس جامع فخر افاضه تزیج حدیث و قیاس بر است و در کشف حکم غلط کنند  
 و این سلسله میان سلف و خلف جمع علیه است زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 بحجت قاطعه است احتمال کذب و نسیان در روایت ضعیف و در کشف اولیا خطاب یا بر واقع  
 می شود و اتقی بیمنه و غیر واحد مدلی و تقلید مبتدع فیه ظن و اعتقاد عاجز قابل الزوال است  
 پس گویم مراد ما تن علم نیز میست که شامل ما بخان باشد و الا وجهی بهای حصر علم در اسباب  
 سه گانه است و العالم ائی چیز می که جزوات و صفات او تعالی است از موجودات که بر آن  
 مسافع را بر انداخته اند که عالم اجسام و عالم اعراض و عالم نباتات و عالم حیوانات و جز آن میگویند  
 بحکم اجزائه بنام جزای خود را سازنا و آنچه در اوست در زمین و آنچه بر دست احدی  
 نوبت شده است یعنی فرد فردش از کس عدم بر منحصه و جو و اختیار و اما داد او تعالی بطوره برگشته  
 و از عدم موجود شده بحدیث عمران بن حصین علیه السلام گفت فرمود آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم کان الله و لم یکن شیء قبله و کان عرشه علی الماء ثم خلق السموات  
 و الارض و کتب فی الماء کما کتب فی سوره الاحقاف و فی الجبال و فی الارض و فی السموات  
 تمام سموات با مراد و صور و اشکال وی در قلم عناصر با مواد و صور او بالنوع است بیست و نه  
 و صورت خالی نوده و هر که از ایشان اطلاق قول بحدوث ما سوی الله کرده بیست و نه احتیاج بسو  
 غیر کرده نه بیست و نه سبب عدم ادهو اعیان و اعراض زیرا که عالم اعیان و اعراض است و در  
 بذات خود تمام باشد همین است و الا عرض در هر یک از اینها حادث است و هر چه این چنین باشد  
 قدیم بود و الا اعیان ماله قیام بدانکه پس اعیان چیزی است که او قیام بذات خود نماند باشد

و معنی قیام بذات و غیره مشکلی نیست که بنفس خود تمیز نمود و در تمیز خود تابع تمیز نشد و دیگر بنوعی  
 عرض که تمیز از تابع تمیز جوهر باشد که محل اوست و هو اما مرکب و هو الجسم چیزی که قائم  
 به ذات خود است از عالم یا مرکب است از دو جز و زیاده و آن جسم است و جز یعنی ناکره است  
 از سبب و تا ابعادش متحقق گردد یعنی طول و عرض و عمق و جز و بعضی است جز و تا قاطع  
 بعد از آنکه برز و ایامی قائم ثابت شود و او غیر مرکب کالهی هو یا مرکب نیست مانند  
 جوهر را یعنی است که هیچ وجه انقسام نمی پذیرد و نه فاعلاً و نه مفعولاً و نه فضاء و هو الجسم  
 الذی لا یتجزی و آن پاره است که در پاره نشود و از اجزای هر فرد خوانند و جز و فاعله  
 چنین جوهر را وجود نیست و ترکیب جسم از هیولی و صورت گویند و العرضی ما لا یقوم  
 بذاته و عرضی آنست که قائم بذات خود نشود بلکه قیام او بغير خود و یحکات فی الاجسام  
 و الجوی احدث و حادث شود و در جسمها و جوهرها و این تمام تعریف عرض است برای احتراز  
 از صفات الهیه یا بیان حکم اوست کالای آن مانند رنگها و اصول کون سیاه  
 و سفیدی است و قیل سرنی و سبزی و زردی و باقی رنگها ترکیب از اینها حاصل شده شود  
 و الا که آن و آن اجتماع و افتراق و حرکت و سکون است و الطحیله و مزه و او آن  
 که گوشت تلخی و تیزی و شوری و زخمت و زبان گیری و شیرینی و ترشی و چرب و بیزگی  
 و ترکیب مزه های پیش از بهم رسیدن و الودائع و بویها و انواع آن بسیار است و نامها  
 خاص ندارد و چون عالم اعیان و اعراض شده و اعیان اجسام و جوهرها قرار یافت و  
 اجسام حادث است پس همه عالم حادث باشد و ازین دلیل که در متن مذکور شد دل فقیر  
 در خلق است زیرا که برای اثبات حدوث عالم اول کتاب خالق عالم و سنت اعلم عالم  
 کم است که دست بدان عقل زده آید با وجود براین سمع در اثبات عقائد اسلامی  
 بحس و خاشاک عقل آخترین کدام عقل است که خدا عزالی گفته در فطرت انسان و شواهد قرآن  
 چیزی است که بی نیازی کند از اقامت برهان و هو قابل للفناء و عالم بعد از وجودش

نتایج پذیرست و رفائی و مالک شدنی است لقول تعالیٰ **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ع**  
 الاكل یعنی ما خلا الله باطلی پس جوهرین و ملائکه و درخت و اشغال آن  
 که خبر بر دام آنها دارد شده نیز رفائی شود و اگر چه بقدری باشد بعد از آن باقی مانده و فنا  
 نمی پذیرد و حق آنست که آفرینش اینها برای بقا است نه موت و فنا پس برای یک لمح هم  
 فنا نشوند و اول بقای اینها مخصوص کرمیه ذکر است و المحدث العالم یعنی البته تعالی  
 در وجود آورنده جهان خدای مرتضی و قریب پانصد آیه کرمیه بر اثبات صلح عالم و سه یکی  
 گیتی و ملاکت دارد و اول کتاب و سنت خنثی است از ایراد بر این کلامیه و مقالات فلسفیه  
 که الصباح یعنی عن الصباح و معنی لفظ خدا خود دانسته است یعنی خود بخود و موجه دشواری  
 و البته باید که نشامی جمله سلسله موجودات بیک ذات بود که از خود باشد و وجود او در حقیقت  
 و عرضش متعین بود و در سلسله موجودات بی نهایت رود و این مقول نبات و العی الحند  
 یعنی جهان آفرین میکانست لقول تعالیٰ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ كَلَّمَكَ** و بحقیقت ایما و عالم و  
 انتظام وی جز از یک صانع و یک حاکم است نیاید و مشهور درین باب میان متکلمین  
 بر آن نماندست یعنی قول تعالیٰ **لَوْ كَانَتْ فِرْعَوْنُ الْخَلْقِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ**  
 شایع عقاید بعد از ابراهیم آنکه و تقریر بر آن گفته این آیه است یعنی باقی و وطن میکند  
 نیستین و لیکن ابن عربی است که از آن موثرین مسلمان می خیزد اسلام و این حرفت یعنی چه  
 بلکه این آیه است و تقریری که در مرتبیت آن کرده بین بر شفا جرت بارست  
 القدر بعد محدث عالم قدیم است چه اگر قدیم نبود موادش بود و از جای عالم باشد نه صانع عالم  
 و لفظ سبوح و دو واجب و قدیم نزد بعضی مترادف اند و نزد بعضی متضاد چون در مساوی بحسب  
 محدث است و در حال این الفاظ از اجماعی نیستی نیست اگر چه کلام بیان اطلاعاتش بر اینست  
 آورد و اندک البسیار از مفسرین و بعضی خلف الکلامش می گفته متهم این حرم بلکه در شرح شریف  
 ایمان قدیم لفظ اول بر جای لفظ واجب لفظ قدیم و بجا سے صلح لفظ خالق و ناظر آمده و

هر که قائل بحیث اجمال است می گوید اطلاق این الفاظ با جمل بود و هست الهی نزد خداوند  
قال تعالی هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و قال تعالی كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَتَّبِعُ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ  
وَالْاِکْرامِ در این صفت که یکی از صفات برشتگان او تعالی است امام جمله صفات است  
ولکنه القضا می قیوم را از اسمای اعظم شمرده اند القادر توانا است بر هر چیز لقوله تعالی  
اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در این صفت دوم است العالیه و انست بنص قرآن کریم  
و آیات اثبات علم او تعالی که صفت سوم از صفات اوست در کلام مجید میث از صفت  
السمیع البصیر شنوا و بینا است بنص کتاب عزیز و این سمع و بصیر که چهارم و پنجم در شمار اند  
و صفت شش را نیز از صفت علم چنانچه تسبیح قرآن کریم بران گواهی می دهد زیرا که علم را در ذکر  
سملوات آورده و سمع را در بیان سموعات و بصیر را در بیان بصرات و در هر صورت ارجاع  
این هر دو صفت بصفت علم و قائل شدن بآنکه مراد بدان علم سمعوعات و علم بصرات است  
تحریف قرآن و حدیث لازم می آید و نیز هر که سمع و بصیر از و نشستی شد او را هیچ و بصیر نتوان گفت  
پس دی سبجانه جمیع اصوات و حروف و کلمات را بسع قدیم خود که لغت انبی اوست گوش  
می کند و بسبج اشکال و الوان را با بصیرت قدیم از وی خود می نگرد و تجدد ظلمت مانع دیدن و شنیدن  
او نیست و نه هیچ شنیده از وی چنان می شود اگر چه بغایت در بر خفا باشد و نه هیچ  
از وی از وی نا دیده می ماند هر چند بزرگ ترین و در دنیا و با جودش سمع و بصیرت و بصیرت  
می شود و در از قیام این هر دو صفت قدم سموعات و بصرات لازم می آید و در شرح اطلاق لفظ  
عین و ان هم آمد و قال تعالی یَحْيٰی بَاطِنًا فَاِذَا فَاِذَا نَ الْاَحْيٰی مَا اِذَا نَ  
لَنبٰی یَنْفَعِنِ بِالْقُدْرٰتِ رَوٰا الشَّیْخَانِ عَنِ ابْنِ مَرْبُوطٍ عَنِ الشَّافِعِیِّ لِلرَّیْدِ خَوَافِیْنَدَه و ارا و گفته اند  
و این صفت ششم و هفتم باشد و هشتم کلام است که خواهد آمد و دلیل بران قول تعالی سَمِعَ  
وَمَا لَشَآءُ اَنْ اَلَا اَنْ یَّشَآءُ اللَّهُ و قَالَ فَعَلْ مَا یُرِیدُ و احادیث درین باب بسیار است  
و بجای خود بطور عقل جزم می کند بآنکه محیث عالم برین نظم بدیع و نظام حکم جبه این صفات نمیتواند

و بعد از این جهان عجب ذریعہ شتلی را فعال مستند و مقومش مستند بر دایان اوصاف  
 خواهد بود و چنین صورت را پذیرا از مرز و ماسته و جاهل و گنگ و کور و مضطرب و مضطرب  
 هرگز نخواهد فراموشید و اصداد این اوصاف که نقاشان از تهریه وی جهان را از واجب است  
 و نیز این صفات در مخلوق وی پیدا است که در وی نیست از کجا پیدا شده است خفاک  
 ابری که در آب بسته به بنایان وی صفت آید و در حقائق این صفات بلکه جمیع  
 اوصاف الهیه که کتاب و سنت بدان مطلق است بقتل و قیاس نتوان دریافت که اگر  
 حق تعالی ثبوت از ال در ذات آدمی خلق کرده که بدان صفات و درجه بسیار از همه اشیاء  
 می برد اما در حقیقت صفات الهیه ذات آدمی نیست و درجه چنانچه در این اوصاف غرض مد  
 چه نسبت خال را با عالم پاک و در این اقیانوس است و در این اقیانوس و در این اقیانوس  
 اصدادان تلقی و لیس تعرض نیست عرض و در آن عرض قائم غرض است بلکه در این  
 جمل است پس ممکن باشد و نیز نقای او متعین است و الا بقایه صفات عالم با عرض باشد و لا  
 آید قیام منتهی و این محال است و لا جسم و نه جسم است زیرا که جسم مرکب از اجزای است  
 و این امارت حد و در آن است و لا جسم است و نه جسم است زیرا که جسم مرکب از اجزای است  
 و لا جسمی است و آن متمیز باشد و پاره از جسم است و حق تعالی از آن بر سر است و در آن  
 از این است که جوهر را ایشان اگر چه نام مود و نیست که در موضوع نباشد خود است و در  
 یا متمیز و لکن اقسام ممکن است و مراد بدان ماهیت ممکن باشد که یافته شود و در موضوع  
 و اگر مراد قائم باشد و مود و لانی موضوع گیرند متمیز از اطلاقش در صانع متعین است و در  
 شرح و آن در مبادرت نعم بسوی مرکب متمیز و لا متمیز و مود و در مود است و در مود  
 صورت آدمی یا اسب زیرا که این از صفات اجسام است که بر اساسه کییات و کیفیات است  
 حد و در نهایت آنرا حاصل می شود و لا محدود و در مود و در نهایت داشتند و باستند چنانکه  
 کرد است و لا محدود و در مود و در نهایت آنرا حاصل می شود و لا محدود و در مود و در نهایت

نیز واحد و نیست و این خود ظاهر است و لا متبعض و لا متجز و نه صاحب الباطن و جدا  
 و لا متکسب منها و نه مرکب ازان که پاره پاره بهم پیوسته باشد چه در ان احتیاج منافی  
 در چوبه است پس شش ذره اجزا را با اعتبار تعلق و ی ازان ترکب خواهند و باعتبار  
 اختلاف ری بسوی آن بعضی و متجزی ناسند و لا متناه و نه نهایت دارد زیرا که تناسلی از  
 صفات متقاریر و اعداد است و لایق صفت بالماثله و ستوده نمی شود بجا نیست با اشیاء  
 چه بجا نیست و حسب تمایز از تنجاسات بفصول مقوم باشد و این مستلزم ترکیب است  
 و لا بالکيفية و نه وصف کرده می شود بکفایت از رنگ و مزه و بود گرمی و سردی و ترس و خشکی  
 و غیره آن زیرا که این از صفات اجسام و توانع مزاج و ترکیب است و ازان الفاظ نا آشنا  
 که علمای کلام در بیان صفات ری تعالی ترا شنیده اند و اثری ازان در کلام خدا و رسول  
 یافته نمی شود و در بی ازان از کتاب سنت به ریغ نرسد را جان لبیب سیده و دل اندوه آسیده و کیف که  
 هیچ عبارت در نفی صانع باین عبارت نرسد بقیل ایشان و در فرائد تشبیه بسوی بن تطیل مثل کسی است که از  
 گرم گرینخته پناه با تشش گیرد یا از گردیدن زنبور نرسیده بگزیدن ما افتد و از میزاب فرار شد  
 زیر باران بایستند آنچه اد کتاب و عهد میثاق ثابت شده همین قدر است که او تعالی و صوندا  
 جمیع صفات کمال و منفرد است از جمله سمات نقص و زوال پس هر چه خود را متصف نمود  
 بدان متصف دانند و از هر چه خود را مقدس و منفرد گفته ازان پاک شناسند و غرض که در اثبات  
 و نفی پیرو قرآن و حدیث باید نمود و او را عقل ناقص و فهم کاسد و رای فاسد خود را تشبیه  
 صفتی از صفات و نفی و صفتی از اوصاف عرفی نباید افزود و دوازده آنچه خود را بدان وصف کرده  
 آنست که الهی است و صدست و نزاریه و نه زائیده شده و نیست او را کفون و مسود هست  
 زند و قائم است نمی گیرد او را نوم و نه غنودگی هر چه در آسمانها و زمین نیست همه ازان است  
 کیست که پیش او سفارش کسی کند مگر بآنان اوی و انداخته پیش ایشان و پس ایشان است  
 و اساطیر نمی کنند چیزی از نام او مگر هر چه او خواهد گنجایش کرده است که رسد او آسمانها و زمین را





قطبیه محکم هر یک ثابت است بلکه صفت علم وی تعالی که امام الهی صفات است انکشافی بسیارست  
 که معلومات ازل و ابد را با احوال متناسبه و تضاده کلیه و جزئی به هر یک باوقات مخصوصه  
 هر کدام در آن واحد دانسته است شگافی و آنکه که زید و فلان وقت زنده است و در فلان  
 وقت مرده و همچنین رقبا و حریف سیاه را در شب مجبور بر سنگلاخ و حرکت فرود را در تپه  
 جدا جدا می دانند و هر یک را از قهر غمت زمزمین تا اوج فلک مفتین و عرش برین می رود و هر یک  
 در دلهای خلق و سینه های مردم می گذرد و یگان یگان معلوم است قال تعالی قل لا احاط  
 بِحُكْمِ رَبِّكَ بِالْعِلْمِ هِمْ حِينَ هُوَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ از قدرت او نیست و آری بخاری است که بر  
 ایجا و مثل وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز قادر است و وجود مثل و سعه مثل و بر قدرت او  
 بنا بر عموم اولی باب قال تعالی اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَكَاتِ وَآلَافًا مِّنْهَا قَادِرٌ عَلَىٰ  
 أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّافُ الْعَلِيمُ و آیدین قدرت و وقوع مثل و سعه  
 صلی الله علیه و آله و سلم لازم نمی آید زیرا که قدرت و تکوین و وصف است متغایرانه نزد ما تریه  
 و اثر قدرت ارکان محدود و محدود در نظر قدرت اوست نه وقوع آن بالفعل و اثر  
 تکوین و وقوع مکنون بالفعل است و چون باری تعالی آنحضرت را خاتم پیغمبران گردانید که ما تال  
 وَلَكِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ وَإِنَّكَ رَاجِعٌ إِلَىٰ رَبِّكَ ذَلِكُمُ الْحَقُّ این آیه واقع  
 و موجود شدنی نیست و انکار عموم قدرت نظر باستحالات وقوع و وجود مثل و سعه در خارج  
 منصفه بانکار و نصوص قرآن کریم نمی شود و تکلفی که در اثبات عدم عموم قدرت منصف اولی عقلیه  
 کرده اند پیش تابعان انصوص سمعیه بچوبی انی از رد و تحجین است حکم ملائکه و جنات و غیر هم و عموم  
 آن و له صفات و مراور است صفتهاست موجوده و در نفس خودش زیرا که ثابت شده که  
 وی عالم قادر می و جز آنست و معلوم است که صدق مشتق بر شیئی متقنه ثبوت ماخذ مشتق  
 برای آن شیئی است پس ثابت شد برای او تعالی صفت علم و قدرت و حیات و جبران  
 و چنانکه معتزله گمان می برند که عالم است و نیست و او عالم و قادر است و نیست قدرت بر او

و غیر ذلک و این محال است و مخصوص ناطق اند و بیچوت علم و قدرت و حیرت و جبر و جسد و افعال  
متقد و ال سن بر وجود علم و قدرت و بی نه بر مجرد تسمیه او عالم و قادر اسیله و این معنی  
ازلی است و لم یزل خواهر بودند چنانکه گرامیه زعمی کنند که صفات و بی حادث اند بر لیل  
آنکه قیام حوادث بذات و بی تحصیل است قائمه ملائکه عالم اند بذات اوستالی زیرا که  
شئی همان باشد که قائم بذات آن شئی بود بالضرورت و چنانکه زعم معتزله است که و حق حکم  
یکه بلکه قائم بغیر است و مراد ایشان نفی این صفت است نه اثبات آنکه این صفت  
غیر قائم بذات است و دلیل معتزله آنست که در ثبات صفات ابطال توحید است زیرا که  
این صفات موجود و قدیم در منابر ذوات اوستالی اند و ازین قسم غیر خدا و تعدد و بلکه تعدد  
و حسب بالذات لازم می آید چنانکه در کلام متقدمین اشاره و در کلام متأخرین صراحت آمده  
که واجب الوجود بالذات خدا و صفات خداست و تفاسیر و اثبات مسدود با کافر شده اند  
تا با اثبات هشت قدیم بلکه بی شریک بقا و پیر و عین و وجه چه رسد لهذا ما متن اشارت بجواب  
کرده و گفته و حی لا اله الا غیر لا یعنی صفات خدا نه عین ذات اند و نه غیر ذات پس قدیم  
غیر و قائم قدما و لازم نیاید و اولی آنست که چنین گویند که تحصیل تعدد ذوات قدسیه است  
ذوات و صفات و در قدیم ممکن است که قائم بذات قدیم و واجب با و غیر منفصل از و باشد  
بسیج احتمال نیست زیرا که هر قدیم خدا نیست که از وجود قدما و وجود آیه بلکه اوستالی  
قدیم بذات خود و موصوف صفات است و اطلاق لفظ قدما و ضرورت نیست تا گمان یزد که هر  
از ما تا قائم بذات خود و موصوف صفات الهیه است و بنا بر معنویت این مقام مستند از  
فنا صفی صفات فرستند و گرامیه یعنی تمیم آن را شام و بیغ غیریت و عنیت و حق بحث  
آنست که کلام و عنیت صفات با ذات و غیریت و بی و زیادت و بی بر ذات که در کتاب  
تکلیفین مذکور است در کتاب و سنت بر بی ازان عنوان یافت مگر همین متذکر که او قیاس  
موصوف صفات گمان است پس در حق نامی صفات خوف بظلم است و آنکه قائل الحیثیت

و آنکه لا غیر و لا حدیث می گوید و آنکه زائد بر ذات اعتبار می نماید و بی خودی در کار می کرده که  
 بدان مکتف نبوده و در عقاید پیروی داخل کرده که از قبیل عقاید نیست و طبی و این صفات  
 اولیه قائم بذات او چنانست العلم یکی از اینها علم است و این صفتیست که منکشف  
 می شود معلومات نزد تعلق این صفت با آنهاست هست بعد از حیات علم و شعور  
 علمی از سبق جبل فکرت و متعلق بجهت کلیات متجاوز از ان بجزئیات  
 ذره نیست از محکم مکان که نه علمش بود محیط بان حد در یک دریا بانها  
 حد و برگها بستانها همه نزدیک بود و ظاهر همه در علم اولی و حاضر  
 و الهکدرة و م قدرت است و آن صفتیست مؤثر در مقدرات نزد تعلق و بی باغها  
 اشعار بعد از ان قدرتی بود کامل مراد او را بود شامل در همه کار و در همه حالت  
 کارگر بی توسط آنست ایشان بهر عدم که رسید رخت بر خطه وجود کشید  
 و الحیاء که سوم حیات و آن صفتیست که موجب صحت علم باشد و قوت یعنی قدرت است  
 از صفاتش یکی حیات است که امام همه صفات آمد او بخود زنده است پاینده  
 زندگان و گربا و زن و والسمع چهارم سمع و این صفتیست متعلق بمسموعات  
 و البصر پنجم بصر و این صفتیست متعلق بمبصرات و لازم نمی آید از قدم این هر دو قدم  
 مسموعات و مبصرات چنانکه از قدم علم و قدرت قدم معلومات و مقدرات لازم نمی آید  
 زیرا که این صفات قدیم اند حادث می شود اینها را تعلقات بخوارش که اقل حق است  
 که تعلق نیز حادث نیست بلکه حادث متعلق است بالفتح و ظهور احکام تعلق بتفاوت بنابر  
 تفاوت متعلقات است و او جانم ریست از حدوث و تجد و تغییر و تبدل بمجموع وجود هر چه که  
 حادث نمی شود برای اوزانی و صفتی بنظر احکام تعلق بتعلقات و س که بگوید لم یزل  
 لا یزال با این صفات است بنمیر حدوث و انتقال و الارادة و المشیئة ششم و هفتم  
 اراده و مشیت است و این هر دو عبارت آنرا از صفتی ذرحی که موجب تخصیص یک از مقدر

باشد و یکی از اذونات بوجود با استراحت قدرت بهر یک و بدون ملحق قلم تابع وقوع  
 و درین ترتیب بر کسی که می کند که سمیت قدیم است و اراده حادث تمام نباتات و  
 دیگر کسی که می گردی اراده کردن خدا منقل خود را آنست که وی کرده و سایر و مغلوب  
 نیست و معنی اراده کردن او منقل غیر خود را آنست که وی آمرست بدان و کیف که هر  
 شگفت را پایان و سایر واجبات حکم کرده است پس اگر اراده است می کرد البته واقع میشد  
 و اراده در قرآن بر دو نوع آمد و یکی قدریکه کونیه و غایتیه که شیعت تمام جمیع موجودات  
 باشد لقول تعالی کُنْ يَوْمَ يُدْعَى اللَّهُ إِلَى الْفِتْنِ أَلَّا يَفِيخَ بَنُو إِسْرَءِيلَ أَنْ يَدْعُوا لِلَّهِ لَمَّا هُوَ دَعَاهُمْ وَمَنْ يَقُولُ  
 أَنَّا بِفِتْنَةٍ يُخَمِّلُ خَلْقَهُمْ تَخِطُّوا تَحِطُّوا كَأَنَّمَا يَقْعُدُونَ فِي السَّمَاءِ إِذْ يَأْمُرُ الْمَلَائِكَةُ  
 حَرَرِهِمْ وَكَانَ تَحْتَهُ مِسْجِدٌ لِلَّهِ يُدْعَى فِيهِ لِلَّهِ الْكِبَرُ الْيَوْمَ لَا يُدْعَى لِكُلِّ إِلَهٍ  
 الْعَشْرُ و امر مسلم اراده تانی سبب اول و الفعل و الفاعل و مفعول و مفعول ثانیه و مفعول  
 از صفت ارلی که کسی بگویند است و التدریق و روزی دادن این بگویند خصوصیت و مقصود این  
 صراحت اشارت است بآنکه اشغال این صفات در بنان چنانکه احیاء و اموات و حیوان  
 و اختراع و احداث و ابداع و امتداد آن را جمیع بسوی صفت تعقیب ازلیه قائم بالذات است  
 که بگویند باشد و آن اغراض معدوم از عدم بسوی وجود است نه چنانکه اشعری زعم کرده که  
 این بر اضافات و صفات افعال اند یعنی صفات فعلیه و افعال نزد وی حادث است  
 و نزد ما تدری قدیم و نزاع قطعی است نزد اهل تحقیق و الکلام در هشتم کلام است و این  
 صفت غیر صفت علم و اراده است زیرا که گاهی انسان اخباری کند از نا معلوم بآنچه  
 حجاب معلوم باشد چنانچه امری کند بآنچه اراده آن ندارد و این صفت ازلی است و جمله  
 کتب منزل تفصیل ادست و دلیل بر ثبوت صفت کلام اجماع است و تواتر نقل است  
 از انبیاء علیهم السلام بآنکه او تعالی شکلم است باطل است استعمال لفظ غیر ثبوت صفت کلام و حق  
 آنست که دلیل بر آن نه تنها اجماع و غیره است بلکه کلام خدا و رسول است و قال تعالی

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و در حدیث است ما منكم من احد الا يكلمه الله يسره  
القيامة ليس بينه وبينه ترجمان و قوله كلامه اباك كفا حاك و غير ذلك من الاخبار و  
اجماع مؤركه است و از اینجا ثابت شد كه او تعالى را بهشت صفت است علم و قدرت و حیات  
و سمع و بصر و اراده و تكوین و كلام و چون در سه صفت اخیر و ذراع و خفا بود اشارت  
به سوی اثبات آنها كرده بود و گفت و هو متكلم بكلامه هو صفة له و او تقاسله  
متكلم است بكلاميكه صفت او است بضرورت امتناع اثبات شفق برای چیزی غیر قیام  
ماخذ اشتقاق بدان و درین ردوست بر مشركه كه كلام را قائم بغیر او گویند و از صفات  
او نمی دانند از لیه الزلی است بضرورت امتناع قیام حوادث بذات او تعالى و  
این همه تعلیل های عقلی است كه قوم كرده حتی ثبوت این صفت است بخصوص شاع هر چند  
این تعلیل هم ضعیف باشد لیس من جنس الحروف و الا سموات نیست این كلام از پس  
حروف و آوازها بضرورت آنكه حروف و اصوات امراض حادثه اند و ث بعض آن  
مشروط است بانقضای بعض زیرا كه تكلم بحرف ثانی بدون انقضای حرف اول متع  
و این تعلیل عقلی ضعیف نیست زیرا كه معارض است بخصوص تطبیق و محاسبه كه نه است  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من قرء حرفا  
من كتاب الله عز وجل فله عشر حسنات و او الذمذی و صحی و رواه غیبه  
من الاثمة یعنی هر كه حرفی از قرآن بخواند و رانگی باشد و در روایت آمده لا اقل  
الحرف و لكن الف حرف ویم حرف و لام حرف ثمی گویم الم یک حرف است بلكه  
الف یک حرف است ویم یک حرف است و لام یک حرف است و عن امر سلمة قالت  
كانت قرأه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مفسره حوفا حوفا رواه  
ابو داود و الذمذی و الذمذی و صحی و رواه انحضرت تفسیر کرده شد حرفه  
و احادیث درین باب بسیار است و در حدیث طویل در بیان حشر مرفوع آمده فیناد یهم

سبحانہ و تعالیٰ یصوت یجمعہ من بعد کما یجمعہ من قرآن و اہل احمد  
 عن عبد اللہ بن اسحاق استہدایہ الی جاری و عن ابن مسعود قال قال رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اذا تکلم اللہ بالحق سمع صوتہ اهل السماء  
 کسلطہ علی صفوان فحرون سجدوا کثیرا ثم یقولون کلام می کند و ابوحی می شنود  
 آواز او را اہل آسمان مانند زنجیر آہن کہ برنگ افتد و می افتند سجدہ کنند و پس از آن از  
 انجا رسیدہ و ارودہ درین باب کہ بسیار است و در قرآن مجید اطلاق لفظ کلمات و قول آمد  
 و کلام کہ می باشد کہ ب باشد از حروف ہا ہتہ پس قول تفتازانی کہ در وی ردست ہر خابہ  
 و کر امیہ کہ قائل باشد بآنکہ کلام او سرفض است از قبیل اصوات و حروف و معذک کہ قدیم است  
 است صحیح نیست زیرا کہ مخالف نفوس مذکورہ است و مقابلہ کلام او را عرض نمی گیرند و نہ  
 اطلاق حرف و صوت بران از پیش نفس خود تراشیدہ اند بلکہ قول بدان بنا برادہ سمیع  
 سابتہ است پس طعن برایشان دلیل جمل بود از نفوس و انکار حرف و صوت انکار  
 کتاب و سنت ماست و بعل ہم در نمی آید کہ کلام او تعالی بحرف و صوت باشد مثل انسانی کہ  
 جملہ اعنایات مقتودہ و بکہ قرآن شریف کلام اوست کہ از وی بدایت یا منتہ و بوس  
 عاید است و کتاب سبب جمل متین است بزبان عربی سور و آیات و حروف و کلمات  
 و اول و آخر ہمہ دارد متکلم باللہ و سبوح آذان و محفوظ و رصد درست و لفظار منہ آن ہمہ  
 از خداست حر علیہ السلام نقل پیش نیست و کار محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 جبر نقل نہ آنچه بر زبان خلق از این کلام تقدس نظام گزشتہ می گذرد و کلام اوست کہ ان تکلم  
 کردہ و جملہ آن را سیدہ را ان سر و صبی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرود آوردہ ہر کہ گوید این کلام  
 فرستہ شدہ است مسکون ایستمرس و بطریق تکلم او سبب جزوے کے نہ اند کیفیت آن حال  
 لہو الی سبت کہ ان حصہ از طریق تکلم در آنچه معروف در حیوانات است جمعی کثیر را در در طہ  
 بالہ و اطرہ تجزئہ انداختہ اند و اسرار انجاں بہ ماورد بہ اکثرت و الفکر ان بمرحلہ پدیدہ افکندہ



برضیه کرده و سانس و پرده است کسی نیست فتا زانی برنجاده پیش آورده قال  
 علیه السلام القرآن کلام الله غیر مخلوق و من قال انه مخلوق فنفی کلامه بانه  
 العظیم است این حدیث را ابن عدی در کمال از حدیث ابی هریره آورده و تاجی بر تاجی  
 از ادب و شرمات شمرده در دواء الذیالی اینها و منافی گفته موضوع مست و سماعی گفته  
 این حدیث بکسیج طرق خود باطل است نقلها من اللایع فی التقدیر و من لا یستطیع است هذا  
 الحدیث موضوع آری این افطه و نحو آن از علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و  
 حمزه بن دینار و سیان بن عبید و غیر ایشان موقوفاً بر حدیثی که این قرآن که بر مسعود  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد کلام خداست بقیته کلام غیر او و این قول که  
 حکایت یا عبارت از کلام است یا ترجمه است بلکه از قرات مردم و روشنی در مصاحف از  
 کلام حق بودن بیرون می آید و یکا اضافت کلام به بی ثانی می کنند به بی ثانی  
 سماعی و مسموعی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است محیی معتزلی کاسه باشد بقیته که در بغداد  
 میان معتزله و اهل سنت در زمان خلفای عباسیه و این مسئله برپا شده و سبب آن کلام  
 اهل سنت و باعت و انرا ایشان مثل امام محمد غسیره و بکای مصائب غلیظه گشته بر مقتع  
 قرایح مخفیست و آنچه فتا زانی گفته که دلیل بر اینست که کلام با جمیع و قرات افضل  
 از انبیاست و معنی آن جزین نیست که تمام افطه حادث بذات او متع نیست پس نفس  
 قدیم متعین است استیجاب از ان گذشته و تیزینا که کلام براتیم که میگرداند حرف و صوت  
 او را هم قدیم گویند که کلام استعمال باشد ضرورت نیست که بدو حرف و صوت قابل شده  
 منظر تباریل نفس را متع قیام حادث بذات او شونده و هو ممکن است فی مصلحتنا  
 و قرآن که کلام الهی است زمره شده است و معنای اینست که کلام الهی است و صورت  
 و الی بران در کتابت تصویر لفظ است بنموش مخصوصه در وقت جواد و نبوت و مصحف همان  
 صورت بنموش است و مکتوب لفظ قال تعالی و کتابت مکتوب بر این رقی مکتوب و الی قابل



اِنَّهُ لَفَرَّقَ اَنْ كَرِّهُنَّ فِي كِتَابٍ مِّمَّا كُنْتُمْ فِيهِ تَكْتُمْنَ وَفِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 اَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْقُرْآنِ اِلَى اَرْضِ الْعَدُوِّ مِنْ عِثْمَانَ حَتَّى اَنْظُرَ فِي كَلَامِهِ وَكَانَ  
 عَكْرَمَةُ يَأْخُذُ الْمُصْحَفَ وَيَقُولُ هَذَا كَلَامُ رَبِّي بِسْمِ خِيَاكَ مَكْتُوبٌ وَرِصَافَتُ  
 مَجْنُونٍ مَشْغُورٍ بِأَمِينٍ نَزِيهٍ بَسْمٌ بَاوَلَا نَزْكُورُهُ مَحْضُوظٌ فِي قَلْبِي بِنَبَأٍ كَرِيمٍ وَشَدِيدٍ اسْتِ  
 مَالِ الْفُطُورِ وَبِأَسْرَارَاتِ نَارِهِ وَآرِجِي قَلْبِي لِمَنْظَرِهِ وَرَمَى آدِرُ بَسْمِ حَسَنِ مَجِي بِوَسْطِ اَلِ تَعَالَى  
 بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَتَنَبَّهَاتُ فِي ضِدِّهِ وَرَالَّذِينَ أَوْفُوا الْعِلْمَ وَرَمَى مِثْلُ هُوَ اَشْدُ  
 لَفْظِيًّا مِنْ مَعْدُودِ الرِّجَالِ وَآيِنِ كِي اَزْ بَرَكَاتِ قُرْآنِ كَرِيمِ نَسْتُ كَرِ لُكُومِ مَرْدُومِ اَوْفَلِ  
 وَجْوَانِ بِرِيزِ رُزْمَانِ اَزْ بَرِ نُوَكِ زَبَانِ يَادُ دَارِغِدِ مَجَالِ كَسْبِ نَسْتُ كَرِ حَرَفِي اَزْ اَزْوَاجِ تَحْرِيفِ  
 وَزِيَادَتِ وَنَقْصَانِ كَسْبِ بَخْلَافِ تَوْرَاةِ وَفِيهِ كَحِفْظِ اَنْ جَزْ رَسْلِ وَرِيزِ رَايِسِ رُجُودِ مَسْقُودِ  
 بِالسُّقَا خَوَاعِدِ شَدِيدِ اسْتِ بَزْ اَزْ هِي مَاجِرُوفِ لَفْظِ سَمُودِي كَمِ وَكَاسْتِ قَالِ تَعَالَى  
 فَإِذَا أَقْرَأْنَاكَ فَاتَّبِعْ قِرَاءَتَهُ مُسْمِعًا بِأَذَانِنَا شَدِيدِ اسْتِ بِكَوْشَايِ مَاجِينِ اَلِ قَاطِ  
 وَحُرُوفِ وَاسْمَوَاتِ قَالِ تَعَالَى حَتَّى يَنْفَعَكَ كَلَامُ اللَّهِ فَمِنْ سَمْعِ اَلِ قَارِي كَلَامِ اَوْسْتِ فِ  
 اَيْنِ نَزَبِ اَشْعَرِيَّتِ كَبِجِ اَزْ سَمْعِ فَرَسْتِ وَابْوَا حَقِ اسْفَرَايِنِ وَابْوَا مَفْهُومِ نَازِجِي سَمْعِ كَرِيمِ اَنْ  
 وَبِسْمِ اَيْنِ اَبِيزْ وَآيَشَانِ اَلْاَنْسُ كَحَقِّ يَسْمَعُ مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ بِسْمِ مَوْسَى اَوْ اَزْ رِي اَوْلَا كَسْبِ  
 بِرِ كَلَامِ وِي شَدِيدِ نَعْلِسِ كَلَامِ وَچُونِ اَيْنِ سَمْعْتِ بَاوَلَا سَطْلَهْ كِتَابِ وَبَلَكِ بُوَدِ مَعْمُومِ بِاسْمِ  
 كَلِمِ شَدِيدِ وَبَلِكِنْ حَقِ بِاَشْعَرِيَّتِ وَبَا بَزْ رِ اَنْ بَا اَوْسْتِ وَتَاوَلِ ذِكُورِ قَرِيبِ تَحْرِيفِ كَلَامِ  
 وَآيِنِ هَبْ هَقُواتِ بَرَايِ تَصْحِيحِ كَلَامِ نَفْسِ وَفِي كَلَامِ لَفْظِي نَسْتُ وَبِرِ كَاتَرِي غَيْرِ حَالِ فِيهِ  
 نَسْتُ حُلُولِ كَسْبِ وَفَرْدِ اَزِيدِ رِصَافَتِ وَنَدِ دَرِ قَاوَبِ وَنَدِ دَرِ اَلْسَةِ وَنَدِ دَرِ اَزْوَاجِ اَلِ كَلَامِ  
 مَعْنِي قَدِيمِ قَائِمِ نَبَاتِ اَوِ تَعَالَى نَسْتُ وَآيِنِ نَظَرِ دَرِ كَلَامِ نَفْسِ نَسْتُ وَكَذِ شَسْتِ كَلِ اَلْفَاظِ نَفْسِي قُرْآنِ  
 بِهَذَا نَسْتُ وَلِذَا اَوَّلِ اَحْكَامِ شَرْعِيَّهَانِ لَفْظِ كِتَابِ نَسْتُ زَمْنِي قَدِيمِ وَبِآيِنِ وَجْهِ اَلِ اَصُولِ  
 اَلِ تَحْرِيفِ كَرْدِ اَنْدِ قُرْآنِ كَرِيمِ بِاَلِ كُتُوبِ دَرِ رِصَافَتِ وَنَشْتِ بُوَا تَرِ اَزْ اَنَا سَمِ نَفْظِ مَعْنِي

قرار داده اند و تطهیر را درین مقام حکام مطول بحث بسط است و تبیین بر دلائل کلامیه و  
 تریقات فلسفیه که لافق حال این مختصر نیست و نه غرض و مقصود ماست و التکلیفین و تکوین  
 که تعبیر از ان فعل و تمثیل در تزیین حسن آن می آید صفة الله تعالی محنت او تعالی است  
 بنا بر اطلاق فعل و فعل بر آنکه وی خالق عالم و مکون اوست و اطلاق اسم شتی بر شتی  
 بصیرت که ما خدا شتی و صف او باشد متن است از لایة اولیست بچند وجه عقاید که در  
 کتب کلامیه ذکر است و بهای این او را بر آنست که تکوین محنت حقیقه است بهر چه در وقت  
 و معتقین متکلمین بآنست که از انشاعات و اعتبارات عقیدیه است مثل بودن سال قبل کل  
 شتی و مع کل شتی و بعد کل شتی و زکریا بر زبان و مسمو و میست و نبی و نحو آن و حاصل در بار  
 بهر تمثیل و تزیین و اماتت و ایجاد و اوست و نیست دلیل بر آنکه این صفت دیگر است  
 چه قدرت دارد و زیاده که اگر چه نسبت قدرت بهی و چه و مکون جسم او را برست کن  
 با انضمام اراده یکی باز و بجانب شخص می گردد و وی تنگی بینة للعالم و اکل جزء من

اجزائه لو قست و جی ۵۴ آن تکوین ایجاد او تعالی است و عالم و هر جزو را از اجزای عالم  
 در وقت و چه و وی ندارد از پس تکوین مستقیم و مکون حادث است و هو غیر المکون  
 حد ما و تکوین غیر مکون است نزد ما یعنی نزد ما تدریج و دیر اگر فعل غایب است و بالشرع  
 مثل ضرب با مضروب و اکل با کول و دیگر وجه تیر گفته اند بخلاف اشتری که نزد وی تکوین  
 معین مکون و تاثیر معین اثر است یعنی چون قاتل کاری کرد پس در اینجا فعل و مفعول است و  
 معنی که تعبیر از ان تکوین و ایجاد و جبر آن می کنند امر اعتباریست که در عقل از نسبت فاعل  
 بسوی مفعول حاصل می شود و امری تحقق معنای مفعول و در خارج نیست این مراد نیست که فاعل  
 تکوین جبریه مفهوم مکون است اما حال از ما می آید و دلیل قضا زانی نیز این مذهب است و گفت  
 ارب مذهب معتقین از ایشان آنست که مرجع کل بسوی تکوین است یعنی اگر متعلق بربیات  
 است یا نام است و اگر متعلق بربوت است یا نام است و بصورت تصور و بر ذوق تزیین

و جز آن پس همه تکوین باشد مخصوص بخصو صیت تعلقات است و الا داد صفة الله  
 تعالى از لبة قائمة بذاته و اراده صفت او تعالى است ازلی قدیم قائم بذات او و کمرة  
 این عبارت برای تاکید و تحقیق اثبات صفت قدیم اوست که مقتضی تخصیص کمونات  
 بوجود دون و جسم و وقت و دون و وقت است نه چنانچه فلاسفه زعم کنند که او تعالى موجب  
 بالذات است نه فاعل باراده و اختیار و بخاریه گویند مرید بذاته است نه بصفة و بعض معتزله  
 گویند مرید باراده حادثه است نه در محل و کرامیه گویند اراده او حادث در ذات اوست  
 و دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیات ناطقه باشیات صفت اراده و شیت برای او تعالى است  
 و یقین حاصل است ب لزوم قیام صفت شیء بآن شیء و امتناع قیام حوادث بذات  
 در نیز نظام عالم و وجود او برین وجود حق و صلح دلیل واضح است بر آنکه صلح عالم قادر  
 محبت است این است بیان صفات هشتگانه او بجهان که در کتب عقائد متکلمین و مجرّم  
 نوشته و در آن بخشها کرده اند و در قرآن کریم حدیث شریف اطلاق صفات دیگر و الفاظ  
 اخبر حق او تعالى آمده از آنجا است اول و آخر و ظاهر و باطن و در ذات و ذو قوّة و حب  
 و غفور و ودود و رحمن و رحیم و حافظ و شدید الحال و حق و بهم برضا و غضب و لمن و غنا  
 و تأسف و کره و ایتقان و جی و رویت و مکر و کید و عزت و نزول و قرب و بعد و نظر  
 و شک و فرج و قبض و تجب و عطا و منع و سمیت و فوقیت و عنایت و تکلیف و حجت  
 و لغی آنرا ذر و لغی شریک و ولی و بودن ملک و حمد برای او و بودن او مبارک و بودن  
 و دوستی برای او و رفیت قول و کلمات موصوفه شده و در احادیث و کتاب اطلاق لفظ  
 نفس و صورت و اسم و کمین و شمال و قدم و سابق و حق و جنب و جز آن آمده و  
 اول اطلاق استعمال این صفات بر وجهی که وارد است بر متبع قرآن آگهی دست رسالت  
 پنهان نیست و از آنجا صفت استواء است یعنی عرش او فوق سموات است و از نباتات گاهی  
 خود بالا است و عرش و ما حواه بدست او مانند دانه خردول بدست یکب از مردم است

[illegible]

فرعونیه و معتزله فحید دانند و گویند که در هر مکان و با هر انسان بنایست و حق آنست که این قریب  
 معیت در خور هم قاصر نیست بلکه هر چه بکشف و شود و کشوف و شود و معلوم گردد از آن پسند  
 نهند است ایمان نصیب باید آورد و کشوف و شود و راستی نشان باید انکاشت و زیر  
 لای فنی شنی باید ساخت و آنچه مخصوص بدان دارد است آن ایمان راست باید کرد و در  
 خرابه تاویل آن نباید خزیر کیفیت آنرا با علم الهی مضمون باید داشت تا غیر حق را حق ندانست باشد  
 در صفات و افعال الهی نصیب بشم بلکه نصیب ملائکه هم جز جبل و حیرت نیست انکار  
 مخصوص کفر است و تاویل آن جبل مرکب و قرب بمعیت او را انواع است که در محصل خود  
 نرگوز است و نوعی از معیت است که نصیب خواص عباد ملائکه و انبیاء و اولیا باشد  
 و با انواع اول جزء مشارکت است میسیح ندارد و عاقله مومنان هم از این نوع قریب بی بهره نیستند  
 و این قریب در حیات غیر قناسته دارد معنی لا تقف عند قول وی سبحانه لکنس کثرت  
 کشی نیز سنافی این صفت نیست فخر که مالکیت یا جمیع وجه مراد است چنانکه اهل سنت گویند  
 یا در نفس او صفات چنانکه معتزله گویند و این هر دو در اینجا مفقود است و لازم نمی آید از آن  
 تغییر از حال بحالی چنانکه نیز نشد او را با یکدیگر عالم و قسیمی او بود همچنان مخلوق عرش و وصف  
 است و این تفسیر نمی شود و همین است حکم احادیث و آورده درین باب و آن بسیار بلکه بیشتر  
 و ایمان بدان واجب و تاویل عقول ضعیفه در آن حلقه بیرون درست و تنجیه احادیث صحیح  
 درین باب حدیث ابو هریره است و حق لای محفوظه منبذت و حقی علی غضبی نفس عند  
 فوق العرش رواه البخاری و مسلم و در روایتی موضع عندا و در نقلی ملکوت  
 عندا است و حدیث انس در قصه معراج قال له موسی ارجع الی ربک رواه البخاری  
 و هم در آن قصه است فعلی به الی الجبار قبالک و قتالی فقال و هو مکانه و احادیث  
 معراج که با الفاظ مستنده در صحیحین بسنن و غیر با مروی شده نصیص بلکه صریحه اند بر شوق  
 جلوه فوق و حدیث الی سعید خدری انا اصبین من فی السماء رواه الشیخان و حدیث جاریه



در سال صفات و مقرر سطر در انتقاد و حج و غیره جمله ضاحک از آن آورده و اقوال صحابه و تابعین  
 و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و تلامذین ایشان و دیگر علمای تفسیر و حدیث درین باره و نهایت  
 کثرت و غایت و غرست و در مطولات و مؤلفات اهل علم مبسوط و مضبوط و آیات و احادیث  
 منفی است از ایراد آن و الفاظ مبتدعه در فنی و اثبات مثل قول قائل که در حیز و جهت است  
 یا در حیز و جهت نیست و بسوی او اشارت نتوان کرد خالی از فساد نباشد چه با هیچ یکی از  
 قائلین آن و مانند آن نص نه از رسول و نه از صحابه و تابعین و نه از ائمه سلبین زیرا که هیچ یکی  
 از اینان گفته که او تعالی در جهت است و نه آنکه در جهت نیست و نه آنکه متخیر است و نه آنکه متخیر نیست  
 عرض که این الفاظ و امثال آن در کتاب و سنت و اجماع نزد کسیکه قائل باوست مخصوص  
 نشد و کسانیکه باین الفاظ لطم می کنند گاهی معنی صحیح می خواهند و گاهی معنی فاسد پس هر کرا را  
 معنی صحیح مطابق کتاب و سنت می کنند این معنی از وی مقبول است و هر که معنی فاسد می خواهد  
 مخالف کتاب و سنت این معنی بر وی مردود است شلّا مراد قائل که او تعالی در جهت است  
 اگر آنست که خدا درین جهت موجود و محصور در محاط است یعنی در جوف سنوات است پس این  
 باطل است زیرا که هیچ چیز او را حصر و احاطه نمی تواند کرد بلکه وی محیط اشیا است و اگر مراد او  
 به جهت امر مدعی است یعنی او تعالی فوق عالم است و بآن از وی پس این حق و راست است  
 و درین حصر و احاطه مخلوقات بوی لازم نمی آید قال تعالی **وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ  
 الْقِيَمَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ** و تفسیر آنکه فی الحدیث و آن عباس گفته هفت آسمان  
 و هفت زمین و آنچه میان هر دو است در دست در حق و مثال و این قول در دست یکی از کلمات  
 و در حدیث دیگر آمده و در صحیحها کما تدری الصبیان الکرة و چون جمیع مخلوقات نسبت بقیضه او  
 باین حد در صغر و حقارت باشد چگونه محیط و محاصر او تواند شد و هر که می گوید خدا در جوف است  
 اگر مراد او آنست که بالای آسمانها رب مجبوب نیست و نه بر عرض خدا می هست که محمد صلی الله علیه  
 و آله و سلم بسوی او در معراج رفته و دستها در دعا بسوی او برداشته میشود پس این کس فرعونی

مطلق جان بپا الهالین است و از زمین با آب اهل مخلوق و آسمان مستعد دست گوید که  
 و قالی در هر مکان است و در هر مخلوقات جان و در و نایق است و اگر ادا آفت که مخلوقات  
 محیط از نیست و مخلوق است پس شخص را است و در دست است و زمین است حکم آن که بخیر  
 یا تخمین نیست و مردم درین امر گونا گونی اهل جان و نایق است و در دم اهل فی وجود سوم اهل  
 ایمان و تمیز و سنت اهل مخلوق گوید و بی نهایت خود در هر مکان است و گاهی گویند هست  
 مخلوقات مال اسی خالی است و بود و خالی جدا از مخلوق است و اهل بی وجود و گویند  
 داخل در عالم است و در خارج ازان در مسائل است و در حال دران و در فرق حاکم  
 نه دوری و در چیزی از نزد او مردی آید و در چیزی بسوی او بالائی رود و در چیزی بپای  
 نزدیک می شود و در چیزی بر آید چیزی نمی گردد و کسی باورائی نمید و بخوان و این قول شکسته  
 جمیع مطلق است چنانکه اول قول بپا جمیع بود پس شکسته جمیع سار است همیشه شتی نمی کنند و بپا  
 جمیع عبارت شتی نمی کنند و کلام ایشان ساری بسوی قلیل و نحو دست که قول فرعون بود  
 معلوم است که او تعالی پس از خلق سموات وارض موجود بود و پس ازین بارها فریاد و بعد خلق  
 یا اهل هوا بود میان اینها و این مخلوق است و مخلوق اقتدا باطل است یا اهل زمین  
 نخواهد بود و در جای دیگر باشد و این نیز باطل است یا ایتان و جدا نخواهد بود و اینها با استوار  
 بر حق و این قول اهل حق است و آنگاه بعد از قلیل را درین باب شبهات و شکوک بسیار است  
 که ان معارضه کتاب نیست می نمایند و مقابل چیزی که سلف است و اله است ایشان  
 را ان اتمام کرد و حق تعالی بندگان را بران مظهر و مخلوق نموده و دلائل عقیده و تعلیم  
 طریقه را آموخته و در هر یک از اینها دلائل متفق اند بر آنکه او تعالی فوق مخلوقات عالی است  
 و محال بر اعراض و سبب آن که بپا اقتدا فرموده و فطرت ایشان بر اقرار حق است و مود  
 و در حدیث آمده که واد است هر که بود در فطرت اسلام می شد و ما و روی را و اید و بی و سران  
 جوی می سازند و او سریه گوید اگر چه همیشه بخوانید فطرته الله التي فطر الناس علیها لا تبدل



الخلق الله و این است معنی قول سمر بن جعد العزری که علیک هدی بن الاعراب والصدیقان  
 یعنی حق تعالی ایشان را بر حق منظور کرده و بپشت رسل برای تکمیل و تقریر این فطرت بوده است  
 نه برای تحویل و تفسیر آن و لیکن اندکی رسل مثل جمیع غیر خودیسه و افراسیاب ایشان از عقاید و عقاید  
 درین باب می خواهند که فطرت و دین خدا را متغیر سازند و بر مردم ایراد شبهات بکلمات  
 مستبهمات می کنند که بسیاری از مردم مقتد و ایشان نمی فهمند و جواب نمی توانند داد و اصل  
 ضلالت ایشان تکلم بکلمات مجمل است که در کتاب خدا و سنت رسول الهی و عینی ائمه  
 یافت نمی شود و نه احدی از ائمه مسلمین بدان قائل شده و مثل لفظ تبسم و تجوهر و عرض و قیمت و قهر  
 و تمکان و نحو آن پس انسب بحال غیر عارف بحال ایشان اعراف و کلام ایشان است تا باطل  
 را حق ندانند و یکی از صنایع ایشان نسبت کردن اعتقادات باطله بسوی ائمه اهل سنت مثل  
 شافعی و احمد و بابک و ابو حنیفه است حمل آنکه اینها هرگز نگفتند آن ذکر کرده اند و لهذا چون از ایشان  
 مطالبه نقل صحیح از ائمه مجتهدین و غیرهم می رود که اگر این اعتقاد فلان امام است سبند و است  
 بیارید یا جرمی شوند و کذب ایشان ظاهری شود و این اصل ضلال جمیع از معتزله و غیرهم است  
 که پیش مردم اظهار تنزیه می کنند و حقیقت آن تطییل بیش نیست پس مطلقا بحد هم است و مثل  
 ما بدست مطلق اعمی و مثل اشی است و دین خدا میان خلوت کننده و دران و جفا کننده از آنست  
 و چنانکه ذات او بچهره ذات مخلوق نیست همچنان صفات او مثل صفات مخلوق نه بلکه وی  
 سبحانه و معصوم است بصفات کمال و متزه است از جمیع نقص و عیب و زوال و در صفات  
 کمال هیچ شئی با او مثل نیست و مذہب مذهب سلف است اثبات بلا تشبیه و تنزیه با تطییل  
 و چون مذہب ائمه اسلام مثل مالک و شافعی و ثوری و اوزاعی و ابن مبارک امام احمد  
 و احمد بن ابی حنیفه و حسن بن علی بن فضال بن عیاض و ابی سلیمان دارانی  
 و سل بن عبد الله سمری و غیرهم و میان این ائمه نزاعی در اصول دین نیست و همچنین اعتقاد یکی  
 از ابو حنیفه و معنی الله ثابت به مثل موافق اعتقاد این ائمه است و باین مطلق است کتاب سلف

باین رتبه از جهات اول حدیث از حلاله و غیر ایشان و برین متفق اند بر آنکه تسبیح و تادان  
 ریل ماضیه و تمامه نقلی روی زمین الا شری و نه نقلیه و بعضی از فرقه‌های دیگر که برای او  
 برای ایشان موافق افتاد و اگر فسادان سلاسل فلسفه و عقولات و مقیدان علوم کلاسیه  
 و متخذان اهورا خود بلا محبت نیرو و با دشمنیات و فنی مانع سلبت صاکیان و الله انصیین ایم  
 و در معانی مفهومی از کتاب و سنت زایشیات باطله و تدریقات را از نقد و تعقیقات فلسفیه  
 از باب تحریف کلم از منوال ضعیفی دانیم و او نقلی خبر داده که در جنت کم و بین و عسل و مار و حریه  
 و ذهب خمار و بود این عباس که بیست در دنیا از آنچه در آخرت است مگر نام و چون این  
 مخلوقات فانی و مثل آنچه در آخرت موجود است با وجود اتفاق در اسناد است پس خالق جل  
 علی و ملود میبایست از خلق اعظم و با علی باشد و اولی اگر چه موافقت در اسناد است او قبلی  
 نفس خود را می‌دیده و سمیع و بصیر و ملک و زوئف و رحیم نام کرده و بعضی مخلوقات را هم باین نام  
 سببی نموده حال آنکه این حی و آنچنان حی را این سمیع و بصیر آنچنان سمیع و بصیر نیست و نه این  
 زوئف و رحیم مانند آن زوئف و رحیم است قال تعالی حی العظیم الحکیم و زوئف و بشری  
 لعلکما رحیم و قال ان الله کان سمیعاً بصیراً و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف  
 ان الله بالناس لرؤف و رحیم و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف و زوئف  
 با آنکه در صفت خالق و مخلوق هیچ شباهت و مماثلت نیست مگر در اتفاق اسم و این است  
 کتاب خدا از اول تا آخر و صفت رسول او و کلام صحابه و تابعین و سایر اشیاء که دلالت  
 می‌کنند بر این ظاهر بر آنکه او تعالی فوق عرش فوق سموات است و بر عرش باین از خلق است  
 هیچ است که شک نمی‌کند بصیر است که ریب نمی‌آرد و عظیم است که جعل نمی‌کند چراوست که کل  
 نمی‌نماید و عظیم است که انسیان و سونی کند قریب است که با فضل و لایسته نمی‌شود و حق می‌کند و حق  
 می‌خندد و شادان می‌شود و دوست می‌دارد و دانا خوش می‌دارد و دشمن می‌گیرد و در صفاست  
 می‌شود و دشمن می‌گیرد و در رحمت می‌کند و می‌بخشد و می‌دهد و عفو می‌کند و تسبیح می‌شاید و زوئف و زوئف

بسوی آسمان دنیا چنانکه می خواهد نمی خورد و نمی آشامد و نمی سپرد و نمی جنبید و نمی نشیند و نمی  
 و با ایشان است هر کجا که باشند نغمه این مآذرا از منتهی این آیه پرسیدند که معجزه آیه انما کنتم  
 گفت لا یخفی علیه خافیه بعلمه و نیست معنی آن اینکه وی مختلط بخلیست زیرا که گفت  
 آن شهادت نمی دهد و خلاف جمع علیه سلطنت و استیلا ایشان است و خلاف فطرت است  
 تمر که می از آیات خدا و صغر مخلوقات است و در آسمان ننشسته باشد با هر تقسیم و ساقط  
 هر جا که باشد تا خالق قریح رسد پس اوج سمان از بالای عرش با ایشان در سطح بر احوال ایشان  
 و این معنی حق است محتاج تخریف نیست لیکن حیانت از ظنون کاذب می باید و فرموده است  
 قَرِيبٌ مِّنْهُم مَّنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِمْ مِنْ حَبْلِ الْإِبْرَةِ وَ فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 سلمان الذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق سراحلته و فرمود و اما یکنی می بین  
 تجنی ای ثلثه الا هو تر ایهم ولا خسته الا هو ساء سکھه الا یه پس همه آنچه از  
 ادله داله بر قرب و نیست در کتاب و سنت آمده منافی علو و توبیت او نیست بلکه او سبحانه  
 در و نو خود علی و در علو خود قریب است و اگر کسی خواهد که حرنی مخالفت این اعتقاد و کتابی  
 سنت از قول اخای او سلف است از صحابه و تابعین و این نقل کنند نمی تواند زیرا که  
 هیچ یکی از ایشان نگفت که خدا بر آسمان نیست یا بر عرش نیست یا در هر مکان است یا نه  
 و اهل مکان است و نه خارج از آن یا در متصل است و نه منفصل و این که اشارت حسیه صالح  
 و آن بسوی او ناز و است و هرگز گمان نیست که خصوص صفات نعقول المعنی نیست و معلوم  
 نمیشود که مراد خدا و رسول از آن چیست و ظاهرش تشبیه و تغیل است و اعتقاد ظاهرش کفر و ضلال  
 بلکه این الفاظ بی معانیست و تاویل و توجیه آن جز خدا هیچ کس نمی داند و گویا بمنزله آلم و کیهن  
 است و طریق سلف همین بود و ایشان حقیقت قول او تعالی را که ارض بهیجا قبضت بهیم  
 الیقیمه و قوله ما منعاک آن تشبیه و توجیه و قوله انما کنتم علی العرش اشکافی  
 و آن نمی دانستند پس این گمان کننده اهل مردم بعقیده سلف و اهل ایشان از هر کسی است

این ظن او قسم احتمال سابقین اولین ارفاضار و ما جبرین و ما سحاب و ما بعین است که اهل  
 است و اهل ایتان در رقم و حسن و رطل و اشیای سخن و اهل کتاب اند و در لازم  
 این ظن آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکلم باین الفاظ و عبارات می کرد و لیکن  
 معانی آن نمی دانست یا نمی دانست و لیکن صفاست است و اوست و این خطای  
 عظیم و جبار استیجاست نمودن با عدل و لا تشبه و لا حد و لا بد و لا طهر و  
 لا معین است او را و ذات و صفات مانند بیرون و نه که بر خلاف او و در خلاف  
 میسر را گویند و در یک جنس با او نیست پاد و نه در دگر گاری کننده و یاری دهنده و لا یلحد  
 و لا یلحد و لا یلحد و نه با غیر خود یکی شود و در سر خود در آید چسبکی شدن و در غیر محال است  
 و در بی مایه مافات دارد و در گامزن در غیر از صفات اجسام است مثل آب و گل و آتش  
 و رنگ و در رشتانی در غایت و نفس در سرائی آنجا که یک شدن و در چیز محال و در گامزن در حیرت  
 آن دو قسم است ستره بانی که انقسام کل مستلزم انقسام حال باشد مثل سفیدی در جامه که از  
 انقسام جامه سفیدی قسم شود و در هر طریقی که چنین نباشد مثل حلول آب در سبزه حق تعالی ازین  
 هر دو منزله است و اینجاست در حلول و اتحاد با لعل گردد و قال تعالی و جعلنا من یضاهی  
 سره الا ان لا یساو کلمه فی تمام قرآن ناطق بملو او تعالی از خلق است پس قول بجوید هر که  
 هر است متصف بجمع صفات الکمال منزه عن سماء القص و الود الی موهبت است  
 همه صفات کمال میی هر چه در محس و بقا و کمال است او را ثابت است پاک است از هر چیز نشان  
 مقصود و الی دارد و در رقیه اهد تعالی الصلوة و ین فی کتبهم حاکم فی العقل بلزمت  
 عقل و مراد کوائف آن در عقل است که چون او را علی النفس کنه حکم استماع رویت مادامیکه  
 بر بانی ایران قایم نشود و کند یا که آمل تمام استماع است و اینقدر ضرورت است و هر که دعوی استماع  
 کند و بی بیان لازم است و اهل علم بر امکان رسیدن و در حقیقی و می استدلال کرده اند  
 عقلی و در حدیث است که موسی علیه السلام سوال کرد و کما قال تعالی

دت اری نظر الیها پس اگر ممکن نمی بود طلب آن چهل جای می رفتی خداوند و ملا می  
 می بود یا نه و نیست و طلب محال و انبیا علیهم السلام از آن منزه اند و نیز حق تعالی تعلیق رویت  
 با استقرار جبل کرد و استقرارش ممکن است در نفس الامر و معلق به ممکن ممکن باشد زیرا که ممکنه  
 اخبار ثبوت معلق است نزد ثبوت معلق به و محال بر هیچ شی از اعتبار دیگر محال ثابت نیست و باوجه  
 بالثقل واجب است نقل یعنی ثابت و واقع است دان برد و گو نه باشد یک که آنکه مشکف شود  
 باکشاف تمام یعنی که از تصدیق عقیده اکثر باشد و این مری زمانه بر علم است دان اثبات شی است  
 که باو بخاسته بصیرت یا اگر کسی بهوی مایه بیند پیر چشم پوشد و درین دو حالت بی شبهه بر وی مشکف  
 باشد لکن انکشاف وی در حالت لظهور اتم و اکل خواهد بود نسبت این حالت مخصوصه می گویند رویت  
 به چشم سر است و لیکن این درین بر و ن موازات و مقابله جهت و شکل و لون بود زیرا که رویت  
 نوعی کشف و علم است اما اتم و اوضح از علم یعنی این رویت بر وجه عارف عادت بنیر اعتبار مقابله  
 باین حالت بصیرت باشد چنانکه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است ای ارا که من وراء  
 ظلمتی را و اهل الشیطان و چنانکه او تعالی فرامی بیند و باین وجه قائلند معتزله و غیر ایشان  
 از اهل سنت و این حق نیست و نسبت خطای ایشان مگر در تاریل کردن رویت باین معنی و عا  
 یعلم تا و نه الا الله یا حصر کردن آن درین معنی با وجود عدم دلیل حصر و آنکه متشکل شود و آنکه  
 برای ایشان بصیرت شود و کلاهی جناب قدس او باشد و منزه بود از مایه خلقت و تصور او بام ایشان  
 چنانکه نیست مذکور است ان الله تعالی یبصر و کثیر لا اهل المواقف و فرموده خدا علی ربی و هو علی  
 کرسیه و فرمود ان الله یبصر کل شیء و ان الله یبصر کل شیء و ان الله یبصر کل شیء و ان الله یبصر کل شیء  
 بظاهر گفته و منظر شده با ثبات عالم مثال و قاعده اهل هدیه مقتضی همین است چنانکه سیوطی بر آن تنبیه کرده و  
 دلیله محدث گفته به القول و الیه اذهب یا گویند که این وقایع و حسن ناظر و آید و در بصیرت متشکل شود اگر چه  
 خارج من هیچ نبوده و مانند ابن مسعود در قوله تعالی یبصر کل شیء و ان الله یبصر کل شیء و ان الله یبصر کل شیء  
 پسیدگی از ایشان نبوی آسمان پسیدید و هیئت و قال اجمع می نگریست و این را جشن گرفته هر چه می که در رویت

و نقل در حشر آمد همی وی آنست که نصیر الصالحین خواهد بود و ادعای برانرا زلی و سبلی نخواهد بود  
 و وی با خلق مشایبات و محالبت نخواهد کرد و درین حالت میر سیر از کتک و غیره منقل نخواهد بود  
 تا مانند کوی مردم نیستی قادر است یا آراش مثل برای تعین حانی دیگر که در وقت سرین نیستی سوم  
 از اهل حق نمی نماید و الله و الله و برین تقدیر او بماند و کجشهای مسخر خود به سید و شکل در لون و در آ  
 چنانکه در خواب و بختی شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رأیت مرایی ای  
 صوفی در در حدیقه فی حور و شاد پس چنانکه در دنیا با خواب می بینند آنجا بحیان نظر  
 کند شاه ولی الله محدث و باری گشت این هر دو وجه را فهم و اعتقاد می کنیم و اگر مراد از ادعای  
 غیر این هر دو وجه باشد بهمان ایمان آورده ایم اگر چه بعینه معلوم نباشد مآری گفته دیدن  
 آنحضرت خدا را و خواب بعد از آنکه در خواب و بختی مشایخ ذکر کرده که ادعای را  
 و عقوبت تملیات صور به باش و باین بسیاری از اشکالات دلی می شود و بچاشنی خالی مش  
 این منام کرده و در وقت درین مقام نموده و علی قاری تعقب وی ساخت و میان جواب و  
 تعین صواب پرده است گویند ابو مزین خدا را صد بار بخواب و بدو خواب منیل در خواب و روی تعالی  
 می رسید ای رب مقرران بگوام نیز تو نزد یک می شود فرمود بکلام من یعنی قرآن کریم گفت  
 بنمیدن یا نمیر آن فرمود بگوام یا غیر نعم و آتورید از تعالی را و در منام و بدو پر رسید از آتور  
 تو چگونه است فرمود بگوام نفس خود کن و میا بچین از عمره زیات و ابی العارس کرمانی و حکیم  
 حرمی دشمن لایله کردی و غیر هم مر و سید که اینها خدا را در خواب و دیده اند و آنرا منسود و تشریح  
 باستمال و دیت در منام رفته و حدیث وارد است روی و بعد دیدن رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم در منام و جمعی از ائمه اسلام چه جای انکار و ملامتست و قد ورد الدلیل الیهی ما یحی  
 رؤیة المؤمن مع الله تعالی فی الداد الا که حدیث و حدیثیک و حدیث است دلیل سنی بواجب  
 گردانیدن رؤیت مؤمنان از تعالی را در سرای پسین که عبارت از در حشر است اما کتاب  
 یس قول او تعالی است و نحن که یکن میاید ناصیه الی الی کتفا ما یطیر الی و فرمود و قل الی الی

يَنْظُرُونَ وَفَزِعُوا لَدَيْنَ الْحَسَنِ الْكَافِرِينَ وَزَيَّادَةُ زَمْرًا كَثِيرًا يَتَأَوَّنَ فِيهَا قَوْمٌ  
لَدَيْنَا مَزِيدٌ وَذَرِ الْقُرْآنَ اِزِينَ بَاب كَثِيرٌ بَسِطَ كَرِيمٌ بَقَرَانِ وَطَالِبُ هَامِيتِ اِرَانِ  
مُخَفِي نَمِيتِ وَابَسَمْتُ بَسِطَ حَدِيثِ ابْنِ سَعْدٍ خَدْرِ بَسِطَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالْه وَسَلَّمَ هَلْ تَضَارُونَ فِي رُؤْيَا النَّفْسِ بِالظُّهُمِ تَحْيَى لَيْسَ مَعَهَا سَجَابُ وَهَلْ  
تَضَارُونَ فِي رُؤْيَا الْقَمْرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ تَحْيَى لَيْسَ فِيهَا سَجَابُ قَالَ الْإِبْرَاهِيمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
قَالَ مَا تَضَارُونَ فِي رُؤْيَا اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا كَمَا تَضَارُونَ فِي رُؤْيَا أَحَدٍ هُمَا  
مُتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَفَزِعُوا أَنْكُمْ سَنَزُونُ بِكُمْ كَمَا تَدُونَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ أَخْرَجَهُ الشَّيْخُ  
وَاحِدُ ابْنِ مَاجَةَ وَالحَاكِمُ وَغَيْرُهُمْ وَحَدِيثُ الظَّافِرِ طَرِيقٌ بَسِطَ بَسِطَ كَيْسَ  
أَوْ صَحَابَةُ أَنْزَارُ رِوَايَتُ كَرْدَانِ وَهِيَ أَجْمَعُ كَرْدَانِ اسْتَبْرَدَتْ رُؤْيَا فِي مَقْصُودِ  
تَشْبِيهِ رُؤْيَا بِرُؤْيَا حَقِّ سَمْتِ نَهْ مَرْنِي بِمَرْنِي وَأَيَاتِ وَأَمَادَةِ دَرِينِ بَابُ خَوْلِ بَرِ طَوَاهِرِ  
خَوْصِ سَمْتِ بَعْدَهُ مَقَالَةُ مَخَالِفَانِ ظَاهِرُ شَدِّ وَشَبَاهَاتِ وَتَأْوِيلَاتِ أَتَشَانِ شَالُغُ كَرْدِي وَجَمِيعِهِ  
وَخَوْصِ نِيدِ وَبِاطْنِهِ بِالْكَارِخَانِ بِرَخَاسْتِ وَأَتَوَى شَبَهَةِ أَتَشَانِ اِزْ عَقْلِيَّاتِ اَلَسْتِ  
كِرْدِيَّتِ مَشْرُوطِ سَمْتِ بَعْدُ دَنْ مَرْنِي وَدَرْ كَانِ وَجَهْتِ وَتَقَابُلَةِ اِزْ رَاقِي وَتَشْوِيتِ مَسَافَتِ  
مِیَانِ هَرْدِ وَبِرْ وَجْهِ كَرْدِ وَرَخَائِيتِ قَرِيبِ بَاشْدِ وَنَدَرْ غَايَتِ بَعْدُ اِتِّصَالِ شَعَاعِ اِزْ بَاصِرِ  
بَرْنِي وَابْنِ هَمْدِ وَدَرْ حَقِّ اَوْ تَغَالِي جَمَالِ سَمْتِ وَجَوَابِ اِزْ اَنْ مَعِ اَيْنِ اَشْتَرَاطِ بَاشْدِ بَابِ اِنْ شَارَتِ  
مِی كَرْدِ قَوْلِ مَاتِنِ فِیْرِ لَافِي حَكَانِ وَلَا عَلَى حِجَّةِ مِّنْ مَّقَابِلَةِ اِتِّصَالِ شَعَاعِ اَوْ ثَلَاثِ  
مَسَافَةِ بَيْنِ الرَّابِّ وَبَيْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِیْسُودِ بَعْدُ شُودِ دَرْ كَانِ وَجَانِسُ وَنَهْ بَرِ سَمْتِ وَجَانِبِ  
اِزْ مَقَابِلَةِ دَنْزِ كِلِي شَعَاعِ وَدَرْ خَشَانِي بَا ثَبُوتِ دَوِی سِیَانِ بَسِطَ وَنَدَرْ اَلَكِ مَبْصَرِ رَاقِوْتِ لَبِیْرَتِ  
وَرَهْنَدِ اِنْجِهْ اَمْرُوزِ بَدِيدِ دَلِی بَسِطَ فَرْدِ اِنْجِشْتَمِ سَرِ نَكْرَدِ وَچُنَاكَ اَمْرُوزِ اَوْ رَاقِی كِبِیْمِی وَانْ فَرْدِ  
بِی كِبِیْمِ بَسِطَ عَالَمِ اَخْرَجَتْ مَحَلِّ ظَهْرِ تَقِیْقَتِ سَمْتِ اِنْجِهْ اَمْرُوزِ بَاطِنِ سَمْتِ قَرْدِ اِظْهَارِ شُودِ وَرَاقِی  
غَیْبِ سَمْتِ شَهَادَتِ كَرْدِ وَچُونِ شَعَاعِ بَابِ اِنْ خَبَرِ اَدَدِ اسْتِ اِتِّقَادِ اَنْ وَجَبِ اِزْ اَوْ كَرْدِ

ان عمره انما هو قیاس فاضل بر تمام است و استدلال بر عدم اشتراط برین  
از تعالی ما را منظور فیست زیرا که سخن در ویدین بچشم سر و حاشا بر سر است اگر گویند که چون  
چهره ما مسلم است رویت از تعالی درین دار واجب شود ورنه باین باشد که پیش ما که همای  
بلند بود و آراستیم و این مسئله است که حکیم این ایراد منیع است زیرا که رویت نزد مطلق  
نست و واجب بی خود و نزد مطلق شرع و در مطلق الفیض نیست و در الفیض و در تعالی  
ویدیه است و اینها را همان آرزو کافی و در قیامت و برین استفاق انبیا و در مطلق  
در جمیع صحابه و تابعین و امامان مسلمین بر متابع قرون و در ویدیه و برین رویت قبل و قبل و قبل  
و بعد و درین و بی خواهد بود و بلاست کتاب و سنت متواتره و احسان صحابه و امامان و امامان  
و در خواهند و برادر و دیگر در فوق خود و بنا بر استمال رویت و بی تعالی از مطلق یا خلف یا امام یا  
سین یا متوال چنانکه در حدیث آمده و فاذا لم یبق قلب شرف علیهم من مو قهر و راه اهل  
السما علی قاری گفته اما حدیث اثبات رویت بر و از معنوی رسیده و قبول آن واجبست  
تقار و در اهل برع عقلاً قابل التفات نیست و قول قاضی خان که ترک کلام برین مسأله  
حسنست زیرا که شمس است با بر محبت و شریعت ادلا باین باب اتمی و آنچه اهل کلام درین مسأله ذکر  
کرده اند که این رویت در بیکان و بر محبت و متقابل بر سانسف و برین آن مینماید و بر و کتاب سنت  
زبان حالت است و بعضی از شایع درین باب موجودند و هیچ یکی از سلبت است و ایدیه است  
مالان تکلم کرده جمیع جوان ادرا بعتقائی متورند که مجرد در حدیث محسن نتوان یافت نفی رویت و  
است و ادرا بعتقاس کرده اند و اینها را در حدیث و ادلا و اثبات حق و در و باطل چه حاجت و در حدیث  
علیک ما تشاء و فالتعمیر که الحقیقاً انظر اهل التعمیر و در حدیث الامار و الی ما و الا فراج مسأله  
رویت ادعای را در و اما حجت بر وجوب اثبات رسالت و در مطلق را جواب داده اند و در حدیث  
که گویند ما که در حدیث را در و اما حجت بر وجوب اثبات رسالت و در حدیث را در و اما حجت بر وجوب  
و در حدیث و در حدیث بر این تفسیر کرده و اما حجت بر وجوب اثبات رسالت و در حدیث را در و اما حجت بر وجوب





این عرض و چه افعال اختیار یابد بندگان پس مخلوق او تعالی است اسباب و وسایل کار و پیش  
 اهل خود ساخته بلکه دلیل بر نبوت فعل خود کرده است نقاب عارض گل جوش کرده و ما با تو بود  
 کرداری و در پوش کرده و ما به چنانچه عقلا از حرکت جمادات بی حرکت می برنوبی دانسته که این  
 حرکت فراخو ز حال این با نیست بلکه این با غایت است و رای اوست که به تیر از کمان نمی کشد  
 از کماندار بیند اهل خود به همچنین بان عقلا که چشم بصیرتشان کل شرمیت تکمیل شده است  
 می دانند که ممکن اعدا است مثل خود در امکان گرفته افعال یا عرضی از اعراض باشد میسر  
 کرداری این قدر فرق در افعال اختیار یابد بندگان و حرکت جمادات تحقق است و ایمان  
 بدان واجب که حق تعالی بندگان را صورت قدرت مملوده داده است و عادات الهیه بر آنست  
 که هرگاه بندگان قصد فعلی کنند حق تعالی آن فعل را پیدا کند و بوجود آرد و بنا بر همین اراده و قدرت  
 جمادات را کاسب گویند و مدح و ذم و ثواب و عذاب الهیه بان شریک نیست و انکار فرق در میان  
 حرکت جماد و حرکت حیوان کفر است غلات شجر و غلات بهر جهت عقل و فهمند اما خالق بی شریک  
 از ایشان است حق کفر است و لهذا آنحضرت قدریه را محسوس است خود گفته و مراد بقدریه متبرکاته  
 قائل آنکه بندگان در کار و بار خود قدرت مستقل دارند و افعالش مخلوق اوست و واجب تعالی با  
 و بان مثل نیست پس قدر را انکار گفته و قول ایشان قائل فیض قرآنی است تعالی  
 و الله خلقکم و ما لکم من  
 جمیع قومی از کفایت است که به و خالق تعالی قائلند خالق شریک را  
 یزدان و خالق شر را همین نامند و قدریه در حقیقت از ایشان نیز برتر اند که قائل اند به خالق  
 غیر متناسب زیرا که بندگان خدا را جبر خدا که شایسته تواند کرد و ایشان هر چند در افعال افعال  
 خود شریک می گویند من الکفر و الا یان و الطاعة و العنسیان از کفر و ایمان و طاعت  
 و عیسایان و مراد با افعال و درین مسئله اهم از فعل قلب است و افعال متزلزل از اطلاق لفظ  
 بر عباد و تماشایی می کردند و انکار بر لفظ می جود و متبرک و نحو آن می نمودند چون حیاتی آمد وی و  
 اتباع وی دیدند که منی هم می گفست که اخراج پذیر می از عجم بسوی و جبر و باشد نیست

بر اطلاق لفظ خالق نمود و علی ای کلام چند وجه از ان جواب داده اند که در کتب مبسوطه  
 مذکور است و بعد از آنکه مستزله خالقیت عبد را مثل خالقیت او تعالی نمی دانند زیرا که بنده و متقرر  
 بسوی باب و آلات مخلوقه او تعالی است و لیکن علمای ما و اراکین و تفصیل ایشان درین سلسله  
 بسیار بسیار کرده اند و مستزله گویند مافرق می کنیم در میان حرکتی است و حرکت تعریفی  
 زیرا که اول باختیار است نه زمانی و اگر همه مخلوق خدا می بود قاعده تکلیف و مرجع و ثواب  
 و عقاب باطل می شد و این ظاهر است و جواب آنست که این الزام متوجه بر جبریه است  
 که قائل اند بنسب کسب اختیار و اما ثابت میکنیم حاصل کلام آنکه افعال عباد مخلوق خدا و افعال عباد  
 در کبریا و الله خلق کرده و ما المخلوقین بدان اشارت میکنند که خلق را بخود نسبت کرده و عمل را بعباد منسوب  
 ساخته و این که می گویند فعل از حق و کسب از بند است بعقل درنی آید و کتاب و سنت بدان  
 حکم نمی کند فائز و علی کلامی که با اراده و مشیئته تعالی و تقدس و این همه افعال عباد و صغیر و  
 کبیر قلیل و کثیر نیک و بد کفر و عصیان با اراده و خواستش او تعالی است زیرا که اگر اراده می کرد هرگز  
 بنده و خلق نمی شد و اراده و مشیت نزد اهل حق در حق او تعالی یکی است چنانکه پیشتر گذشت  
 و حکمه و حکم اوست و این اشارت اگر بسوی خطاب تکوین باشد و نیست که افعال تعالی  
 لا اَمْرَ اِذْ اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُنْ و قضیته و بقضای اوست  
 که عبارت از فعل است باز یاد است احکام و برین تقدیر صفت فعلیه است و نزد دانشمندان  
 اراده از لایه متعلق باشیا اعلی هاست علیه است و برین تقدیر صفت ذاتیه بود و تقدیر  
 و اراده کردن اوست و آن تحدید هر مخلوق بحد او باشد که بران یافته میشود و احسن و قبح  
 و نفع و ضرر و زمان و مکان و آنچه مترتب بر اوست از ثواب و عقاب و مقصود تقسیم اراده و اکتفا  
 و قدرت اوست زیرا که همه مخلوق اوست و این قدرت و اراده را می خواهد برینا بر عدم اگر اراده  
 اجبار و کافر و فاسق و کفر و فسق خود بخود نیستند که تکلیف ایشان با ایمان و طاعت صحیح نباشد  
 زیرا که او تعالی کفر و فسق را از ایشان باختیار ایشان اراده کرده پس هیچ جبر نیست چنانکه کفر و فسق

از ایشان اختیار معلوم کرده بود و تکلیف بحال لازم نیست و العباد افعال اختیاریه میباشند  
 باینکه کانت طاعة و یقاتعون علیها ان کانت معصیة و بندگان را کارهای اختیار  
 که برآورده اختیار ایشان میآوردی کرده و نه مجبور و اضطرار ثواب را زود می شود و بدین اگر از افعال  
 طاعت و فرمانبرداریست و عذاب کرده می شود و بدین اگر نافرمانی و عصیان است نه چنانکه جبر  
 در کرده اند که بنده را اصلا فعل نیست و حرکاتش بمنزله حرکات باز دست که هیچ قدرت بر آن  
 ندارد و نه قصد و اختیار و این باطل نیست زیرا که فرق میان حرکت بطش و حرکت ارتعاش خبر خود  
 بریست و معلوم است که اول اختیار است نه ثانی و اگر بنده را اصلا فعل نمی بود و تکلیف او  
 صحیح نمی شد و متعاقب ثواب و عقاب بر افعال او ترتیب نمی گشت و اصولی قطعی نماند  
 اوست که تو را تعالی بخیر آید و بسا که ایستد باینکه تو را تعالی تعقیب بشاید و فلیکن یمن تو بمن  
 کثرت فلیکن فکرت و با آنکه فعل بنده اختیار است هیچ اختیار او درین اختیار نیست چنانکه  
 شخص خواهد که شکلی بیفکند پس اگر قدرت و حکمت داشته است می باید که در سنگ اختیار  
 حرکت بیافزید. و این بدان مانده که گفته اند مختلفانی بفعله مجبور زنی اختیار را یا اختیار  
 در صورت و جبر در نفس است و معجزه از راجع بسوی ترتیب بعض افعال بر بعض نیست  
 بشاید چون او تعالی حالت در بدن و بیافزید حرکت او متعین شد که حالتی دیگر و روی از نعمت و  
 الم بیافزید پس بشرط وجود و اختیار و کسب در جزای احوال بالقرض نیست نه بالذات و این  
 تعین مفهوم از کلام صحابه و تابعین است و در حقیقت این سه اقتضا و قدر و سبب اختیار مقام  
 میرت و عزت و بجز و سکوت است و مرجع و مال آن باین آیه است لا یشئ فی شئ الا بقول  
 و هم یسئلونک تعقیب صادق فرموده لاجبر و لا قدرا و لکن امدین امدین یعنی قدس  
 حق توسط است میان این دو آن ولیکن عقل در دریافت این امر توسط هم حیران و سرگردان  
 و در حقیقت این حیرت و سرگردانی اهل بحث و جدل راست کسی خواهند عقاید را بقتل است  
 گفت و ما را این سه خبر شایع معلوم شده ایمان بآن آورده میست و عرض نماید دران حکمت

بطالت و جالمت باشد هیچ عمل حقیقت بر بحث موقوف نیست که بیاپگر و اعساف العمل  
 میسر باشد پس له و بعد شنیدن خبر از شارع اگر در باطن خلجانی و تردوی هست فکر ایا آن به  
 ازین بایه کرد و الحسن منها برضاه الله تعالی و نیکو از افعال بندگان که متعلق مع در اجل  
 و ثواب در اجل باشد برضای او تعالی و خوشنودی اوست یعنی بار او و انبیر است برضای  
 و القییم منها که در افعال عباد که متعلق نوم در اجل و عقاب در اجل باشد بلیس برضاه  
 نیست پسندیده و او زیرا که بر وی اعتراض است قال تعالی و لا یرضی لیساً و لا الکفر یعنی  
 اراده و شیت و تقدیر متعلق بر رضایست و امر جز حسن و قبح متعلق نمی شود چه خواستن پسندیدن  
 دیگرست بر راضی بودن دیگر رضایست که امر کند و بفرماید که کن پس یار باشد که امر کند و نخواهد  
 که بر قوم آید بجهت حکمت که جزوی کسی مانند و الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء  
 و خدا ارادی نماید هر کرای خواهد و گمراهی کند هر کرای خواهد کتاب رست باین مطلق است با وجود  
 آن نسبت به ایت بقرآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت به شیطان اصنام  
 واقع شده و این مجازست بچنین گویند که هایت و وسع و مار و یکی راه رست نمودن  
 دوم بمقتدر رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب الهیست از دیگری نیاید و معنی اول از  
 رسول و قرآن آید پس بنیمبر سبب هایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و حقیقت  
 به خداست و مشهور است که هایت نزد معتزله و ولایت موصلا الی المطلوب است نزد ماتر  
 ولایت بر طریق موصلا الی المطلوب برابرست که موصلا و اجتهاد حاصل شود یا نشود و الاستطاعة  
 مع الفعل و استطاعت و توانائی همراهِ فعل است و در زبان اگر چه بالذات مقدم باشد بخلاف  
 معتزله که اکثر ایشان قائل اند ببودن استطاعت قبل فعل و آخری درین سلسله موافق بسیار  
 از معتزله است مثل بخار و محمد بن عیسی و ابن راوندی و ابی عیسی و اراق و غیرهم و ضرار برید که اسمیه  
 درین سلسله مخالف ایشانند و استطاعت و قوت و طاقت و وسع و قدرت نزد ایشانست  
 اسامی متعارف به اند و نزد متکلمین مترادف و همی حقیقه القدره القوی بلکن بهی الله فعل

این استقامت حقیقت قدرت است که فعل بآن می باشد اشارت است باینکه این استقامت  
 عرض است که پدید می کند از قالی در حیوان و ابدان انبیا و اختیار به بکنه و این علت فعل  
 باشد و مبدور بر آنند که بشرط ادای فعل مستند علت وی و باینکه صفت است که او تعالی نزد قصد  
 است باینکه فعل بعد از استقامت اسباب و آلات خلق می فرماید پس اگر قصد فعل خیر که قدرت فعل  
 می آفریند و اگر قصد فعل شر که قدرت است باینکه فعل پیدا ساخت چون بعد قدرت فعل خیر را  
 ضائع می کند مستحق ذم و عقاب می شود و لذت و ذم کافران منسوب بود که استطاعت منع ندانند  
 و چون استطاعت عرض آمد واجب شد که مقارن فعل باشد بزمان نه باینکه بران و الا و لا  
 فعل بلا استطاعت و قدرت بران لازم آید و آنکه قابل قیامت است استطاعت بر فعل است و اول  
 می کند باینکه تکلیف حاصل است قبل فعل با الضم و در زیر اگر کار تکلیف است باینکه زمان و تارک مبلوّه  
 تکلیف است بران بعد دخول وقت پس اگر استطاعت ثابت نمی بود و تکلیف عاجز لازم می آمد  
 این باطل است و مانع اشارت بحجاب ازین است که لال می کند و می گوید و یقع هذا الاصل  
 حل است باینکه اسباب و آلات و الجوارح و واقع می شود این اسم یعنی استطاعت  
 بر است اسباب و آلات و جوارح اینها که در تعالی است و قوله علی الناس حج البیت  
 من استطاعوا الیه سبیلا و حجة التکلیف تعلل علی هذه الاستطاعة و حجت  
 تکلیف متدرجین استطاعت است که ثلاث است اسباب و آلات و روز بر استطاعت یعنی  
 اول و حق آنست که حجت تکلیف معتد بر عقل و تمیز و بلوغ است و استطاعت مع انبیل که شکل  
 می گوشت قرآن و حدیث بران ناطق نیست و در علم اهل فقه درین مسئله بحث است چنانکه  
 اصول لاسول علیهم السلام تحقیق آن کرده ایم فایز بن الیه و لا یکلف العبد بما الیس فی وسع  
 و تکلیف داده میشود و بنده آنچه در وسع او نیست برابر است که فی نفسه متنع باشد باینکه جمیع  
 یا ممکن بود و این مسئله متفق علیه است لقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و امر در  
 قوله تعالی انما یطلب فیها ما یستأوهی الا برای تمیز است و تکلیف نزاع در جوارح معتزلان گفته باینکه

و اشتری جائز داشته و گفته قبیح نیست از او تعالی چیزیست و مایه جلد من الا لعمری المضررب  
 عقوبت ضرب انسان و الا نکسار فی الزنجاج عقیب کسر انسان و مما شبه کل ذلک  
 بخلاف الله تعالی و دردی که یافت می شود در مغز و ب پس ضرب یعنی زد و کوب انسان  
 و شکستگی که یافت می شود در آگینه بعد شکستن آدمی و آنچه مانا باوست این همه آفریده خداست  
 بنا بر آنچه گذشت که خالق همه همان ذات واحد است و بملکات مستند باوست بلا واسطه  
 و متزل که اسناد بعض افعال بسوی غیر خدا می کنند می گویند که اگر قصد و فعل از فاعل با توسط فعل دیگر  
 پس بطریق مباشرت باشد و الا بطریق تولید چنانکه حرکت دست موجب حرکت کلید است  
 پس الم از ضرب و انکسار از کسری زایه و این هر دو مخلوق خداست و نزد ما هیچ خلق او تعالیست  
 لا صلیع للعبد فی تخلیق نیست کاری بند را و آفریدن متولد و اولی آنست که مقید به تخلیق نکنند  
 زیرا که هر چه را متولدات می نامند بند را اصلا در آن دخل و منفی نیست نه بطریق تخلیق و نه  
 بطریق اکساب و المقتول حیث با جله و مقتول بیست است بابل خود یعنی وقتی که برای موت  
 مقدر شده و در آن وقت کشته شده چنانکه معتزل گویند که حق تعالی بر وی اهل را قطع کرده و دلیل  
 کریم اذا جاء اجله لم یؤخر ولا یسخر و ن ساعه و لا یستقل مؤمن است و فرمود  
 و کن یوم آخر الله نفسا اذا جاء اجلها و جزآن از آیات پس اهل یکست و تحت منزل  
 اجماعیست و از دین است و را که بعض طاعتات در عمری افزاید عن انس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یبسط فی رزقه و یفسأ له ف ان الله  
 فلیصل رحمه و آله البخاری و مسلم و حنن شایان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یرد فی العصور الا البدر و آله  
 الترمذی و این ما جته و این حبان و الحاکم فی صحیحهما با آنکه اگر با جمل خود می مرد  
 قابل استحقاق ذم و عقاب و دیت و قصاص نیستند زیرا که موت مقتول بخلق و کسب نیست  
 و جواب از اول آنست که او تعالی می دانست که اگر زید طاعت نخواهد کرد چهل سال خواهد زیست

لیکن معلوم است که آن طایفه ترابره که در مجرای دست او سال خوار شده پس بجهت این زیاده  
 بستی این شایسته یعنی بر علم نهاده است که آن ماست نبی بر دین زیادت هم نمی نشود  
 یا سخا از ثانی آنکه در بستان و تنان بر قابل قید است بنا بر ارتکاب او شیخ خسته و  
 کسب کردن از نفسی را که باغبان است آن غنی موت فرموده بطریق جبری عادت چنانچه فصل  
 آن می است که با اگر شیخ غنی نباشد و اعیان و اکتفا اکتفا علی الله تعالی موت  
 قائم است بر خود و آفریده نادر است برادران هیچ منیع نیست نه تخلف و نه کسب و نه بی این امر  
 با است که موت و جودیت بریل و تعالی حکایت اکتفا و اکتفا و اکتفا بر اکتفا و اکتفا  
 معنی غنی موت و قدر است و الا حل و احد و مرکب و مرکب یکی است نه چنانکه کسی زغم کرده  
 که مقتول را در اهل است یکی قتل و دیگر موت و اگر است نه شایسته اهل خود که موت است می نیست  
 و نه چنانکه فاسد گویند که حیوان را اهل طبیعت است که وقت موت است بمقتل بر طوبی و انطفا  
 و ارباب فریضی و دیگر اهل باخترای است بحسب اوقات و امراض و اسحواح و رزق و حوائج  
 رزق است زیرا که رزق نام چیز نیست که می فرستند خدا بسوی حیوان پس می خورد و آزاد این  
 که همه ملال باشد و گاهی حرام اطلاق مآئین و آتیه و الا زحیف الا علی الله و الله  
 بر آن حال است و دیگر کسی استیضای رزق خودی کند چنانکه لی قنات نفس حق نیست که  
 در قضا بان اشارت می کند و در حرام رزق نیست که گفت که تفسیر کرده اند از اهل ملک  
 که مالک آنرا بخورد و با آنچه انتفاع بدان منیع نباشد و این جز ملال نخواهد بود و لیکن بر تقدیر اول  
 لازم می آید که اگر حرام می خورد رزق نباشد و بر سر دو وجه لازم می آید که اکل حرام طول عمر خود  
 اصلا از رزق خدا نخورد و بنای این اشکاف بر آنست که اضافت بوسی قتالی در معنی رزق  
 نیست بر رزق گر خدای واحد و بنده هر اکل حرام مستحق ذم و عقاب است و هر چه مستحق با و قضا  
 باشد قبیح نبود و ترکش در غرور نکویش و غراب نباشد و جواب است که این ذم و غیر و بنا بر  
 سوره مباشرت است اسباب را اختیار خود و لا ینص نان لا یا کل انسان سزاوارده این



او را اکل غیر از رزق و مقصود نمی شود که کام آدمی رزق خود بخورد یا غیره و سه رزق او بخورد  
 زیرا که غذای هر شخص که او تعالی بقدر که در واجب است که آن قدر را با او بکشد بخورد و خوردن  
 دیگری از آن متنجس است و بعضی ملک متنجس نیست و الله تعالی یصل من یشاء و یصل من یشاء  
 من یشاء و او تعالی اگر اوی کند هر کس را که می خواهد در آدمی نماید هر کس را که می خواهد مراد از رزق است  
 در اینجا و الاست موصلاست نه بیان طریق زیرا که این عاقلست در حق جمیع عباد و مباح  
 الاصلی للعبد فلیس ذلک بل واجب علی الله تعالی و چیزی که نیکوتر است برای بنده  
 واجب نیست بر او تعالی و الا که آن فقیر مندرج در دنیا و آخرت را نمی آفرید و در امتنان بر  
 عباد و استحقاق شکر در نهایت و انانیت و انرا غرض است می بود بخت بودن این امور و ادای  
 واجب در امتنان او بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فوق امتنان برای جلی می بود چه  
 با هر یک همان کرد که در حق او صلح بود و نه برای سوال عصمت و توفیق و کشف ضلالت و لطمه در  
 خصم و رضا و هیچ معنی می بود زیرا که هر چه در حق هر چه مذکور و مفسد بود که ترک آن بروی  
 واجب است و چیزی در قدرت ربی سبحانه نسبت بمصلح عباد باقی می ماند زیرا که ادای واجب  
 و بجهان آفرین که مفسد این اصل معنی در جواب اصل بلکه اکثر اصول معتزله پیش از آنست که بکسر  
 در آید و بنای این مفسد بر تصور نظر ایشان در مضاف الیه در سوخ قیاس فاسد بر شاه در  
 طلب ایشان است و هیچ شیئی بر وی باجایب غیر او واجب نمی شود و آن که ام غیر است که بروی  
 چیزی واجب تواند کرد آری گاهی و عده چیزی می فرماید و ایقاعی آن و عده می نماید بکرم  
 فضل خود چنانکه در قرآن کریم آمده **إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** و جبران از آیات و  
 احادیث که دلالت دارند بر آن روی در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم  
 و یکسری بر روی حق و استقامتی نیست الا آنکه خبر داده که مطیعان را ثواب و هم و عاصیان را  
 عقاب کنم و لا بد این چنین خواهد بود که وی گفته ولیکن بروی لازم نیست اگر رضا خلافت آن  
 کند که زاجال نباشد که گوید چه چنین کردی و جمیع افعال او ضمن حکمت و مصلحت کلیه است

و در هیچ نیست و در لطف جبر و ماس و مصالح ناس و نیست تسبیح از وی بلکه هر چه می آفرست  
 در وی با مقدار حیرت و حیرت است و در افعال خود مصلوب میسوی که در نظام نیست بلکه در ماس  
 حکمت می فرماید در هر خلق و امر آنکه استکمال نفس و سعادت خود بخیر می کند و بات و ادرا  
 عایت و غرضی بدان متعلق بود که این خدای تعالی و تسبیح و تسبیح است و امارت و دست و  
 امکان و اسرار و معمله کارهای خدا را غرض خود چه صاحب غرض و خلق بود و فراموش  
 منافع مراعات نیست و هر کار و ابداع کلی است و او را بدان استیلا و خود وجود و هم خلق  
 و منافع و مصالح ایشان نیست بدست وی تنالی یکسان است و لیکن هر چه میخواند و یکبار با آنکه این  
 رعایت و مصلحت خیر بر وی غیر لازم و واجب است و احکام و سوا و نیست حکومت کسده و جز  
 وی حکم حکم اوست انظر لقرآن ایا الحکم لله لا اله الا الله محمد اسوگند که حکم او واجب و مندوب و صلاح  
 و کرده و حرام از فوق عرش بود پس هر که حکم بوجوب یا حرمت چیزی می کند بغیر حق و تعالی و  
 معترض کذب برنا اثبات که قال تعالی و لا تعالی فی القاصیه الیه تسلیم. هـ احکام ال  
 و هـ احکام الیه فقدرنا علی الله الکیه ان الله یقدر ان الله الکیه ب  
 لا یقصر من الله پس در جوب و نفل حکم می باشد و حلال و حرام و حسن و قبح و سب و ثواب و  
 عقاب گردد و نیست لاعتل حکم فی حسن الاشعاع و قبحها و نیست عقل را حکم در حسن  
 قبح چیزی بلکه این حکم خاص با و تعالی است و برین مدام و فقط احسن آنکه وی بداند امر کرده و قبح آنکه  
 ازاله می فرمود و پس تسبیح است و ابداع را بر دست شایع شد عقل را در نیامد خلق نیست تا  
 حکم کند که این نفل حسن و موجب ثواب است و این نفل قبیح و موجب عقاب است پس کسیکه  
 و کوهستان می باشد و در وقت شرح لوی فرسیده و بهما سخا از عالم بر رفته و با مردم قتل  
 نکرد و در آخرت با خود و معاتب نشود و اگر در ایمان و توبه و زهد و بعضی شایع که این قدر بر سر  
 را که مصالح عالم را بداند و در یاد که آن نیست موصوفت بصفت کمال العقل و احب می گوید  
 زیرا که این شایع موقوف بر تسبیح نیست عقل منظر و تفسیر عالم و انتظام و دنیا و ان حکمی کند

معتبره حسن و قبح عقلی است و قوله تعالی و ما لکم من عند ربکم فخره  
 اول است و در رسول را در اینجا مایل بعقل کردن و دلیل بجه عقلی قائل است این بهام گفت مختار  
 نه به اول است و اگر ابو حنیفه را هم آمد که فعل در وفات خود نه حسن است و نه قبح و حسن و قبح این  
 مسئله که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد این را بعقل نتوان دریافت والا در معرفت تعلق  
 ج و ذم بفضل چنانکه عدل و ظلم و معرفت بودن آن صفت کمال یا نقصان چنانکه علم و جهل  
 بعقل سخن نیست و نزد اترید چیم قبح بقضا و حکم و تکلیف او تعالی است لکن گاهی بعضی بعض و جود  
 منسلح آن ادراک می شود و مناسبتش ثواب و عقاب دریافت می گردد و گاهی جرم باخبار  
 زسل اسبج معلوم نمی شود و عذاب القبر الکافرین و لبعض عصاة المؤمنین و تنجیم  
 اهل الطاعة فی القبر بما فیله الله تعالی دیرینه و عذاب گور برای کافران بعض  
 مؤمنان گفته کار و سائلش اهل طاعت در قبر با آنچه خدا می داند و می خواهد حق است امر و بقبر عالم  
 برنج است که واسطه است میان دنیا و آخرت کافران و مؤمنان فاسق و راسخ در آن عالم در  
 محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند قال تعالی انما یفرح صنفان علیهما حد و ما  
 و عشیة یأتون مرثیة الساعه اذ یخلفون آل فیرحمون ان شاء العذاب و فرمود انفس فی  
 فاد خلی انما را و فرمود و لکن یفقه هم من العذاب الا ذنبا و ان العذاب الا کثیر  
 ای عذاب قبر نه عذاب آخرت و فرمود یثبت الله الذین امنوا الی القبر النابت فی الحقیقه  
 الذین یأتون الاخرة فاین درباره عذاب قبر نازل شده و در حدیث عائشه رضی الله عنها  
 که وی پرسید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از عذاب قبر فرمود و عذاب قبر حق است عائشه  
 گوید ندیم بعد آنحضرت را که نمازی گزارده باشد مگر آنکه پناه جست بحد از عذاب قبر متفق  
 علیه و در حدیث دیگر آمده القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة  
 النيران رواه الترمذی و حسنیه من حدیث ابی سعید الخدری و در حدیث  
 عثمان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان القبر اول منزل من منازل الاخرة

فان شجاعتها فيها بعد از ايسر منه وان لم ينج قبا بعد از اشد جهته و اما ابن ماجه  
 والترمذي وقال حديث غريب وقال صلى الله عليه واله وسلم استاذ هو امن  
 البعل فان عامة عذاب القبر منه و اما الحاکم من حديث ابن عباس وصححه  
 واخرجه الدارقطني من حديث انس بلفظ تنزهوا و اما حديث درين منته و در  
 احوال آخرت بسيار و بتواتر اخفى است اگرچه احاد آن بحد قوت اثر نرسد و درين باب اهل علم  
 موثقان مستقلة جمع کرده اند و هر سطور هم شري دارد و در فقه ببايات تثبيت سيوطي هم دارد و  
 درين فن دو کتاب مشهور است شرح الصدور باحوال الموتى فى القبر و البدر السافر فى احوال الاموات  
 و ترجمانين هر دو در فارسى سمي بقصر الامال فى بيان احوال و المالك از ماچى بفتح الميم ثاب  
 مراد باوى هم در مجله ي آورده و خطى نفزا فاده و غير قاضى ثناء و السديانى سببى هم و در سائر القبر  
 درين باب ازين هر دو کتاب فراهم آورده اند بسيار خوب و مرغوب است و يقابل طبع هم  
 رسيد و شرح بر تنوع و جمع التثبيت شرح ابيات التثبيت نیز درين باب سنت و ثابى بهتر و دالى  
 و بعض معتزله گروهي از كراميه در و انشائى و عذاب قبر کرده اند باين دليل كه ميت چاهيست  
 هميشه حيات دارد و او ميت پس قند ميش مال باشد و جواب آنست كه حق تعالى در  
 جميع اجزاء و بعض وى نوعى لذات حيات مى آفريند كه بان الم عذاب لذت تخير مى نويايد و بان تسليم عذاب  
 روح در تمام بدن بر وى كمرده و متحرك و مضطرب گرد و اثر عذاب بر وى اذيه رسد و ميت تمام كمره  
 غرق در تاب و ماکول در بطون حيوانات و معلوميد و در هاجه باب كرده مى شود و اگر چه ارباب  
 اطلاع دست بهم ندهد و تهر ك تامل در عجايب ملك و ملكوت و غرائب قدرت و جبروت  
 وى همانكه كند امثال اين معاملات را مير گزست و انكاز و تا استحال چه رسد و حفظه قبر چه رسد  
 تا آنكه مومن كامل را هم ميا شد حديث لكان شئى منها احد لى سعد بن معاذ الذى  
 اعتزله عن شىء الرحمن و اما اهل السنن و سؤال منكرو تكدير و سؤال منكرو تكدير  
 ميت در قبر حق است و اين هر دو و فرشته اعظم و صيب و نسيان كه بدو چشم كند و قبر در كنار او

ادب و در کار و منزل خدا سلی الله علیه و آله و سلم و دین وی سؤال کنند اگر بتو بی الهی و بتعلیم و ست  
 بهمانه جواب سؤال ایشان مطابق حق گفت در نماز و نعمت باشد و چون نوعی و سبب  
 رحمت زد و در قبر و حق می بانی از باغهای بهشت زد و الله صرنا الله صرنا الله و اگر خدا نخواسته  
 جواب با صواب نگفت در نعمت و عذاب بود و قبر بر روی گوی از گوبای و در نماز شود آیات  
 احادیث بسیار بلکه بیش از تحقیقت اینها مطلق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن  
 بعلم الهی موقوف باید داشت خدا و ائمه و اعیان یا مقام روح یا غیر آن بهر چه از وجود که  
 قادر مطلق و اندر خواهر و برادرش است اما نسبت الی بکر نزد نفسانی و غیره آمده اند که گفتند  
 فی القبر نفس بینا من فتنه الدجال و سؤال بعد از دفن باشد بلکه بعد از غیبت مرتبه  
 چون بیت را در تالوتی نهاده فصل بیکان دیگر کنند سؤال گردد و اگر درنده خورده است هم  
 در شکم او پسیده شود و باقیار سؤال نبود و اگر بد و از توحید و احوال است بود بطریق تشریف  
 و تعلیم و شاید بعضی را از نسبت و عیبت و عقیده عمل می باشد و اکثر بر آنند که اطفال مؤمنین  
 سؤال شوند و لیکن ملاک بعد از سؤال تلقین شان کنند و بگویند بگو الله ربی و دین  
 الاسلام و نبی شیخ صلی الله علیه و آله و سلم را امام ابو حنیفه در اطفال شریکین  
 توقف کرده بحجت تعارض اول و در جواب و عتاب هم متوقف شده و حق همین توقف است  
 زیرا که شارح غایب السلام هم در آن توقف نموده و فرموده الله اعلم بعبادته فی القبر و لیکن  
 در حق را نیز سؤال بود بحجت عموم اول و ابونقیه در نسبت ثواب مسلمانان حق توقف کرده و  
 کافران ایشان باتفاق معذب باشند با آن عبد البر گفته کافر مجاهر را سؤال نبود بلکه بی سبب  
 سؤال خدایش کند و منافق را سؤال نبود و احادیث باستانهای شنیده و مراد الهی سبیل الله  
 آنکه در هر جمعی یا شب جمعه مرده باشد و آنکه هر شب سور و تبارک الذی خواند و اگر ابلت است تقاضا  
 و اسهال مرده بسیار آمده و حدیث جمعه ضعیف است و ترمذی گفته سوال قبر از متقاضی  
 این است در جمعه است و حکمت در تعلیم عذاب ایشان در روز قیامت و در سبب عاصیان است

کار در تریاست پال از به گمان آن بر خیزد و از تبت خلق من خذوا لای السبعه این بهر  
 ثابت است بر لای سید از آیات و احادیث زیرا که این امر ممکن است غیر صادق بل  
 خبر داده و مخصوص بدان ناهنق شده و قیاسی تفسیر است که متون را در اعتقاد آن دلیل و تصدیق  
 بجان مسیح شک و شبهه باقی نمی ماند چنانچه نقل از نجاشی است و در احادیث آمده که در قبر  
 صامت است و عذاب از او دور است و اگر کسی از آنها دم نزده تمام دنیا و آسمان را آن بسوزند و این امر و  
 که در مذهب و صفات زبیه و افعال و قیام و مقامات دنیا است که در آن عالم این شکل متشکل شده و  
 مدد و مهتاد برای کثرت است یا بحیث المانع تا آنکه بان و در ایمان و اعتقاد با سوره آخرت که  
 غیر صادق باشد و الب خبر داده و در طریق سنن کی اعتقاد در دنیا و دنیا فاج اما چشم سرتنان میزد  
 و بین و نودن آن نخل و قدرت خداست اجسام بود یا روح اگر کسی در پیش کی باشد و  
 دیده کشاد بود و خدایش نمایا هرگز نتوان دید و اگر نمایا روح را توان دید آسمان است  
 و ایمان و متابعت سنت رسول افس و بان درینجا است و دم آنکه بان این امر و کرم  
 و غیره بر مثال دیدن در خواب است که نام از گزین آن در نوم متل می شود و نسبت به  
 موجود در واقع است اگر چه در خارج نیست هر چند مقصود باین جائیز حاصل است اما اضماع  
 ایمان است و اول اکلم و سلم و البعب حق و بر این سخن منامرود و بار اگر روزی و گردانیدن خلق  
 بار و گزین است لقول تعالی لَقَدْ تَقَرَّرْنَا بِكَ الْإِسْلَامَ تَبَعْتَنَا وَ قَوْلَ تَعَالَى قُلْ يُحْيِي الْمَوْتَى  
 الَّذِي آتَاكَ آدَمُ مَرَدُّ وَ جَزَاءً مِنْ قَائِلَةِ الْكُفَرَاءِ احادیث و احادیث و برین با  
 بسیار است و مدار اعتقاد مسلمانی برین سلسله است که یک اول از دم حشر و نابود و حشر پیدا  
 کرد و از کرم عدم بوجود آورد و بار دیگر نیز قیامت که یک آن و حق الیه میبندد و الحلی که  
 يُعْبِدُ أَهْلَهُ أَهْلَهُ سَلَكْنَاهُ وَ بَحْثِ قَمْتِ آتَمَوَانِ از آدمی زاد که نشا خلق او شود باقی دارند و  
 آنرا عسل از دهن گوید و در حدیث آمده که بارانی از آسمان بار و در مردگان از زمین برویند  
 میزانات و بکر هم از بهایم و طیور و حشرات مبعوث شوند تا مقاصص از یکدیگر گرفته شود و درین گفته

فضل را از طفل هم قصاص گزیرد حیوانات را بجاقتل اجس معدوم سازند فیوان ماکول خاک  
 بهشت گرد و در بهشت و نشو و نشیمن بهشت و رزق و اول نفی براس امت اهل عالم و پاک دنیا باشد  
 قال تعالی یَنْتَظِرُ لِقَائِهِمْ فِي الْقَفَرِ تَقْضِيهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ  
 شَاءَ اللَّهُ دوم برای بهشت ابواب از دروازه باشد که قال تعالی لَنْ يَدْخُلَهُنَّ فِيهِمْ أَنْتَرَفِي فَإِذَا هُمْ  
 فِيهَا فِي ظِلِّهَا وَمَنْ فِي الْفَسَادِ مِثْلَانِ بَرْدٌ وَنُفْعَةٌ يَبْلُغُ سَائِلِينَ بِأَشَدِّ دَرَجَاتٍ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ  
 مَنْ فِي الْأَرْضِ مَعْلُومٌ شَدِيدٌ أَنْزَلَ مِنْهُ دَفْزُهُ وَجِشْتُ وَبِشْتِ شَامِلٌ حَالِهَا  
 اهل زمین و آسمان خواهد بود و از جن و انس و پاک و دیستثنای إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مَانِئاً  
 بقومین مثل جبریل و میکائیل و اسرافیل و حور و ایل و حور و قصور و خرن و مایه عرش و شهدا و غیره  
 را مراد داشته اند و بقیاست گاه است گفته را مراد دارند و گاه سه زبان است مراد را که کند از بهر آن  
 امت تا دخول جنت یا نار بهر راقیاست گویند. و اگر نظر عبرت در نگردان این احوال بر مردم هر روز  
 می گذرد و ایشان هنوز از آن روز غفلت اند و از خبر شایع در شک و شبهه وقت شام که در آن  
 فرغ و مهل و خوف و وحشت مردم و تمام جانوران را دریا بدو همه در فنا نهاد و آسشیانها بخرند و  
 در کجها و گوشه ها در آیند و چون شب شود بخسپند و میزند و پاک شوند اینجا اثر نفی اولی ظاهر شود  
 و اگر صبح در دردم و همه بی اختیار یک ناگهان بیدار شوند و بر خیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفی  
 بعث نمایان گردد و با بجهل بعث مرسته از قبور بچرخ اجزای اسلیسه و اعاده ارواح به سوی آن  
 حق عشت و فنا اسفا انکارش کمتر بنا بر اتناخ اعاده معدوم بعینه و این انکار با آنکه دلیلی معتدیه  
 بران موجود نیست ضرر بقصد ندارد زیرا که مراد آنست که حق تعالی اجزای صلیه انسان را  
 فراهم خواهد کرد و روح را در آن بدمد برابرست که این را اعاده معدوم بعینه نامند یا نه و بتوان  
 گفت که این اعتقاد قول بتناسخ نیست زیرا که بدن ثانی همان بدن اول نیست چه در حدیث آمده  
 اهل الجنة مجرد مرد اخروجه احمد و الطبرانی من حدیث ابی هریره بسند حسن  
 و اخروجه الترمذی و مسنده من حدیث معاذ بن جبل یعنی اهل جنت بی ریش بی سوتن

باشد در حدیث مکرر و آن اشکها می چسبند به سطح احد احد و هر چه مسلم من حدیث  
 ای هر چه که یسینی و همان مصی و بر کرده او بود و از پیش گفته اند که هیچ ندیدیم که مگر خارج  
 را در آن قدم راجع نیست بهمت آنکه تماخ و تشنه لایم می آید که بدن فانی غلوق را بر از اسه اسلیسه  
 من اول بود و اگر این را متعلق است نفع و در مجر دآم باشد و دلیل است استحاله اباد با روح و در شل  
 این من موجود نیست بلکه ادب حقیقت آن تا فاعله خواته تماخ نامند یا نه و الی در حدیث  
 در رسیدن اهل بدگان و زرقیاست حق است اگر چه علم او قتالی بهمه محیط است و لیکن در ضمن  
 آن حکماست تا بدگان برانند و حکمت های در یک است که بهر وی قتالی کس اند قسالت قیاسه  
 و انی زنی یقین پیدا شد و کیمیت وزن در میان غرض علم آنی است این قدر و لیکن  
 و تحقیق است که این سیران حقیقه است او و گفته و لسان محسوس و مستاد باشد هر یک مقدار  
 آسان در زمین حکما است گفته اگر در یک سیر دی آسان در زمین و یک سیر در آنهاست بنمند  
 گفته گفته مسافت جانبی عرس مقابل نیست بیاید و گفته مسیئات یسار هر ش با بنبار  
 و در دوش سیران خیزی است که بوی مقدار اهل معلوم شود و بهر کیف که باشد عقل از ادراک  
 و بهیئت قاصر است و مراد منی عدل است و نیز این متعلق است برای آل و لیکن این را تاویل است  
 و حاصل است که لشکر آنچه در احادیث آمده ایمان آرد و بجا گیری عقل از جاز و و قمر و انکار  
 و انی که در یک و یک که اعمال اعراض از اگر اعداد و آن ممکن است لکن در قش ممکن بود و نیز اهل  
 معلوم او قتالی است در قش بهمت بود و جواب است که در حدیث وزن کتب اعمال آمد و پس  
 در حدیث حمت و عقل است فرما و حدیث و لسان بران و لالت و اورد و بلائیکه خدا پارد و اگر چه  
 در آن فن متاع و بسند و حدیث ملائکه را چه و ترنم است روایت کرده اند و ترندی گفته است  
 احوجه الحاکم و یحیی من حدیث اص عمرو و مران است که چو ل گفته حسناست کیچه  
 ملک آید در کاف چاره لا اله الا الله شین بر سول الله نوشته در آل کسانند و بران  
 ایچ آید و درین صورت هیچ اشکال نیست اگر فرض کنیم که اعمال حدیث مثل باغراض است پس



و در وزن حکمتی باشد که از ارباب اطلاع نیست و عدم اطلاع ما بر حکمت موجب غیبت توازن است. یا  
 موزون اعمال است و حق تعالی قادر است بر آنکه اعمال را متشکل بایمان گرداند حسنات را اجسام  
 قرار نهد و سیئات را اطلاعات و بعضی برای تعلیق و عادیینه بوزن و مال و صیقل آن هر  
 قائل شده اند و جمع موازن در قول وی قائل و کضع الموازن القسط لیقول القسط باعتبار  
 تعدد است که هر است و هر بنده و هر نوع عمل را سیزانی جداگانه باشد یا باعتبار وزن بود بنا بر  
 کثرت عظمت اجزاء و وزن اعمال کسیکه او را گناه نباشد و آنکه او را طاعت نبود و بغرض اظهار  
 شرف و تعظیم و انشای مصیبت و تفضیع وی باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثلین حکمت  
 بود چه کافر حسنات نبود و گویند که نقل گفته سیزان آخرت بر عکس سیزان دنیا است و طاعت  
 نقل ارتفاع گفته بود و علامت خفت انقاص اما این قول سدی خواهد و الکتاب حق  
 و کتابی که اعمال بنده گان از طاعات و مناسک و ران مکتوب و ثبت است حق است لقوله تعالی  
 و لیسجد لک یوم القیامة کتبا بالکفالة منشی و این کتابها مؤمنان را بیست است  
 دهند و کافران را بیست چپ از پس پشت باین طریق که دست چپ را پشت چپ پیانند  
 یا از سینه بجانب پشت بر آرد برای تمیز میان مؤمنان و کافران و عزت ایمان و رسوایی کفر  
 قال تعالی قَامَتْ مِنْ أَوْفَى كِتَابَهُ بِعِلْمِهِ قَسُوفٌ حِسَابًا بِأَيْسَرًا قَ  
 يَبْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَ أَوْفَى كِتَابَهُ وَ أَوْفَى كِتَابَهُ قَسُوفٌ يَدُ عُوا  
 ثِيٍّ سَرَّ أَوْ يَصْلَى سَعِيرًا و سخن در آنست که اعطای کتاب باین مخصوص بوسن بطبع باشد  
 یا شامل عصاة نیز بود و در بعض عصاة را هم بیست است و دهند و لیکن بعد از آنکه وعید  
 و اخراج از نار را بمواجه دهند به بیست است و نه بیست چپ یا اصلا کتاب ندهند بلکه  
 احوال او را بر وی بخوانند و بدین هم احوال اشاره از علم نیست و حق آنست که احوال عاصی  
 درین باب موقوف است و کتاب و سنت از آن ماست و این همه احتمالات و تنبیهات است  
 که بطریق اجتماع و استنباط گفته اند و لیکن اجتماع را در امور آخرت مدخل نیست و الحساب حرم

مفسر و از کتاب حساب مست چون کتاب حق چنانست براب تیر حق بود و آیات و امارات  
بر آن ناطق اند و مردم در حساب متفاوت خواهند بود و بعضی مناتش نه و و بعضی محسوس  
بل آید و مقتدا نیز کین حساب و قیمت و ازین الله جعلنا منجم و سلیمان را و اعمال و  
یتیمان را از بدعات و عذبات و افکار را از تکذیب و سلبین حساب ستانند و از این آیه نیز  
حساب گیرند و اول حساب از میراث این شود که امانت و حق را چه قسم بانیان و بانیان  
حساب گیرند که گواه خود در تبلیغ علوم بحیرت کیست و ی گوید اسرائیل است اسرائیل را با ستر  
آورد و هر روز بر تن افتد و پیغمبران را از تبلیغ و حق و امانت رسالت پرستد و از سوال  
حق و پرسیدن حق تعالی از بندگان که چه کار کرده اند و از طاعت و محبت چه کرده اند  
حق است گفتار صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یدنی المومن فیضع علیه کفنه و یستره  
فیقول اتعرف ذنبک کذا اتعرف ذنبک ان فیقول نعم ای مهرب حتی قور  
بل فی بد و دانی فی نفسه انه قد هلك قال صدق تعالی عليك فی الدنیا و اما انصرها  
لک الیوم و یعطى کتاب حسناته و اما الکفار و المنافقین فینادی بصم علی رؤس  
الخلائق هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا اعداء الله علی الظالمین فمنا الشیطان  
حن بن عمرو اول پنج از جوابات سوال کنند نماز باشد و از معاملات خون و حشرات عالم  
را بنصوم و هند و سیات خصوم را بنظم در حدیث آمده و مقتدا نماز مقبول بقباله و انگی و در و  
و مردی را فرضا اگر ثواب مقتدا پیغمبر بود و بنحیف دانست با وی محاسنت افتد و در شیت ندر آید  
تا انصرم از دست و شیت و این چنین مرد و در پیش و خواب بر بستر رحمت پا دراز کرد و می گوید  
آنچه من یافته ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام دیگرست فهمیده و عوام و غفلت و علما و گفتار و  
سوفیان و طامات و بی طیات و مسکر و بیوات و دعوی مکاشفات و ادعای تمکین خیر از ان  
عالم ندرد که چه خوابد باشد و گرام و زیاده و در پیش مست تمام روز با فسانه خوانی سپرد و در وی قصه  
مرگ و آخرت و ابوالان برل نمی گذرد و بجای می فراید لا احق و علیکم و لا اله الا الله تعالی

وَبِأَنَّهُ يُدِيرُ كَوْنَهُ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا يَفْعَلُ وَخَفَرُ بُسْتَلَى نَا جَرَجِيرٌ وَصِيرَتِ كَارِي نَيْتِ مَارَا  
اینان هر دو بابا آوردیم و در حکم او راست و از کجی حق و بر کجی حق است یعنی سیار سیل مسلط علیه  
و آنکه و سلم را در زنده بود گفت باشد که از آنکه زنده ماند لَقَوْلُ قَتَالِي رَأَى أَنَا أَطَيْبُنَاكَ الْكَلْبِي كَرُوْر مَدِيَتْ  
آه و مسافت آن عرض یک ماهه بود باشد آبش از شیر سفید تر و بویش از مشک خوشتر و بتر  
و کوزهای دی از ستار و دایه ای آسان بیشتر و روشن تر هر یک یک بار از دوسه آب بخورد و دیگر  
تشنه ای گردد و سینه گردد و در راه الشیخی فان عن ابن عمرو و در حدیثی که بحسب آنکه مسافت  
مختلف در راه و همیشه آمده و سبب اختلاف رعایت احوال می طلبان است باطل بین نمر بود من  
صنعه الی حدن و در روایت ثوبان حوضی من حدن الی عیان آمده روایه احمد  
و الترمذی و ابن ماجه و اهل شام را چیزی از این گفت غرض که هر کس را مسافتی که معلوم و  
مسافت او بود و در سفر بود و در بعضی اما می گفت که به زمان هم آمده و مثل مسافت شهر و جز آن و  
حاصل مثل بیان و مدت عظمت است هر چند را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی عن یحیی  
قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان لكل نبي حوضا و انهم ليتباهن  
ايهم اكثر و اوردۀ دانی که در حوضی ان اکثر هم و اوردۀ رواه الترمذی و قال  
هذا احمد و يشا غریب و قربانی گفته آنحضرت را و حوضی باشد که نام هر دو کوثر است و ساقی  
آب کوثر علی مرتضی باشد بجز ام و زبیر است و گفته اند که ای اوست مشکلی که از آن حوض آب  
خورد و از علی رفتند و عده مرویست که هر که محبت ابو بکر و در لیس خود قطره از آب کوثر شش نه هم  
و الصلح طسحق و پل که بر پشت دوزخ بنده حق است و این پل از موسی با یکتر و از تنخیز تر  
باشد و تمام خلق را فرمان شود که از وی بگذرند و اهل بهشت از وی گذشته و در بهشت در آید یعنی  
بجو برق بنده و بعضی مثل باد و زنده و بعضی مانند آب و زنده و بگذرد و بر هر کس که بکشد تفاوت  
مراتب بود و در زرخیان را قدم بلند و در دوزخ میفتند و در کبریا ان فتنکم الا وایه کها  
کَانَ عَلَى رِجَالِهِمْ سَحَابٌ مَّقْصُودٌ و در مروی و عبود و مراد که مستلزم و در و در حضور ناست و است

جميع خلایق را آگاه بیاورد پس نیز ان شای انما الهیة یان و پیران را سیس آن هم  
 استثنای کرده که لا یستعینون بحسبک و لا یخضعون لک و این عباس آفت  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این آیه فهمید پس استعجاب از نظری بگردد و دست  
 استاده باشد و این چنین سرزد و زیاده اگر کسی از مالای آتش بگذرد و آتش کلستان گردد  
 و در ریش آمده آتش بپوش گوید یا من من الله انی اطفأ اللهی پس آن حضرت  
 که نور از اتم و کامل از جمیع انوار مومنان بات آتش برابر و بی کاسته نور وی گردانید  
 آدم بود پس در ناحیه خلیل تا آنکه بناسیه پیدا شد رسید چو کار آمد و اینجا خوردنی واسطه  
 بلو گردانید چسبه کا کند و عن النبی سید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم یخلص المؤمن من النار یجبرون علی قتلها و بین الجنة والنار فیتقون  
 لعلهم من بعض مطالع کما تبیههم فی الدنیا حتی اذا اهلوا و تقوا و انزلهم  
 فی دخول الجنة و راء الیاری و اعلویش و ربان صراط و احوال آن بسیار است  
 در کتب صحیح و سنن با جبهت و مترادفکاری کنند از ادبی گویند بجهت صراط الاکن نیست اگر  
 ممکن جم شود و نسیب مومنان باشد و جواب آنست که خدا قادر است که بعد را بیان ممکن کند  
 از سلمان ممل گردد و چنانکه امارت است: ان ناطق است و الیجه و النار حق و بهشت و  
 و نریخ بر صفتی که در قرآن و حدیث آمده حق است و آیات و احادیث و او را بنیاست  
 سر و بجهت کثرت و شهرت رسیده و در مکان نیست و اما اقوال است گویند نیست در آسمان اول آیات  
 و فوق سموات سبع و زیر عرش و فوق او عرش رحمت است و نار و زمین و در توفی بالا آسمان  
 و با آن در هر دو توقف کرده و تعیین مکان را مفوض به علم الکی ساخته و تشریح مقاصد گفته پس یکی  
 در زمین مکان در و نیافته لیکن اکثر اند که بهشت زیر عرش است و دوزخ زیر زمین و متنبی است  
 و مؤید آنست آیه تعالی: لَقَدْ رَاَهُ نَزَاةً اُخْرٰی سِیْنًا سِیْنًا رَکَّعًا فَسُجَّادًا سَاجِدًا فَسَمِعَ لَهَا کَلِمَةً  
 الْمَلٰٓئِکَةِ سَدْرًا بَارِئِیَ آسَمَانَ سَمِعَ خِیْلًا مِّنْ اِجْمَاعٍ مَّوَدَّعٍ بَانَ تَصْرِیحًا و اوقع شده و از آن

مفرغاً آمده ان جهنم محیطه بالدنیا وان الجنة من ورائها اخرجه ابن نعیم فی تأیید  
 اصفهان و نیز از ابن عمر آمده قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرکب المحر  
 الا فایر او حاح او معتقر فان تحتہ نار و او ابن عبد البر وضعفه پس اولی توقف  
 باشد و جای او همانجا است که خدا خواسته است و می دانند نار را خود احاطه بخلق و عوالم او تعالی است  
 مشکان گویند در قرآن آمده و جنتی عمری می آید و فی السما فی الکواکب پس وجود آن  
 در مکان معین از زمین و آسمان صورت ندارد بلکه در پیش در عالم غنا صریحاً بود و بودن  
 عالم فضا که جز آنست که خرق و التیام است و این باطل باشد و در جوابش گفته اند که چون  
 بیکدیگر پیچیده و پیچیده فرض کنند این مقدار عرض باشد و برین قول اشاره از علم نیست و جواب  
 آن جز از خرق و التیام ساد و ارض بنفس کتاب و سنت است و خدا بر هر چیز قدرت دارد و آن  
 آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزی نبود تمثیل و تصویر و وسعت جنت بدان  
 فرمود و اصل مراد بیان توصیف است نه تحبیر و آنرا جمع ملایم بر ظاهر است و خدا بر همه قادر و حقیقت  
 وسعت آنرا بر خدا که نماز کترین خانه های بهشت مقدار دنیا و ده مقدار آن باشد و آنرا است  
 یعنی مکانیک در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در فضا است و در جنت بهشت و نه در فضا است  
 و جنت و دوزخ بقل صریح و نص صریح ثابت نیست بعضی سلف گفته اند این مکان برای اطفال  
 مشرکین و اهل زمان فترت و حی مخلوق شده و یکی گفته فی دهم که قول باء انت در حدیثی در  
 یافته باشد یا نه یکی از علما بدان فترت نیستند و آنکه در کتاب غریب آمده و علی اکثر این  
 رجال یغیر فی کمالاً یسبها کله مراد بدان بلند بیای حجاب دستور است که میان بهشت  
 و دوزخ بوده است اینجا مراد آن باشد مثل انبیاء و شهداء و خیار و مؤمنین و علماء و اولاد و صوفی  
 مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیار هدایت هر یک بشناسند و خطاب کنند و هدایت  
 خلق قنات صبا جی و تان الا که و بهشت و دوزخ موجودند و نه در فضا و مخلوق شده اند  
 زیرا که روز قیامت پیدا شد چنانکه معتزله زعم کرده اند و جمعی قصه آدم و حوا و اسکان ایشان

در بهشت بران دلیل است و آیات ظاهر و را عدد آن برود و مثل **أَعِدَّتْ لِلْعَقِيقِینَ رَأْفَتِ**  
**لِلْمُکَذِبِینَ** سوخته و صبح است و هیچ ضرورت بموی مدول از ظاهر نیست و معارضه بشمل  
قول تعالی **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعًا لِّلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ عَلٰی اَنۡی الْاَرْضُ نَ لَا**  
**تَسَادُّ اَصْحٰیجِ** نیست زیرا که محل حال و استمرار نیست و اگر تسلیم کنیم که مراد استقبال است پس قضا  
آدم و حوا سالم از سارضا است اگر ثابت شود که جنت آدم همان جنت میعود بود چه نزد جمعی  
در جنت آدم و حوا سخن نیست گویند آن جنت بر روی زمین در جای بن بود نه بر آسمان ملاحظه  
ابن القیمرح در حادی الارواح اوله فریقین فراهم کرده و در آن بحث نموده بر وجهی که در کتاب  
دیگر نتوان یافت اما ترجیح ذیله خبر دخته مستر گفته اند اگر درین ملا موجود باشد باید که ملاک  
اکن جنت مردان بود لقول تعالی **اُولٰٓئِکَ هُمُ الَّذِینَ لَا یُزٰوَنُونَ** و لکن لازم باطل است لقول تعالی **کُلُّ شَیْءٍ**  
**هَآلَاکٌ اِلَّا وَجْهًا** پس ملازم نیز بهمان باشد گوئیم مراد به و ام آنست که چون جنبره  
فانی شود در دم بل آن موجود و در این منافی باک یک منقطع نباشد با آنکه ملاک مستلزم قیاس  
بلکه خروج از انتفاع با دست و اگر فرض کنیم که ملاک مستلزم تناسل است پس مراد آن نباشد که هر کس  
در حد ذات خود ملاک است بمعنی آنکه وجود امکانی نظیر وجود واهی بسزا عدم است و تمام صفا  
ما بعین و تیج ما بعین و اهل سنت و حدیث و جمیع فقهای اسلام و اهل تصوف و زهد برین اعتقاد  
گذاشته اند و خصوص کتاب بهشت و اخبار رسل من اولهم الی آخرهم دلائل از دیگرانکه موجود الا آنست  
و ملاحظه ابن القیمرح در حادی الارواح الی بلاد الافراح جواب شیخ قدسیه و معتزله را داده و ثابت  
وجود آن الا آن پر دخته و کتاب معروف تکفیس این کتاب که در بیان جنت و اهل ولایت کرده  
و ما مشخیر سائل العزائم الی مدح و ثنات و السلام نماده و در استیعاب احوال جنت کتابی مثل و  
در اسلام تالیف نیافته فایز جع الیه و ایدئان و لا یعنی احاطه ما بهشت و در ذریع بهشتیان و  
و در خیال دلم باقی با مشند و نما پذیر نشود یک بار که مرد ماز و زنده و گردید دیگر ملا بهشتیات و  
بقاست و عدم ستمطاری نشود زیرا که در حق فریقین **خَالِدِینَ فِیْهَا** آید و اوست از عجا موت را

موت است و خلقتکم للادین این باشد و ملاک محله اگر تحقیقا لقول تعالی کل شیء هالک الا وجهه  
 و صحیح که فرض کنند منافق بقای این سخن نیست بلکه در آیه دلیل بر فنا نیست و همیشه گویند بهر دو باب  
 قافی شوند و این قول مخالف کتاب و سنت و اجماع است و بدان شبهه نمیست تا بجهت چه رسد  
 محرر سطورا درین باب افتائی هست که بتفصیل نوشته ایمان رجوع باید کرد و الکبیرة لا تخرج  
 العبد المؤمن من الايمان و اگر کتاب کبیره و بنده مومن را از ایمان بیرون نمی کند و گنگاری  
 به کاری مومن را کافر گرداند بلکه فاسق و عاصی ساد و زیاده اصل تصدیق که حقیقت ایمان باشد  
 هنوز باقیست و اطلاق اسم مومن و خطاب اسلام و جریان حکم مسلمین بر فاسق و عاصی در  
 کتاب و سنت بسیار آید و صحابه بر جنازه فاسقان و گناهکاران نماز می کردند و در مقابل  
 اهل اسلام دفن می نمودند و ایشان را دعا و استغفاری کردند پس معلوم شد که ایشان خارج از ادیان  
 اسلام نیستند بجا آنست که می گویند مگر کبیره نه مومن است و نه کافر و این منزلی میان و منزلت  
 بنابر آنکه اعمال نزد ایشان جزئی از حقیقت ایمان است و این اول سلسله ایست که در دین  
 مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که خشنه در بنای  
 مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوس رفتند و ظواهر نصیص را تاویل کردند و این  
 باطل و رای حقیقت است نمود باندیشه و گناه و قسم است کبیره آنکه گناه بودنش بدلیل قطعی  
 معلوم شده باشد و بخصوص آن وعیدی دارد شده و مثل شرک باشد و قتل نفس بغیر حق و قتل  
 محصنه و زنا و فرار از زحف بحر و اکل مال یتیم و حقوق والدین و احکام و در حرم و اکل ربا و سرقه  
 و شرب خمر و هر معصیت که بدان اصرار کنند کبیره است و از هر چه استغفار کنند ضعیف باشد و گناه  
 علی شائمی را درین باب کتابیت مبسوطه سمی بزواج و عین اکتراث الکبائر که خیل خوب افتاد  
 اما در آخر تخریص و ترجیح است در وی جمیع کبائر را فراموش نموده و ضعیف و آنکه بران وعیدی شده و از  
 نشانه و یقین معلوم نگشته که گناه کبیره است و کار و بار ضعیف و چندان صعب است ندارد و گفته اند  
 این بهر دو اسمای اضافیه اند و بدان معلوم نیست نسبت با حقوق ضعیف است و نسبت با دادن کبیره

وایستد مطایق کفر است که هیچ کلمه ای بالاتر از کبریا آن نیست و مراد اینجا بکبریا غیر از کبریا  
 ترکیب کبریا و غیره یقیناً دین و ضعیف ایمان و ضعیف است و لیکن با وجود آن چون است  
 و از دایره اسلام خارج نه و لا بد خله فی الکفر و کبریا و مراد کفری و از دایره و خارج حرکت  
 کبریا و بکبریا غیره و رانیز کافر گویند و در علم کنند که میان ایمان و کفر هیچ واسطه نیست و دلیل بر  
 آیات و احادیث باطله باطلاتی چون بر عامی است که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 کتب علیکم الذی صاخص فی القتل و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لئن لم یأتی الله فی  
 قدس سوره انفال قلنا کمال الشان من المؤمنین انتم ان آیات دین باب بیست  
 و الله تعالی لا یغفر ان یشرب لیه و قد اخی بخشد این را که شرک کرده شود و ای بیست کتاب  
 مزبور و اینها مسلمین و مراد شرک کفر است مطلقاً پس مظهر ایمان و ان قصدین بنان شایع است  
 و کفر کنند بعد ایمان مراد و قابل بر و خدا شرک و متدین بدین ایمان کاتبی است مثل  
 یهودی و نصیرانی و قابل بقدم و در یستین حوادث بیوی او و هر یک و اما کلمات بریتانای  
 نیکند و حیفات او را که در کتاب رسالت وارد شده و بر ظاهرش جاری می سازد و تا پیش از این  
 می نماید معطل و جمعی است و هر که صفات او را با صفات مخالف و بی می سازد و در حاش  
 بر شاه می کند مثل پوشیده و جسم است و در بیان شرک و انواع آن و در و شرکین کتب مظهر جمع  
 شد و از آنکه کتاب اقتضای الصراط المستقیم الحالفه اسماء ابی کیم شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب  
 تجرید التوحید المنفید للقرنی و کتاب رد الاشراک للشیخ محمد اسماعیل الدلبوی رحمهم الله تعالی و ترجمه  
 آن در باره دو که هم از دست سخی بتجویه الا ایمان بسیار خوب و در خوب و نافع و فی مایه مطایق است  
 و تصحیح عقاید و مذہب اعمال بدان تسک باید کرد و با مبدء التوفیق و یغفر ما دون ذلک لمن  
 یشاء من الصغار و الکبائر و می بخشد میرسد را که جزا و است هر کزانی خواها از خفیه و کبریه  
 در این شرک باقی نگذارد و است او است با توبه و بی توبه هر کزانی خواها بدست و هر کزانی خواها بکبر و یقین  
 الله و ما یشاء و یخیرکم فانه ینزل این معنی را و در مظهر در مایه عقاید کرده اند و بگوید مغفرت مخصوص بکفار





والتوبة لما دام في غير وجهه من انب و غير انب ليس كما في قوله و انما استجابا لما اذيع و انب فلهذا  
در سنت انما قاده ما من غير انب و در شيت است اگر خواه بقدر محبت خدايش كند  
بر در سخ فرستد بازش برون آرد و بختش برود و اگر خواه عفو كند از خود يا بشناخت و  
لى سابقه عقاب بختش فرستد بختش من نيش آرد و قيديه ليس بختش آرد و اما در شيت  
اب عفو و مغفرت گنا هكاران بسيار است و اين همه بكم است عمل را در بخاينى سين  
گوي چراكفران باشد و چركبير باشد و ديگر بركبير و قسيح العقاب قل التائبين و ان  
عقاب بر صغير و بابر است كه تركب وى اركبير و عقاب باشد يا بنابر عولان زير قول  
و لتغير ما كذون ذالك لعن يكنا كذون قولا تعالى لا يعادون من كان بينكم و بينهم  
الا حقاد احصاى سوال و عيانات و غير است و كيات و اما در شيت يار و دين  
باب آمده و در بعض متر گفته اند كه اگر ادكبارا عقاب كند است تعذيب وى روايت  
نباين مننه كه عقاب متعنت است بلكه باین سكه كه وقع آن جائز نیست بنا بر قيام اوله صيه  
مدم وقع آن كقول تعالى ان تكتبوا كتابا من ان تكتبوا كتابا من ان تكتبوا كتابا من ان تكتبوا كتابا  
و جواب است كه كير و مطلق كيرست زيرا كه كمال بغير است و نج آن قتل با نواع كفر باشد اگر چه  
در حكم به بايك ملت است يا نظر بسوى افراد قائم با فردى طبيعى است بنا بر قائم به محكمتا  
مع جمع مقبض انتقام آحاد با حاد باشد و العفو عن الكبيرة و جائز است عفو اركبير و انما  
اين مضمون راى است تا معلوم شود كه اطلاق لفظا عفو بر ترك موخنه و برگناهى آيد چنانكه  
الطلاق لفظ مغفرت آمده و اما تعلق كير بهى قول ما تاد العتلى عن استحلال والاستحلال  
كفر قوتى كنباشدان كير دار استحلال و طلال و فستن حرام كفرست و بلكه در ان كيرى منانى  
تقدير است و ايس ناقل انفسوس و الير تخليد و عباد و نارا يا بطلب ايمان از ايشان  
والشعاعه ثامنه للرسول و الا حيا رى حق اهل الكفاى المستفيض من الاحبار  
تعاستد بغيرايل در ميان و در حق ال كير و دنا بكاران است و مرجه ثابت است با حادى

مستعینند مشهوره و شفاعت در شفاعت یعنی مشورت سبقت و در اصطلاح رفع حقوق است و طلب  
 تیار و از گناه و شفاعت از ان نامند که حاجت و توبه و شفاعت شفع گردد و معتزله اگر شفاعت  
 کنند و این معنی است بر جر و از حق و منفعت بدون شفاعت پس شفاعت بالاولی جائز باشد  
 و نیز معتزله چون عفو و مغفرت جاز نیست شفاعت هم جائز نیست و دلیل اقول تعالی است  
 وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
 و اسلوب این کلام دلالت می کند بر ثبوت شفاعت فی الجمله و در حدیث آمده شفاعتی  
 لا اهل الکتابه من امتی و الا اسیر و ابن داود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم  
 عن انس و الترمذی و ابن ماجة و الراعی اگر عین جابر و ابن جریر مشهور است بلکه  
 احادیث وارد در باب شفاعت مشهور البنی و متواتر المعنی است و احتجاج معتزله بمشکل  
 قول تعالی است وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ اَنْتَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
 و قول تعالی مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَیْثُمْ وَ لَا یُغْنِی عَنْهُمْ کُفْرُهُمْ شِیْئًا وَ لَا یُنْقِصُ مِنْ عَذَابِهِمْ  
 اشخاص و از زمان و احوال آنست که تفسیر آن بکفار و جب است جمعا بین الاول و اولی که  
 فتح اب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه در صحیح آمده انا مال  
 شافع و اول شافع و حدیث طویل موقوف در حق مردم که اول نزد آدم پس نزد  
 ابراهیم بعد از موسی و از انجا نزد عیسی و نزد مشهور است و تمام این رسل اولو العزم از روز  
 خجل از ذلالت خود باشند و هیچ کس از ذلالت این مقام قدم پیش نراند نه و اما آنکه نزد سید  
 رسل و اکرم انبیاء و خاتم رسل است باینکه عرض مال خود کنند و بی بر خیزد و در سر پرده عیث  
 جلالت در آید و در مقام محمود که در آن فرموده اند عَسَى اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا  
 ایستد و سجده و در حکم شود که سر از سجده برآورد و هر چه خواهی بخزاد داده شوی پس سر از سجده بر شتاب  
 بحدیثی که در آن وقت بیاورد و در پرده شسته متنی از عاصیان را بخشد و از سجده و در قسمی دیگر  
 شفاعت کند و از سجده ثالث که سر در دگن ان جلوه عاصیان را غفلت کند و هیچ کس ننماید

الانسیر قرآن بخانه بار بردی حکم کرده است که اگر آنرا در میان این جماعت  
 که در مسجد بخاری و سلم آمده پس از نماز ظهر شود که او را در گاه عقد او نویسد چه قدر عزت و جاه  
 بوده است روز روز او دست و جبهه جاده او الله عزوجل بجای دهد ان شاء الله  
 که از نعمت طریق سنت تو به دستم از ماضیان است تو به عرض که مقام مقام اوست و سخن  
 سخن او همان دست تو در میان طینلی اندر در قرآن که هم خطاب شده که کسی که طینلی است  
 که آنکه گفتی یعنی آن دهم ترا در رفته شوی از من به هیچ آرزو در دل تو نشکند گویند  
 که یزید لا تقبل منی انی ان الله یعفی الذنوب جسیعاً مغفولاً این است  
 و تو هم نوح را خطاب شد انعم الله علیک بما اذینک بقا عاده علم تو من افا و می شناسد  
 غرضه با ما که بغض است و او دیگران بعد از امة مذنبه و در غفیر چون همان است  
 طینلی نیز عزیز خواهد بود انتشار از الله تعالی با کمال کرامت او باش و ایمان او شود و در راوی بسیار  
 در جاده اقبال سنت او به سپهر آسان است مثل تمام است که این نسبت و این اجتماع  
 درست نه شده است عقود و عقاید از ان گرفته خواهد بود هیچ شکلی نیست چه بزرگانه در  
 جنب ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقبال سنن نوی عاقله او باطنی را که به نیر و هم ایمان  
 زرتشت تو منی که است باین خود دیگر تو نیست آنچه هم مرا که شفاعت را منظر حق است و دست  
 اول در مرتبه عرفان است برای خفت شدت و نیست و دست و از مقام آن مقام بود و تو  
 برای تیسیر و آسایش حساب یا هم مناشقه در آن بهر دو چنان از انقباضی قریب عذاب و آسایش  
 حکم عقاب چه آید در اخرین از آسایش و در کات از یکم در دفع در جانت و ذیل بهر است و از عذاب  
 هر گز که از زار و در آید بیکار را به داری شفاعت سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم تو می  
 است نصیب است بهشت ای خداوند منم بر و به که گویی که است گناه که با خداوند به شفاعت  
 انحضرت غنی صلی الله علیه و آله و سلم قائم بود و هر چه است که تمام هم و جوش تو را این را و می پس بر  
 ال بهینه و کترین صلوة نوری صلی الله علیه و آله و سلم است و ال بهینه که اکثر خلق اندر آن

صلوة و سلام بر دی علیه الصلوة والسلام و مؤثرترین عبادات درین باب همین کثرت صلوة  
 بر حضرت سید کائنات است روز و شب ظاهر و باطن ولیکن باید که بصیغهای یا تورا کند شما  
 درودی که در نماز خوانده می شود که صبح صبح است اگر چه عبارات در و علماء و مشایخ هم  
 باشد بشبه طیکه بر مضمون و بهمانند نامرعی و غیر یا تورا محضی بود و صلوة تعلیم کرده آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و الفاظ نبوی برکت و قربت دیگر دار و الله صلی و سلام علیه و این  
 همه شفاعت باذن خواهد بود و قیام بمقام محمود و عید بردن استیلاست محمداً بعد از آن خاص  
 و نوع خاص و مقدر خاص هم باشد و احادیث درین باب آمده و این شفاعت انبیاء و اولاد  
 و صلحاء و شهداء و علماء و حفاظ و اولیاء و فقره و اطفال و موئین صابرین و بربلا و دیگر اهل الله را  
 بحسب تقاربت جایه و منزلت نزد خدا خواهد بود و هر که را شایسته بود خدا خود او را از درون  
 برآورد و هر که در دل او ببار زدند از ایمان باشد در نماز خلد نماید و یا نماز که شفاعت و ارفع  
 شده مراد بدان شفاعت غیر از آن و رضای او قبلی است و این که مردم برگزیده ای انبیاء  
 صلوا آیند و بسیار از در شفاعت خواهند چو نیست چرا که این شفیقان قدرت ندارند که  
 سبب اذن او شفاعت کنند و چون وی خواهد خواست که در حق کسی بکشد فرماید یا نثار خوا گفت  
 که شفاعت کنید بعد از آن او شفاعت خواهد کرد پس اگر اینها سالها بگویند و شفاعت  
 خوانند صاحب قبر بی اذن نتواند قال تعالی مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ عَلِيِّ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ قُلْ  
 ذِي سُلْطَانٍ مَّا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ اِنَّ اَكْبَرَكُمْ عِلْمًا قُلْ اِنَّ اَكْبَرَكُمْ عِلْمًا قُلْ اِنَّ اَكْبَرَكُمْ عِلْمًا  
 پس انروی سبها که قریب تر از هر قریب است هر غلب غفوکند و رحمت و شفاعت خواهند  
 بآمرزش بخیند و طلب شفاعت برای خود نمایند که باذن او سرانجام کار کنند این رحمت اگر چه  
 که پریشان گراتی خواهد کرد لیکن حق است و اتباع است و اهل الکتاب و من المؤمنین لا  
 یغفلون فی النار و انما حق امن غیر حق به و گناهکاران و در میان کثیر دار و مؤمنان  
 همیشه در نماز نباشد اگر چه بی تو با این عالم به رفته باشند چند گاه که خدا نوازی ایشان دارد



مثل شش الا فی غیر الاسلام و غیر ما تو تعین گفتار باشد که ایمان همان گردیدن بهل است آخر  
شرط اجرای احکام در دنیا است زیرا که تصدیق کار باطن است در ظاهر برای آن حلاقی باید  
پس مصدق قلب غیر مقرر زبان مؤمن است نزد خدا اگر چه در احکام دنیا مؤمن نباشد و غیر  
بسیان غیر مصدق بجهان منافق است و این مختار را به منظور تریه است گفتارانی که گویند  
معافند است قال تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَ تَقَالَ تَعَالَى وَ قُلُوبُهُمْ  
مُخَلَّاتٌ بِالْاِيْمَانِ وَ قَالَ وَ كَسَّيْنَاكَ حُلِيَ الْاِيْمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ وَ اخْفَضْنَا فُرُودَ الْاَلَامِ ثُمَّ  
قُلُوبُ قُلُوبِ دِيْنِ الْاِيْمَانِ اخْرَجَهُ اَجَلِ بَسْمَلَةِ حَسَنِ مِنْ سَمَلَةِ اَمْرِ سَمَلَةِ وَ اسامه را فرمود  
حلا شققت عن قلبه اشتهی اخوجه الشیخان من حدیث اسامه و در ذیل حدیث  
ایمان عبارت از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل بارگان است و تحقیق اعتقادی در میان نیست  
و بلکه ایمان کامل همین است که ایشان می گویند و ایمان حبلی است که از آیه آمده است  
کثیر و مطلق است بتائید ایشان و دلیل قاضی شاره در بالا بدین نیز همین جانب است و هو اکت  
و الاسباب و لیکن متن اشارت بخاین قول می کند می گوید فاما الالعمال فی تعزاید  
و الا یحسان لا یزید و لا یقصر ولیکن اعمال یعنی طاعات زیاد و افزون می شود و نفس  
خود و ایمان در زیاد می شود و کم و درینجا دو مقام است اول آنکه اعمال غیر داخل اند و ایمان  
دیر که حقیقت ایمان همان تصدیق است پس دور که تاب و سنت عطف اعمال بر ایمان است  
که در تعالی ران الی یقین اَمْتَقِ اَوْ یَحْسِبْ اَللّٰهُ اَحْسَنَ عَطْفِ تَقْوَى مَخَاطَرَةِ و عدم دخول مشق  
در مطلق علیه است و نیز ایمان را شرط حسن اعمال گردانیده که کمالی قول و معنی یحسب علی شریعت  
الصلیة من ان کما اذ انشی و حق مؤمن عین و معبودم است که مشروط در شرط و اصل نمی شود  
زیرا که اشتراط شی نفس منوع است و نیز ثابت ایمان بر او تا که بعضی اعمال آمده که بانی نورانیت  
و ان طاعتان من المؤمنین اَفْتَتَلْنٰ بِالْاَمْرِ تَحْسِبْ شَیْءٌ و در کن اونی خود و لیکن این  
وجود محبت بر کسی است که طاعات را کنی از حقیقت ایمان می گرداند بر وجهی که هر که آن مؤمن

نماشت چنانکه رای مستقر است نه هر یک از اینان کالی می گوید و اما کذا غایب از حقیقت  
ایمان نمی دانم چنانکه مرئوس شافعی است دوم آنکه حقیقت ایمان بیش از یک شیء و آیات فالو بر  
زیادت ایمان نه در تنفیذ و غیر ایشان عمل است بلکه صواب ایمان می آورد و در این یکو پس  
فرض بعد فرض می نامد و بهر فرض مناسب ایمان می آورد و در پس لامحالہ آن ایمان برای همه شمر  
بزیادت مومن به فایده این تاویل مخالف ظاهر کتاب و سنت است پس حق زیادت و نقصان  
اوست چنانکه قرآن و حدیث بدان ناظر است و بعضی معتقدین گفته اند که عدم زیادت و نقصان  
حقیقت تصدیق مسلم نیست بلکه این حقیقت هم متفاوت است در قوت و ضعف زیرا که بعضی  
حاصل است بلکه تصدیق آحاد است همچو تصدیق بنی صلی اند علیه و آله و سلم نیست و مانند  
ابراہیم علیہ السلام فرمود و لکن یظلمون قلینی و نزد دل تحقیق این نزاع نقیض است و در مقابل  
صلی القاری و الیه مال الشاہ ولی الله المحدث الدہلوی و الا یمنان و الاسلام  
و الحمد و ایمان و اسلام یکی است و مؤید اوست قول قتال فاحمد جنان من کان منہا میت  
المؤمنین کما و بعد کما فی التیمار بیت من المسلمین ۰ لیکن غالب در مفهوم ایمان  
تصدیق قلبی و مال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قالت لا اعلم ان  
امتا قلنی لکن فی حق لی انما استکنتا فانظر ان است مقصود این است  
هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم است مومن است ثناء حق و در میان است  
و بین است مراد با اتحاد هر دو و اما که در حدیث جبرلی برزایت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ آمده  
الا سلامان تشہدان لا الا لا الله و ان شیءا رسول الله و تصحیح التسلی و ان  
تقانی الزکی و و قصص مریدین و حج البیت ان استطلعت الہ تسبیلا و ان  
در است که اسلام نام اعمال است نه تصدیق پس بحوالش گفته اند که مراد است که خدایت است  
علامات او این است که در سنت چنانکه در حدیث دیگر ایمان را تفسیر کرده است بشماره کبر و طهارت  
نماز و ایستادن که در نسیام و در شان و در اول خمس از منہم اسر وجه الشیخان من حدیث



این عباس و فرمودن باین: **تَسَارُوْ حَبِیْبُ شَیْخِی** است ملائی آن **قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است: بادی دور کردن  
 از تو زاده از سید الشیخان من محلیشالی غیره را و از او بعد من **الدُّبْدُ الْمُتَّصِلُ بِالْإِقْوَادِ**  
 حمله ان یقول اناس من حقا که بگوید: یافته شود از بنده تصدیق دل و اقرار زبان و جیم باشا و را  
 اینکه بگوید من مؤمنم راست و درست بنا بر حقیقت ایمان و ثبوت آن بازوی و کلا یغلبش آن پیشانی  
 اناس من ان شاء الله تعالی و نیز سدا و کلا بگوید من مؤمنم اگر خدا خواهد اول فرسب خنجر است و شانه  
 قول شافیه پس اگر من تر و دشمن در تصدیق و ایمان تعهد کند روان باشد پیر سب و تر و دشمنانی  
 جرم برترین است که حقیقت ایمان باشد و اگر بکشد تبر که ویم بر کلاه و نفی غلبه بر تحریک نفس در ایام  
 عاقبت الامر تزد و در حصول ایمان کامل میگرداند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** است باین شیرست و گوید روان باشد  
 رانند بیا ران صحابه و تابعین سلف حاکمین: آن رانند و این رانند هر چه فطرت و مال و اخلاص است  
 حال متحد و طول بحث در آن در فضل کلام و اهل چه اگر مراد بایمان بجز حصول معنی ایمان است پس حاصل  
 فی الحال است: و اگر مراد چیز نیست که مرتب میشود بر آن از نبات و ثمرات پس در شیت اقلی است حصول  
 فی الحال مطلق نیست پس هر که قطع حصول کرده اراد او دل کرده و هر که بشیت پیورده اراد او ثانی نموده و آن  
 ایمان الیه غیر مقبول و ایمان با سر مقبول نیست با حسن و حاصل بمعنی شدت و مذاپه آید و مراد  
 اینجا سکر است: مرتبه و ساینه احوال آخرت است که در وقت جنود موت و حصول غرض حاصل گردد  
 در حدیث آمده هر کجی وقت مردن خود جای خود را می بیند مومن در شیت و کافر در دوزخ پس  
 چون کافر درین حالت ایمان آورد ایمان و سر مغیر نباشد ایمان درین حالت ایمان غیبی  
 نبود و اضطراری بود و تمام اهل حق بر عسدم قبول این چنین ایمان از اول تا آخر اتفاق دارند  
 در حدیث آمده **مَنْ دَانَ اللَّهُ يَقْبَلُ ثَلَاثَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغْ غُرْغُرًا لَكَ نَيْتُهُ** او حالت موت و  
 شدت سکر است در میان روح و خلق و مستقال **قَالَ تَقَالِي تَكْفُرِي كَيْفَ يَتَّقُهُمْ وَيَتَّقُهُمْ كَيْفَ تَكْفُرِي**  
**رَأَوْا بَأْسَنَا وَجَاءَ حَرْجُكُمْ وَرَأَيْتُمُ النَّفْيَ بِلَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ يَتَسَلَّوْنَ إِلَيْنَا نَاتٍ حَقِّقًا إِذَا**  
**حَقَّقْنَا أَحَدَهُمْ الْمَوْتَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَمَالَ بَابِنَ آيَةٍ صَحِيحَةٍ تَرَوْنَ نَحْنُ نَبَا**

و شمال آنکه مراد برایت باس در آیه اولی شاید کلمات تیسب از ظهور شمس از غرب باشد  
 چنانچه بعضی مفسرین آیه را با آن تفسیر کرده اند و از اینجا عاقل بر می شود که توبه در حالت باس هم مقبول  
 میست مانند ایمان و توبه اگر اشرار و زور بازو و تیرید و یغما همین است و نزد بعضی اهل علم توبه  
 مقبول در ایمان برود و سنت پس ایمان نه محول که در وقت ادراک غرق آوردیم مقبول  
 باشد و میر است نماد ملامت و عیب و مثل شیخ دین و شیخ عبدالحق و تکیل الایمان در نفی  
 ایمان فرعون در رقاک ایمان او طویل بحث کرده و ترجمه کلام ابن قریز کتاب زواجر نموده  
 ضرورت ایراد آن درین مختصر متناهی نیست بعد از دل قرآن چه بای سخن در عدم ایمان  
 دوست و التئید بقدیشتی والتقی قدی بعد و بعد گاهی شقی می شود باین طریق که بعد  
 ایمان مرتبه اگر دو شقی محاسبه سید می شود باین معنی که بعد کفر ایمان آورد و التئید  
حل السعاده و التادیه و الا سعاد و الا شقاء و هما من صفات الله و  
 تغییر بر سعادت و شقاء است می باشد زیرا که این هر دو از صفات مبادا نه بر سعادت و شقاء که  
 این هر دو از صفات خداوند است و سعاد و کون سعاد و شقاء از کون شقاء است و لا  
 تغییر حل الله و لا حلی جمعا که در غیرت تغییر و متناهی بر خداوند بر صفات او زیرا که قدیم محل  
 حوادث نبات در ای رسال الله علیه حکمة و در فرشتان رسولان حکم و محصلت و  
 حاقبت جمیده است حال تعالی لَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الْكُفْرِ لَهُمْ قِسْمٌ  
 موارد و اصول و مومل و در نه و در نه و کالات و فضائل علمی و علمی بر ساطت حضرت  
 انبیا خلق رسید و در نه و اشارت است بلکه از رسالی واجب است نه یعنی و در نه و بلکه  
 باین معنی که تغییر حکمت مقتضی است مابرا که در وی از حکم و صیاح است و نیست متغی چنانکه  
 براهی گویند و این ممکن است که هر روز از او است و می باشد چنانکه مذکور است و این  
 در حقیقت نه و در نه است بلکه امری است و عادت است که انفسال عمیم خود می کند چنان و از خلق  
 استند و وقایع است مانند از جواب اقدس و وسط کون و اتصال بکرات اعلی نمیدانسته



[illegible]

تالیف تواند نمود و این دلالت می کند بر آنکه این کلام از خود او تعالی است و بدانکه  
 پیغمبر و صدق و عری او تمام هر شده و دوم رسیدن امور خارق عادت یعنی ظهور معجزات از او  
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه اگر چه تفاسیلش آید و باشد و اهل علم به وجه دیگر نیز بر نبوت و  
 استدلال کرده اند و می که باحوال او قبل نبوت و در حال دعوت و بعد تمام آن به اخلاق فضیله  
 و احکام حکیمانه و اوقاتش و جایگاه و لیکن این آنجا قدم نگذارند و وثوق او بصمیمت الهی در  
 جمیع احوال و ثبات روی بر حال خودش نزد حوادث و احوال بر وجهی که اعدای او بدان همه  
 شدت مداومت و حرص بر طعن ملتزم در وی نیافتند و راست به بسوی قبیح نرفتند و این همه  
 احوال او بجز آنکه رسید و عقلی چنانست باقتناع اجتماع این همه امور در پیغمبر نبی و او چنانکه  
 می تواند شد که او تعالی این همه کمالات را در یک شخص جمع کند که مستتر باشد بر وی و ثابت و سه  
 سال او را ملت و بهر دین او را بر سایر ادیان ظاهر و غالب گردانند و بر دشمنان غیر دوزی بخشد و  
 آثار او را بعد از وی تا روز قیامت زنده دارد و دوم آنکه وی او عالمی این چنین امر عظیم کرده و در میان  
 قومی که ایشان را در کتاب بود و حکمت و روی بر اسی ایشان کتاب آورد و حکمت و احکام و شریعت  
 آموخت و کارم اخلاق را تمام نمود و مردم بسیار را در فضائل علمیه و عملیه کمال رسانید و عالم را  
 بایمان و عمل صالح منور ساخت و او تعالی دین او را بر همه دینها غالب گردانید و غده فرمود و در  
 و نبوت و رسالت بر هیچ معنی دیگر جز برین نیست و چون نبوت و رسالت شد و کلام او و کلام خدا  
 که بر وی نزول یافت بر تمام انبیاء بود و بسوی تمام خلق از بن و انس و غیره مبعوث شدن  
 او دلالت گردانید که وی آخرین انبیاء است قال الله تعالی و لکن یرسل الله رسولا  
 من قبلكم بالبینات و یخرجهم من ظلماتهم یرید الله ان یخرجکم من الظلمات الی النور و الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم ارسلت الی الخلق كافة و ستقیم فی النبیوت و راه مسلم و حفظ خلق  
 بنوم خود شامل تمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و  
 مکررات است پس وی مبعوث باشد بسوی همه سلام عباد و سجد و اشجار و شهادت حیوانات برست



و کلام هر کانی از پیغمبرین مبدئیه بحسب تعالی و همه ایشان خبر دهنده و رساننده احکام  
و شرائع و مکارم اخلاق بودند از طرف خدا زیرا که معنی نبوت در رسالت همین است پس پیغمبران  
هر چه گویند راست گویند و هر خبر که دهند از خدا آورده و هر امر و نهی که کنند بفرمان او تعالی  
کنند و **حَمْدُ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** یعنی اشارت بر است صاقدین  
ناصحین معصومین غیث دهر و دلیران است که بخواهند بپاکه از گناه غیر معزول از عسده  
رسالت اند تا فائز بهشت و نبوت باطل نگردد و عصمت ایشان از دروغ در آنچه متعلق بامر  
شرع و تبلیغ احکام باشد و از کبار مطلق است یعنی عمداً و سهواً عداً بالاجماع است و سهواً از اکثر  
و در عصمت از سائر ذنوب تفصیل است یعنی معصوم اند از کفر قبل و حی و بعد آن با جماعاً و حدائیر  
عمداً جاهل است از جمهور و سهواً و بالاتفاق رواست مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست  
باشد مثل در دیدن لغت و کم کردن دانه در وزن و الیق بعلت منصب و علو منزلت ایشان  
عصمت از صغائر و کبائر هر دو است عمداً و سهواً و باین رفته اند جمهور و اگر بفرشته از ایشان  
بود می آید زود بران تشبیه کرده می شود و این همه بعد و حی است و قبل آن دلیل بر اتساع  
صده و کسیر از ایشان قائم نیست، و معتزله با تنگی رفته اند و شیعه صده و صغیره و کسیر و را پیش  
از و حی منع کنند. و لکن اظهار کفر بطور تقییه روا دارد بعد پس هر چه از ذلالت حضرات سل منقول است  
اگر بطریق احادیث ثابت شده صحیح نیست و اگر بتر است مصروف از ظاهر و مایل بترک اولی است  
یا بعد از آن قبل بهشت که تا قبل و حق آنست که آنچه از قرآن شریف در حق بعضی معلوم میشود  
تحریف و تاویل آن نباید کرد و و کائنات آخر الله قل و لا تمقّد و ما پیش نظر باید داشت  
و انبیا معزول نشدند و مرتبه نبوت در رسالت که او تعالی بفضل و کرم خویش ایشان را بخشید است  
از ایشان باز نگردد در رسالت بعد از موت نبی است مآخوذ و خود انبیا را موت نبود و زنده مانند  
موت همانست که یک بابشیه در بعد از ان روح را بایادان ایشان احاده کنند که انکار و نسخ  
شرعاً و عرفاً نبوت نیست با ولی از خوف عرل و خاتمه در و بی این نبیند بعد از موت اگر بر این

رفیع البر مومن و ملی آمد و استعانت الایمان بعد موت و استوار و بر خیزد مخصوص شایسته باشد  
و هر چه دلیل ندارد و بر اعتقاد نقل نیست و قول گوید بر شان و بعضی نقل آورده اند که بان قابل شرف و  
صلوات است بمسک نماز و دیگر از کتاب بنعت استشمام ساجد آن متوان کرد و کلمتی که نسخ اول  
بطریق اشارت برای اثبات آن می کند پیش قطع سنت و تابع دلیل بر می نویزد و اخبر  
الاخیراء محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انشای تیران رسول است از اول توان کننده  
خیامة اخراجت للناس و شاکست که غیریت است حسب کمال ایشان در دین باشد  
بر این تابع کمال میبایست آن سنت که پیروی او می کنند و استبداد بقول رسولی بر علیه و آله و سلم  
اناسید ولد آدم و لا تخروا واه مسلحین حدیث ابن عباس را که ضعیف است زیرا که  
در استثنای کن بر فضل بودن و سه سالی بعد علیه و آله و سلم نه آدم بلکه برادر او و بی شایسته است و ان  
ولیکن و لکه آدم و بنی آدم در عزت بیست نوع انسان آید پس آدم نیز در مفهوم حدیث مذکور داخل بود  
و حدیث آدم و من دانه تحت لای فی ذل و مقصودنا هر چه در هیچ مرتبت و تعلیقات بعد از حضرت  
ابراہیم است تشریف می و عیسی و نوح را و این پنج تن اوز العزم آید و اعظم تعزیرات و بی علی علیه  
و سلم قرآن عظیم است که صفت الهی در کلام قدیم او است و باقی است تا قیام ساعت و محرمات  
دیگر ظاهر است و دیگر شتند و هر پیغمبر را آنچه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و استعانت  
صلی الله علیه و آله و سلم از هر جنس بود و جمیع کلمات که در انبیای سابقین و و بیست بود در  
ذات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بر زیادت فراموش شده و هیچ آنچو زبان همه دارند تو  
تناداری و اگر متوجه سیر در صفات منیه و شمایل مرفیه و اخلاقی کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم  
بکنند یقین معلوم شود که وجود با جودش تمام اعجاز است هر چه در بحال بر نامزد و دیگر است  
هر نفقه کمال تر از سایر دیگر است و اعجاز حسن است و سخن نیست احتیاج به هر غرض از چشم قرآن مجید است  
در بیان انبیاء و ملائکه و اولیایا و وجود دیگر اشرف مخلوقات و عقربان در گناه اند لیکن مثل سایر مخلوقات  
خارج علم و قدرت ندارند گر آنچه خدا آنها را مظهر و قدرت داده و بزرگات و صفات خدا ابراهیم دارند





[illegible]

شئون اندر احوال و ریاست و صفات و بی ضلای امر علی و آل و سلم را محاسب و است وی تو  
 بقرآن کریم جمله کتیب و ادیان منسوخ شد و تلاوت و کتابت و بعضی احکام آنها بر آن گردید  
 و هر کتب و جمیع بنمای ابراهیم حق است بر همه کتابهای خدا ایمان باید آورد و لیکن عباد کتاب  
 مخصوص باید داشت که حد و اندازه و دلیل قطعی ثابت نیست و تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند  
 برابرند اگر چه بوجه دیگر بعضی افضل اند از بعضی و اسناد و لایق قیقه و نامهای او تعالی توفیق است  
 یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرع پس او را جود بنامی که برسان شرع خود را بدان خواند و توبان  
 خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگر چه عقل بصحت اطلاقی بر ویست تعالی حکم کند و درستی  
 یکی بر دشتا او را شایسته گویند بطبیعی و چرا خوانند و نمی و عالم گویند و عاقل و معقول و شکیست  
 و از توضیح چه تشبیه تصرف است که جبر والی را ز سر و تن در سامانی است که با خواند از صفات و  
 افعال و الا در اسما و اعلام که در هر لغتی معنی صریح اند معنی نیست الا آنچه مخصوص بربان کافران باشد  
 ثابته خواند و در حدیث آمده که او را سبحانه و تود و نه نام است هر که از اسما و صدا کند در بهشت و در آید  
 و در روایت قرنی شرح این نامها آمده امر نوع نیست و روایت ضعیفه است و احادیث و در  
 اسمای او تعالی کفر است و استوار و را غیر او نتوان گفت چنانکه معتزله و خوارج گویند بلکه اسمای  
 او همین است و المعراج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الیقظه بالخصه

الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی من العلی حق و معراج آنحضرت صلی الله علیه و آل و سلم  
 در میزاری با جسد خود بسوی آسمان پست بر بسوی آنچه خدا خواسته از علو حق ثابت است بجز شکی  
 تا آنکه منکشف شود باشد و انکار و ادعای تخالفاً آن منبیه بر حصول خلافت است و نه خرق التیام  
 بر آسمانها جاوید است و اجسام متماثل اند آنچه بر یکی رواست بر همه روا باشد و تعالی قادر است  
 بر همه ملکات و اکثر اهل علم بر آنند که معراج در ماه ربیع اول سال و در دهم از نبوت بود و گویند  
 پیش از هجرت یک سال و پنج ماه بوده و در شوال سال یازدهم و بقولی در شب است و هجتم  
 حبيب یا ربیع الاول و بقولی در هجتم بهم رمضان سال دوازدهم و نزد بعضی بعد بعثت در پنج سال



لا يزال من استقامته قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم  
 حتى يأتي أمر الله وهم على ذلك متفق عليه وازساور بن آرم عن ابيه اخبره گفت  
 فرمود اکثرت سلی السدی واکو لم لا يزال طائفة من امتی منصفین لا یضرهم  
 من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح  
 ابن المذینی گفته مراد باین طائفة اهل حدیث اند و نیز آنچه از علوم و فنون و معارف و حقائق  
 و دقائق و عجایب و غرائب از این است بر خود بظهور آمده از هیچ اتی مسام نیست و شریعت  
 اکمل الشرائع و دینه نافع الا دیان و شریعت محمدیه کامل تر و جامع تر از شریعتهای با ضیه است  
 و دین وی مانع جمیع ادیان است و این کمال خاص متعلق بنصوص و منطوق کتاب و سنت  
 بر وزن احکام مجتهدات و الصانع استنباطات زیرا که فروعی شرعیه کافی و دافی است بر آن  
 احکام حوادث خالی و استقبالیه و محتاجه تفسیق آراء و فاسد عقول کاسد نیست و چون که  
 صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و آخر رسل است لا یرحم بعد از او کسی و شریعتی دیگر نباشد  
 و کمال دیگر ستر قب و بعد از آنکه مرا کملت لکم و ینکم و انتم علیکم و نعمتی و من جینب  
 غیر الا شکر و لا یرد بئذا فکن یقبی منه اشارت به آنست شریعت موسی و قهر و جلال بود  
 بقیل نفس و تحريم طیبات و منع فحشاء و تعجیل عقوبات ناظر در آنست و موسی علیه السلام نیز عظمت  
 و هیبت و شدت و عظمت و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر بر طاعت مبارک  
 دی نبود و هسی علیه السلام مظهر لطف و جمال و در غایت رفیع و بلائست بود و شریعتش شریعت  
 فضل و احسان بود که اصلا و بال و قتال نباشت بلکه مقابل ایشان حرام بود از انجیل مقدس  
 نقل کرده اند که هر که پلایانچ بر یک رخساره تو زنده تر باشد که رخساره دیگر پیش او کنه و هر که بگوشه  
 باز تو دوست زنده تر دای خود را بوی بد و هر که تا یک میل ترا تخیر کند تو تا د فیل با و سه بر و  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع بر دمیان صفت جمال و جلال و لطف و قهر هم قوت و  
 ملائت و عدل و شدت موسوی داشت و هم لین و لطف و فضل و زانفت عیسوی و کریمه

لِحَوْلِ كَقَوْلِهِ الْقَلِيدَاتِ وَنَحْنُ سَمِعْنَا مِنْهُ الْخَبَرَ جَمَاعَةً مِّنْ عِبَادِهِ تَبَتُّوا لِحَوْلِ كَقَوْلِهِ الْقَلِيدَاتِ وَنَحْنُ سَمِعْنَا مِنْهُ الْخَبَرَ  
 وحققت حال رکعت مابعد اربع سوره شام و معرفت خصال نبویه در وضع شرائع و احکام و  
 مسلمی اسلام غایب و اگر مسلم ظاهر می گردد و احکامیه بخاراکه اجماعه و ایران و دیگر بلاد و متبر باقی است  
 و چندین آیات در این حدیث و اخبار و آثار در معنی قبول ایشان آمده که بنظر این مردم که در مشهور  
 که ایشان افضل و اکثر سائر است باز و ثواب و اجر چنانکه فرموده اگر کسی از شما باز برگردد و باطل  
 در راه خدا افتد کند نیم سالی که بکشد از ایشان چه بدتر است و جمع بیست خیر القلوبان قربانی نیم  
 الذین یطی فیهم نیز دلیل بر این دعاست و جبر این دلائل دیگرست و خود کدام دلیل واضح تر  
 از این خواهد بود که بی واسطه بال حدیثی را دیده اند و با حضرت رسالت و نبوت و  
 و قرآن و سنت را از زبان وحی شنیده و با واسطه با مردمی که با طایفه گشته و جان مال  
 و اولاد و خفا در این راه در راه و باخته و حقیقت آنچه یک نظر بال رسالت و این مردم  
 مردم انوشتر و صحرانی از زبان او گوش کردند حاصل شود و نه از غیر ایشان را باطل است و  
 از اینها دست بهم نه هر قدر و حقیقت انشلیت ایشان بر سائر است من حیث الاقرا و  
 نیست بلیل قول مسلمی که علیه و آله و سلم مثل امتی مثل المطر که از برای اوله خیر است  
 آخره بر اولا الذم علی و نیز مودانتم اصحابی و اصحابی الذین یأفی سبب بعد بلکه  
 من حیث المجموع است و بقال ابن عبد البر و گفت که در قرون فاضله مذکور و کسی بود که  
 بالاتفاق منافق یا فاسق است چنانکه تمام ویزت به خوار و دیگر گوید که ان قریش این حق نیست  
 که بعد قرن اول افضل است از جمهور قرن ثانی و دیگر او درین باب اجماع نیست و دیگر نیز نیست  
 و الیه ذهب الشاه ولی الحدیث المدحی و اول حدیث کثر است تعالی سواد هم و زرع چاه هم افضل  
 علماء است از ائمه عجمی از رسول و ائمه اهل بیت از صحابه رسول و معرفت احوال جبرئیل  
 کلای مسلمی علیه و آله و سلم و فکر و صلوة و سلام بر وی علیه الصلوة و السلام و انما کلای در شهادت  
 حدیثی در کتب اوصاف و قمر آن و مراد از این حدیث منصوص و ایشان اند که تا قیام ساخت بر

طالع بن آدم در اظهار حق و اثبات آن و عمل بر آن و تسک بدان غالب و چیره مانده و  
 گردی از اعتدال برداشتن حال ایشان در نشیند و کرامات و کلا و لیا و حق و کرامت او لیکن  
 و ولی عبارت است از شخصی که بر مزید معرفت او تنالی و صفات وری و احسان در ایمان خود  
 و یواظبت طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذات و شهوات میباحه  
 به صورت باشد و کرامت او ظهور و مرقع غایت غیر مقدار بدعوی نبوت است پس هر چه  
 بقرون بایمان و عمل صلاح بود است در آن سنت و هر چه بقرون بدعوی نبوت باشد معجزه است  
 و دلیل بر حقیقت کرامت ظهور آن از مریم علیها السلام و صاحب سلیمان است نبض کتاب در  
 هم از صحابه و من بعد هم بنوا بر مزوی شد و کلام کارش ممکن نیست خصوصاً امر شتر که اگر چه فانی  
 آحاد بود و بعد نبوت و قریح آن حاجت با ثبات جواز نیست و تحریر و طلمات و شعبه خارق مادی  
 بنور زیرا که بعد از ائمه و با شریعت است باب باشد و کرامت اکر ام و تعالی است مریزگان  
 خود را که هر گاه می خواهد بر حجت خود خاص می کند و اولیا در ظاهر لباس و غیره از امور مباهات از  
 سایر مردم متماز می باشد بلکه در همه اصناف است مرحومه از اهل قرآن و اهل جاد و سیف و تجار  
 و صنایع و زراعت و خرافات یافتنی شوند اگر مبتدع و فاجر و فاسق نباشند و هر که از این انواع است  
 از خدایا باشد بر دیگر مردم و نزد او چون دیگر کس در تقوی برابر باشند نزد خدا در حقیقت هم مساوی  
 بر نزد او آنچه برابر است اعتصام کتاب و سنت است و در ایشان معصومی نیست که او را با غیر  
 او را اتبع خاطر و هر چه از الهامات و مکشوفات خود و جاز باشد بدین اعتبار کتاب نیست  
 و خود این سنای متفق علیها و لیا است و هر که در آن خلاف کرده وی از اولیا نیست شیخ الاسلام  
 احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیة رحمه الله تعالی را درین باب کتاب نفیس عربی است  
 منسوب کتاب الفرقان بین اولیا و الرحمن و اولیا و الشیطان تفصیل مقام از انجا با بر جسته  
 بقوله الذکر ائمة علی طریق نقض العادة للولی کقطع المسافة البعيدة فی المدای  
 القليلة پس نمایان میشود که راست بر طریق شکستن عادت میجو برین راه دور و دراز در

از چنانکه آصف بن برخیا صاحب سلیمان علیه السلام امرش بقیس - اهل اربل - بشهر  
 بارجم و بید مسافت حاضر آورد و وطنی را الطعام و الشراب و اللباس عند الحاجه  
 و ظاهر شدن آب روانه و باران و حاجت چنانکه در حق مریم علیه السلام اتفاق افتاد  
 قال تعالى كلما دحل فكيفنا ركري يا اخيرا و جعل عندك هاء و قال يا مريم  
 اني انقذ لك هؤلاء من عند الله و المتى على الماء و رفقن برأب چنانکه  
 از بسیار او بیا منتول شد و انصاف و انصاف و پیرین و در میان چنانکه از جعفر بن ابی  
 طالب و عثمان مشرعی و غیره بامر بیهوش و طیران جعفر را ترغیبی و حکم روایت کرده و در  
 اسناد شرح نهفت و از انشاء است از حاجت علی نزد ابن سعد بطهران و رسول الله  
 صل الله علیه و آله و سلم قال رأيت جعفر بن ابی طالب يطير مع الملائكة  
 و اخرج الطراني باسناد حسن معناه و لیکن ابن پیرین او را در جنبش و بعد موت بجا  
 یس تمرین آن ارکانات دنیا که محل نزاع است صحیح باشد و کلاما لجماعه و البجماعه  
 و سخن کردن بباد و بلبان چنانکه مردیست که پیش سلمان فارسی رضی الله عنهما را در کلاس طعنا  
 تصحیح کرد و احسن وجه الیهی را این نعمتی که دلائل الامم عن قیس و کلامها مثل نعمت  
 اصحاب کعبه چنانکه در بیت آ. و که مردی بر گاو می برد و گاو با او می گفت  
 من برای این کار مرده و شد و ام کلبه برای کشتن کاری مخلوق شده ام مردم گفتن همان است  
 گاو سخن می گوید که آن سرست و مرده است بعد از او و اما الشیخان من حدیث ابی هریرة  
 و اندفاع المتوجه من السالفة کما یاه المهم عن الاعداء و غیر ذلك من الاستفاء  
 و دوریت و لای ر و آرنه در کفایت مشکل از دست و چنان و و قرآن از خیر باشد و این  
 حضرت عمر و بی و زمره و در بریه و بیعت خود را در لجه و بنا و و گفتن او امیر لشکر ایاسا کریمه  
 المحلل المحلل و اسی تجدید از و رای حیل تاوشن مکر کند و بهم سار و صوت او را بشنید و از و  
 مد مسافت اسحق ذلك ابی یعلی و الیهی و این نعمتی که دلائل دنیا که خاله نم خورد و



ضرر نکرد و میل بخلاف روق رزان شد. از جهة ابن الشیم و ابن حبان فی کتاب العظمة  
 یستدل فیہ منهم و معتزلا انکار کرامت کنند بدلیل آنکه اگر خوارق عادات از اولیای ظاهر شود  
 به مجرد آنکه شکی در دو سبب از غیر شیئی ممتاز نشود و ماقبل در جواب آن گویند و یکسان ذلك  
 رومی باشد این ظهور خوارق عادات از روی کمالی از امتیاز نیست معجزه الله رسولی الذی

ظہرت هذه الکرامه لى احد من امته لانه یظهر بها انه ولی ولین یکن ولیا  
 الا ان یکن محققا فی دیانته و دیانته الا قدر امر برساله رسول له معجزه است  
 برای رسولیکه این کرامت سبب را از است و ظاهر شده زیرا که ظاهر می شود باین کرامت که  
 وی ولیست و ولی نباشد تا آنکه محقق بود در دیانت خود و دیانت او اقرار بر زبان و دل پیش  
 رسول با اطاعت مقبول او را و امر و نواهی او است تا آنکه اگر این ولی او عاصی استقلال و  
 عدم متابعت نبی برای خود کند ولی نباشد و این کرامت بر دست او ظاهر گردد و نه خوارق  
 عادات نسبت به نبی معجزه است برابر دست که از اجانب او ظاهر گردد و یا از فردی از افراد ایشان  
 نسبت بولی کرامت زیرا که از دعوی نبوت خالی است و افضل البشر بعد من نبینا صلی

علیه و آله و سلم و بهترین مردم بلکه اولیا بعد از پیغمبر بلکه سراسر انبیاء چه را بر این ابوبکر  
 الصدیق کمالی ابوبکر صدیق است رضی الله عنه که اول خلیفه اوست صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق  
 نبوت و معراج وی بی توقف بر تود کرد و تمام عمر و سطر عمر صدیق است از او تعالی منید و از مردم  
 از سرکات این اکم مردم تمام دور تا آخرین است زبان حق و صدق یابیم و هر چه گویم و نویسم  
 راست و درست باشد ثم عمو القادر و پیغمبر خلیفه صدیق عمر فاروق است که در قضایا و خصوصاً  
 میان حق و باطل تفریق کرد ثم عثمان ذو النورین پیغمبر خلیفه عمر عثمان است که شهبود و دختر  
 رسول خداست اول رفیده رجاله الکاح او آمد و بعد و فاقش ام کلثوم را نکاح کرد و چون در  
 هم نمود و آنحضرت فرمود اگر دختر من دشتی بزنه قوی دادی از جهة الطمانی فی الکبد  
 من اجل ثبوت عصمه بن مالک از بنیابی النورین ملقب شد ثم علی المرتضی پیغمبر خلیفه

علی مرتضی است که خلص اصحاب و ابن حم و داماد رسول خدا و یحیی بن محمد بن حسین است  
 رضی الله عنهم سلف است و ائمه ایشان را همین عقیده که شش ماه و ظاهر آنست که گرد علی  
 برین ایافتند حکم و ان بی کردند قضا زالی گفته و ما طائل جاسین را ستا حاض یا قسیم این  
 مسئله را تعلق بخیر و اذنا طائل ندیدیم و نه توقف و ادران فعلی را برای چنینی از وجوه است  
 دریم و سلف در تفصیل عثمان توقف داشتند و خلاصه سنت و جماعت تفصیل تعیین در  
 است تعیین مقرر بود و در ان مقام آنست که اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است  
 توقف را وجهی هست و اگر مراد کثرت فضائل است پس چینی نیست آنست که اندرین حد  
 درونی را فرض است و لکن این صریح نیست شاد و علی الله محدث و دلموی و عقیق و خود گفته مراد  
 اصیبت ارجح و جو نیست تا سبب شجاعت و قوت و علم و اشغال از انیر شامل با است  
 بلکه بعضی عظمت نفع در اسلام سنت و انو بکر و عمر و امیر و زبیری و علی صلی الله علیه و آله و سلم از ان  
 است ماله و انشا مستحق آنست و خلاصه هم علی هذا التی تیب و خلافت و نیابت  
 ایشان را رسول در اقامت دین را وجهی که کائنات هم را تسلط آل واجب باشد نیز برین  
 ترتیب است یعنی خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او که است تیسر عمر و غیره  
 پیوسته علی و خلافت صدیق و بعضی خاص صریح و حدیث صریح و در و جمهور با جمعی صحابه  
 استقر ایشان را شاد و است و ساد است بر خدای و علی مرتضی هم بعد توقی که از او  
 بوجود آمده علی رؤس الائمة دست بر جیت دارد و اگر خلافت حق نبی بود صحابه را ان اتفاق  
 نمی کردند و علی بن ابی طالب را و ای چنانکه امامان و سر و مکه حکمت پیتی می آمد اگر نفعی هم از دید  
 این که تبعه گمان دارند و در حق احباب اتفاق را مطلق و ترک علی بر رض و از خود نیست  
 و خلافت نکرد بکتابه عهد او که منعقد است و صحابه را ان اتفاق کردند چون تر شاد و فیت  
 خلافت را ستوری در میان شش کس که است عثمان و علی و عبد الرحمن بن حوثل و طلحه و زبیر  
 و سعد بن ابی وقاص و ج کس از ایشان تفویض امر اسن عود نمود و درضا بکلم او داد و عود

عثمان را اختیار کرد و بخصر صبا پادشاهی سمیت نمود پس بنگران سمیت کردند و منقاد او امر او شدند  
 و جمع و ایجاد بادی گزارند و این نیز اجماع است و چون وی شهید شد امر خلافت به عثمان رسید  
 و هیچ کس را تعیین نکرد و بامر جبرین و انصار اجماع بر علی مرتضی آوردند و از وی قبول خلافت  
 خواستند و بیعت نمودند و بیعت آنکه افضل اهل زمان خود و لائق تر ایشان بخلافت بود و هر چه  
 از مخالفات و محاربات و آتش شد از طرف معاویه شد جنگ او و علی از سمیت و نفسانیت  
 نبوده و این که گویند خطای اجتماع بود پس مندر خطای انصاف پسندان نیست و در مالا بدست  
 گفته هر که با علی سنا دعت کرد و مصلحتی است و لکن سوادطن با صوابه نباید کرد و در شایع است ایشان را  
 بر محال حسنه و باید آورد و هر یک را از آنها دست باید داشت عقیده اهل حق این است  
 استیجاب و اختلاف شهید و بنی درین مسئله و ادعای هر یک فریق در رد و نفس او را بار  
 است و برای ما سوله و اجوبه از جانبین در طولان مذکور است مثل از اهل انصاف و خلافت خلفاء  
 و تحفه اثنا عشر به و بیعت رسول و شیخ عبدالحق هم قدر که کلام در این در تکمیل الایمان کرده و  
 یک و جزو نوشته پس بدان رجوع باید کرد و اختلاف ثلاثین سنه و خلافت سی سال  
 لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الخلافه بعدی ثلاثین سنه بعد یکنان ملکاً عضو ضارک و آه  
 ابوداود و الترمذی و حسنه و النسائی و الحاکم عن سفینه و ابو خلافت ابوبکر  
 و دو سال و خلافت عمر و دو سال و خلافت عثمان و دو سال و خلافت علی شش سال و بعد  
 بعداً صلوات و احادیث و پیوسته از سه سال پادشاهی و امارت است نه خلافت لقوله صلی الله  
 علیه و آله و سلم بعد یکنان ملکاً عضو ضارک و شهادت علیه بر سر سال سیام از وفات رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس موادیه و آنکه بعد از اوست خلفا نباشند بلکه ملوک و امر او نزد خود  
 و او یگفته من اول ملوک اسلام و برین است اتفاق تمام اهل علم و اهل ایمان و تحقیق است  
 که شش سال از سه سال باقی بود که حسن بن علی آنرا تمام کرد و تمامی خلافت بموت وی شد  
 و آنکه امرای عباسیه را نخواهند که بپسند باعتبار ظاهر و بجا است و بجهت نصب امام اجماع اهل اسلام

[illegible]

حاصل شود و لا محققاً نه پنهان از چشم مردم بخوف دشمنان و استیلائی ظالمان و لا منتظر  
 و نه انتظار برده شده که خروج او را نزد صلاح زمان و انقطاع مواد شر و فساد و طغیان و  
 انحلال نظام اهل ظلم و عناد و عدوان نگران شوند چنانکه شیعه زعم کرده اند خصوصاً امامیه  
 که امام حق بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی است پسر حسن بعد حسین بعد  
 زین العابدین سپس فرزند وی محمد باقر پسر ابن اوجعفر صادق ثم ابنه موسی الکاظم بعد پسرش  
 علی رضا سپس ابن وی محمد تقی بعد پسرش علی نقی بعد حسن عسکری سپس فرزند او محمد  
 قائم منتظر و گویند که وی از خوف دشمنان مخفی گشته و نزدیک سمت که ظاهر شود و دنیا را از  
 عدل و داد پر کند چنانکه از جور و ستم برگزیده است و طول عمر او تا ادایام حیات او متعین است  
 مثل عیبه ضرر و غیره لیکن احتقائی امام و عدم او در عدم حصول اغراض مطلوبه از وجود او بر است  
 و خوف از اعداء موجب احتقانی تواند شد خصوصاً بر وجهی که جز نام نشانی از وی نتوان یافت  
 غایت الامر آنکه موجب احتقانی و جوی امانت بود چنانکه آبای وی رفته اند بنم در مردم  
 ظاهر بودند و جوی ماست نمی کردند و نیز احتیاج مردم بامام در زمان فساد و اختلاف و  
 استیلائی ظلمت و ترافق و بدست او سهل تر است نسبت بزنان صلاح و لیکن این من  
 قولش و لا یجی من غیر همد و امام از قریش باشد و از غیر ایشان جائز نیست لقول صلی الله  
 علیه و آله و سلم لا یموت من قریش مراده احمد من حدیث ابی هریره و الله فی سنده  
 من حدیث ابن ابی ودد افردة تألیف السید علی و این حدیث اگر چه از آحاد است و لیکن  
 چون ابو بکر صدیق بران بر اخبار محبت گرفته و بمجتبر صحابه روایت نموده و احدی از آنها انکار  
 کرده و جمع علیه شده نیست مخالفان در آن مگر خوارج و بعض معتزله و مراد آنست که نطق اکثر اصحاب  
 امام کند از قریش بخیر کند نه از غیر قریش و اگر یکی از خود بزرگتر شمر غلبه کند و ملک ستاند چه چو  
 قریش نبود اطاعت او نیز واجب شود و خروج بروسه روا بود مادام که کفر با حق از وی بوجود  
 نیاید و لا یختص بقی هاشم و آله علی رضی الله عنهم و مختص نیست بودن امام از بقی

داد و داد علی به پیر الهمامت ابو بکر و عمر و عثمان با دلاست و حجت ثابت شده و ایشان بنی است  
 بودند اگر چه قریش هستند چه قریب حق نام و لا و فسرین کنایه است و با ششم چه غلبه الطلب  
 رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و معاویه و عباسیه بنی با ششم اند زیرا که پاس را بر طبق  
 هر دو بعد الطلب اند و من ذلک اگر امامی از بنی با ششم یا اولاد او فاعلی بنگام ضرورت تصف  
 انصاف است میسر که نور علی نور باشد زیرا که اشتراط دیگر است و جواز و اولویت دیگر  
 ولایت شرطی امامان یکی است معصومان و شریعت در امامان که معصوم باشند  
 زیرا که ابو بکر امام بود و بدلیل که گذشت حال آنکه با قطع معصوم نبود و نیز اشتراط محتاج دلیل است  
 و در عدم اشتراط عدم دلیل اشتراط کافی است و تحقیق حجت است آنست که اولیای اوست  
 که پدید آید با وجود بقا و قدرت و اختیار و لان یکی است اتصال من اهل برهان و  
 این شرط است که افضل اهل زمان خود باشد زیرا که مساوی در فیض است بلکه مفضل و افضل  
 در علم و عمل گاه است اسرت می باشد مصالح است و مقاصد می تواند برتری بود بر قیام بموجب  
 آن خصوصاً در زمان و وقت که نصب مفضل و دفع مای شرف ابد را ثارت فتنه بود و لهذا  
 رضی الله عنه با آنکه بعضی را از بعضی افضل می دانست تفاوت را و دشواری گشت و  
 یشتطان یکی است اهل الولاية المطلقة الكاملة آری این شرط است که از اهل  
 ولایت مطلق کامل باشد یعنی مسلمان آزاد باشند برینه بالغ بود زیرا که اولیای کائنات را بر  
 مسلمانان رسیده نگراندانیده و سببه مشغول بجدت مولی است و در چشم مردم مقیم می نماید و زان  
 ناقص عقل و دین اندر گوید و دیوانه از تدبیر امور و تصرف در مصالح جمهور قاصر و عاجز است  
 سادس آنست که کفایت باشد یعنی مالک تصرف در امور مسلمین بقوت رای و رویت و ثبوت  
 باس و شوکت فساد را اقرار نماید و علم و عدالت و کنایت و شجاعت خود علی تمیید الایضا  
 و حدیث احد و دد اما که سلام و انصاف المطلق من الطالعه برجاری کردن احکام و  
 نگاه داشتن هر مردی از خانه و ملک مسلم و انصاف ستانین مظلوم از ظالم زیرا که انزال

درین امور محل در عرض از نصب امام است و لا یفتقر الی الامام بالعسق و منزل نمی خود امام  
 بخروج از طاعت خدا و الحی می ایستیم کردن بر بندگان خدا زیرا که فسق و جور بعد خلفای نشین  
 در ایام و امر ایشان است. و سلف انقیاد و امرشان می کردند و حج و عیاد باذن ایشان قائم  
 می داشتند و خروج بر ایشان روانی داشتند و نعمت شرط امامت در ابتدا نیست پس در  
 بقا با اولی شرط نباشد و نزد شافعی امام فسق و جور منزل می شود و همچنین هر قاضی و امیر و  
 اصل درین سلسله آنست که فاسق نزد شافعی از اهل ولایت نیست زیرا که چون نظر بنفس  
 خود نمی کن بجمال دیگری چه خواهد پرداخت قاضی خان گفته قاضی چون رشوت گیر و قضا  
 او دران امر نافذ نگردد و اگر عمدۀ قضا را بر رشوت ستانده است قاضی نشود و قضا  
 او نافذ نبود و بیخی ترا الصلوة خلف کل بر و فاجر و جائز است نماز گزاردن پس هر یک  
 بزرگ که جماعت ارشاد نموده است و آنقدر تاکید که آنحضرت را در التزام جماعت و اجتماع و  
 ایستاد بود در جای دیگر بود پس مقید بامام متقی متوجع نباید شد آری اگر مردی صلح  
 برای امامت میسر آید بتر بالا با هر که باشد نماز جماعت باید گزارد بشرطیکه فسق و جور بکفر نگردد  
 و صلح با حکام و ارکان نماز و قد را بجز بصلوة الزقرآن یا داشته باشد و در حدیث امر صلی  
 خلف کل بر و فاجر و فاجه الطینانی فی الکبیر من حدیث ابن عمر بلفظ صلوا خلف  
 من قال لا اله الا الله و سر وی اللهم ینی ابی هر یه بلفظ صلوا خلف کل بر و  
 فاجر و صلوا علی کل بر و فاجر و جاهد رافع کل بر و فاجر ذکره السیوطی فی  
 الجامع الصغیر و ابل علم همیشه در پس فسق و ابل بر او بیع بغیر انکار نمازی گزارند و هر که  
 از سلف منع نماز پس مبتوع نقل کرده بخیر بکراهت است زیرا که در کراهت صلوة خلف فاسق و  
 مبتوع کلام نیست و معتزله بآنکه فاسق را مؤمن نمی گویند نماز در پس او سبب جائز دارند زیرا که شرط  
 امامت نزد ایشان حب دم کفر است نه وجود ایمان یعنی تصدیق و اقرار و اقبال جمیعاً و یصلی علی  
 کل بر و فاجر و نماز گزارده شود بر هر یک و بد اگر بر ایمان مرده است باجماع و لقوله صلی الله علیه و آله

لا یأتی عن الصلی رسول من مات من اهل القبلة ذکری و التفت ازان و لیکن سینه  
 و ایست بپیرانی آزار و کینه از حدیث ابن عباس و درود و بقیه صلوات علی من قال لا اله الا الله  
 و لیکن بیعت از حدیث ابی هریرة با این الفاظ روایت کرده و صلوات علی کل برادر و احب و ابرار و اهل  
 این مسائل با آنکه از فرسخ فاصله است و در اصول کلام برای تشدید تمیز اهل سنت از معتزله و شیعه  
 و فلاحه و بایسته و در جزای ایشان از اهل بیع و ابواب است و تکلف عن ذکر الصلوات الا بخیر  
 و از منی بنیم از ذکر بیان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یک روز در میان است که  
 صحابه رسول را بغیر کعبه پراکنده و من بسبب ششم و اعتراف من از انکار بر ایشان نمایند و در حدیث  
 برای سوز و غم برای نگاه داشت نسبت و حق نسبت صلی الله علیه و آله و سلم و خدای  
 و مناقب ایشان و آیات و احادیث و مواضع بسیار آمده و قال تعالی یحیی الذین  
 لا یستوی الله و الذین سجدوا لک فاعبد الله الذین سجدوا لک فاعبد الله الذین سجدوا لک فاعبد الله  
 الله تعالی و من سجد لک فاعبد الله و من سجد لک فاعبد الله و من سجد لک فاعبد الله  
 ان احدکم الفی مثل احد ذکرا ما یبلغ مبد احد همد و لا فیضیه اخوجه مسلم  
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود الله فی اصحابی لا یقعد و هم غرض  
 من بعدی فمن احبهم فحببی احبهم و من ابغضهم فبغضی ابغضهم و من اذاعهم  
 فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فین شک ان یأخذ به من  
 الترمذی من حدیث عبد الله بن منفل و در مناقب هر یک از علما و ارباب حدیث  
 و غیر ایشان از اکابر صحابه احادیث صحیح و درود و ذکر و کتب صحاح سنن و معجم است و در آیات  
 و عبارات و شجرات و ذالقات و تفسیر و حفظ و ترقی و اهل سینه و اهل رعایت  
 آداب پای ایشان که در میان ایشان واقع شده از اعمال و تاویلات صحیح است و در تقدیر  
 نسیم صحت و فرض ثبوت نیز از ان اغراض باید و در زیر و گفته ناگفته و شنیده و ناشنیده باید که  
 چه صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقیه است و قول دیگر منی و من باقیین



کرد و یقین بظن متروک نشود و نمونکه سرحد دار اسلام اما عاویذ و ثمر بن العاص و غیره بن  
 شبیه و اشال ایشان است هر که با تبع اهل سنت و جماعت رود زبان را از سب و لعن  
 ایشان بر بندد و اگر بقصور بعضی او را که موغان و ارباب سیر نقل می کنند جوشتی در باطن و  
 که در تنی در خاطر در آید تا هم سلامت در انعام و کف لسان است در غرود صفین یکی را  
 از جانب معاویه اسیر کرده پیش حضرت امیر آوردند از حاضران شخصی بر وی ترحم کرد و گفت  
 دی مسلمان خوب بود حیف که آخر حال او چنین شد علی مرتضیٰ فرمود چه میگوئی که دی هنوز  
 مسلمان است و با جمله سب و لعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است کفر است چنانکه نزد  
 عائشه بر نایب طهارت ذیل او ازین قسمت بفسوس قرآنی ثابت شده و الا بدعت فسق است  
 و از سلف بمبتدیان و علای صحابین چرا از لعن بر معاویه رضی الله عنه و از اب و منقول است  
 نهایت که ایشان بنی دحرج بر امام بر حق و خلیفه مطلق علی مرتضیٰ است چنانکه پیش  
 عمار بن یاسر بیان اشارت می کند و هیچ عمار قتل الله الفیة الباغیة یل عو هم الی  
 الجنة و یدعو نه الی النار اسخجه البغیة کما ی وله الفاظ اخوی ر این حدیث  
 بی شریعت و قوا تر سیده و این موجب کفر و لعن نیست و اصل عادت و تئیه سنیان ترک  
 دشنام و بر گوشت که المؤمنین بامکان و لعنت بر شخصی با خصوص اگر چه کافر بود و با کفر  
 چه دانند که انجام کار و بیعت و ایمان باشد مگر آنکه یقین معلوم شود که موت او بر کفر و  
 شقاوت بوده تا آنکه بعضی در لعنت بکفر و شقی نیز توقف کنند و همچنین در باره حجاج و گوشت  
 که آنحضرت از لعن مصلیان و اهل قبله نمی کرده و این معنی در چند اسامی و وارد شده و گویند  
 آنحضرت بر بعضی اهل قبله از انجست است که آنچه وی را از احوال ناس معلوم بود و غیره را در معلوم  
 نیست و بعضی بر او غلو و افراط در شان وی کردند و گویند ما رت او با اتفاق مسلمانان شد  
 و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب بود و بنی اپناه ازین قول و اعتقاد که وی با وجود  
 امام حسین بن امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان کجا است جمعی از صحابه و اولاد ایشان که در زمان آن

چنانچه بدو توبه انکارش کردند و از اطاعت او بیرون رفتند و بعضی از اهل مدینه بعد از آنست  
 حال طعنه میست کردند و وی تا رکب سلطه و شایه شب فرزندانی در فاسقت و ستمل میام بود و کشت  
 بروی المطلق لمن کرده و شل امام احمد و امثال ایشان و ابن جوزی لمن زنی و ارسالت نقل  
 زیرا که وی وقت امر قتل حسین کافر شد و یک کتل وی کرد و امر بان نمود بر حوازه لمن و است  
 اتفاق کرده اند گفتارانی گفت حق آنست که رضای وی قتل حسین است بشماره وی بدان و  
 امانت نمودن اهل بیت استوار از المنی است اگر چه تفاصیلش آحاد باشد و همچنین کلامی گفت  
 فی شانه بلی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه انتی و باجل و است  
 مبنویس ترین مردم است نزد اکثر مردم و کار بائی که آن بی سعادت درین است کرده اند  
 دست هیچ کس بر گزینایه بعد قتل امام حسین لشکر تغریب در شیه منوره فرستاد و بقیه  
 صحابه و تابعین را امر بقتل کرد و با حاد در حرم مکه و قتل عبد الله بن الزبیر شارت نمود و در حرم  
 حالت ناپسندید و از دنیا رفته و کرامت قوی و در جوار او کب است و نشهد با الجنة للعشر  
 الذین بشرهم النبی صلی الله علیه و سلم و کوا بهی می و سیم بهشت برائی و کس  
 که شارت را و ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرموده ابی بکر فی الجنة و یحضر  
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و  
 عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید  
 فی الجنة و ابی عبیده بن الجراح فی الجنة اخوجه ابی داود و الترمذی فی  
 صحیح و النسائی و ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری این ده تن زیار است  
 و افاضل صحابه و اکابر قریش و قدیم و مهاجرین و اقارب سید المرسلین اند و ابی و تا ذکر ایشان  
 در اسلام ثابت است و دیگر از انبیا و بشتی بودند ایشان قطعی است و لیکن این زیارت قطعی  
 مخصوص با ایشان نیست بلکه فاطمه و حسن و حسین و فدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و زبیر  
 و عمار بن یاسر و غیره هم نیز بهشت اند بخت و لیکن شهرت ایشان با این لقب نیست و قریب زیارت

ایشان در حدیث واحد در وقت واحد مجابوده است و ذکر ایشان در ضمن عقائد بنابر مرتبه  
اهتمام بشان ایشان است و در برهه بهب اهل بیع و بیع که در شان این اکابر تفسیر کنند و  
براهه سادت ادب روز و شیخ عبدالحق و ملوی رحمة الله تعالی این محبت را در کتاب تحقیق  
الاشارة فی تعلیم البشارة بتفصیل بیان فرموده و اسامی اهل بشارت را که در کتب حدیث یافته  
در آورده و نشانک نیست که بشارت حسن و حسین و اشغال ایشان نیز قطعی است و بعد شهرت در  
تراثر رسیده و حدیث آمده آن فاطمة سیدة النساء اهل الجنة اخو جده الحاکم و صحیح  
من حدیث ابی سعید الخدری و زید و ان الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة  
اخو جده الحاکم من حدیث ابی سعید و حدیثی دیگر در غیر بشرین آنست که گویند بشرین  
از اهل بیت اند و کافران از اهل نار و جرم و قطع در خصوص کسی بجهنم یا نار نکنند فاهل بدین  
و بعد عشره مبشره فضیلت مراد بهر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و دوران  
عزت اسلام و انجازه و بعد از او تعالی ظهور یافته و اعدای دین از ضلالت و یقربش شل متبیه  
و شبیه و ابوبکر و ائمه و ایشاد ایشان دوران بهم شتافته و پنج هزار فرشته بصورت مومنان  
دران روز از جانب خدا بر او خست و عشره مبشره هم از اهل برادران و عثمان رضی الله عنه که بجهت  
بیاری رقیه بنت رسول خدا از وجه خودش در مرزیه سطر و مانند امام آنحضرت او را از ایشان شریف  
خصه غنیمت داد و خروج اهل بدر رسد و سیزده تن بودند و همه اهل بهشت قطعاً قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم لعل الله فدا اهل بدر فقال اعملوا ما اشاءتم فقد  
انقضت لكم اخوة الجنة امی و مسلم و فرمود انی لا ادخل النار ان  
شاء الله احد شهید بدر را و الحدیث اخو جده مسلم و حدیث آمده ملائکه که درین  
غزوه بدر حاضر شدند فضل و عزتی دارند و درگاه خداوندی که دیگر از نیست فکحل و بعد از  
اهل بدر فضیلت اهل غزوه احد راست که در مال پیام واقع شده و ائمه و ثبات تمام  
اهل بدر رسیده و در آن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انجا مجروح شده و یارده

از وی شکست تا که از پنج سوره باشد و حمزه بن عبد المطلب از شهدای این خرمه است و  
عشره مبشره نیز در آن داخل اند و سرگروه مشرکان درین خرمه ابوسیان پدر معاویه بود  
و اسلام این هر دو دست است که است قاضی صیحة المصنوع و بعد اهل اهل بیت رسولان  
و بنوان نام آن جمیت است که سلمان بن ارمیج مدینه با رسول صلی الله علیه و آله  
کرد و در حق آن کتاب عزیز ناطق است گفت ترا حی الله عی المصیبت اذ میثا یعنی ملک  
محت التجره و در حدیث آمده که لا یدخل النار احدی شاء الله من اصحاب النجوة  
الذین بايعوا المحمدا و اهله مسلم و ایشان نیز بهشتی است قطعا و این ترتیب در انفسیت  
جمع علیه است ذکره ابو مصعب التیمی و سایر صحابه نیز بحسب فضائل و آثار یکی گویند  
در درجات و مقامات تفاوت و متفاضل اند و لیکن از ملاقاتی همان در نظر نگرفته  
و در صما غفل و اگر است بعل و تقوی است قال فقال ان اکرتمکم عند الله اظنکم و  
اولاد اصحاب و انیز بر حسب نسل را بر اثبات مصلحت کنند الا اولاد فاطمه از همه فاضل تر اند  
مخصوصا آنکه بجزست در کوه و صدقات و مزین قطعات و جز آن و نزدی المصطفی علی السلام  
فی السور و المحض و بی چنین مسح را بر هر دو روزه در سفر و حضر و این را از ملاست اهل سنت و  
جماعت داشتند و در حدیث علی است که در سفر سه شبانه روز و در حضر یک شبانه روز و در حضر  
مسلم دامن مکه و الدسانی مشی بصری گفته هتادتن را از صحابه و بر یافتیم که هر سه چنین بود  
می داشت و کرمی گفته هر که بدان قائل نیست بروی خود کفر دارم و دیگر آنکه آنرا شریعتی است  
رسیده و باجماع نکرش را اهل بیت است و اگر چه عویمت در شستن باست و مسح روز و شب  
با معتقد جواز باید بود و در محل تمت اختیار نخست هم اقرب بصلحت است و لا تخدع  
جید القصد و میزد خراهرام نیست و آن چنان باشد که خرمه تر یا خشک را گرفته و طرف  
اخی در آب بگذارد و در آن شیره و غیره عادت شود و در اسلام ازان نمی کرده اند  
بنا بر آنکه بدو از خرمه و دستر منوخ است و عدم تحریرش از قواعد اهل سنت گردید و در این

در آن مخالفانند این بنیان خلافت مشتمل بر مسکست زیرا که مسکرامست قلیل باشد یا کثیر  
 و باین رفته اند بمهر و علم از محمد بن و فقها و لا یبلغ ولی در سجد الا نبیاء و هیچ ولی  
 بر توبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف خاتمه و کرم اند  
 بوی و شاه و ملائکه و ماموران به تبلیغ احکام و ارشاد و نام بواجبات بکالات اولیا و  
 کرامیه که تجویز افضل بودن ولی از نبی می کنند این سخن ایشان کفر و ضلال است و الا  
 یصل العبد الی حیدش یا یقطع عنه الاموال الهی و غیر سر بند داما یک عاقل بالغ است  
 بجا نیکیه ساقط شود و ریفت از وی مرونی بنا بر عموم خطابات و آمده در تکالیف و جامع مجتهدین  
 بران و نه سب اهل باحت و اسحا و آنست که چون بنده به نهایت محبت رسید و دل و رضا  
 شد و ایمان را بر کفر اختیار کرد و درون نفاق امر و نبی از وی ساقط گشت و وی در روز  
 و در گایه بار تکاب کبار و بعضی گویند عبادات ظاهر ساقط می شود و عبادات او بعد از آن  
 انگاری باشد و این کفر و ضلال است از انبیا علیه السلام که ام کس اکل در محبت و ایمان او بود  
 خصوصاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تکالیف شرعیه در حق ایشان تمام است و کامل است  
 و حدیث اذ احب الله عبدا لمریضا و ذنب بصحبت رسید و النصیص المحمل  
 علی ظن اهلها و انصوص از کتاب و سنت محمول است بر ظاهرهای خود و هر کس انصوص و بیجا  
 مقابل ظاهر و منسوخ حکم نیست بلکه استمرار از اقسام نظم چنانکه متعارف است پس هر چه از آن  
 بفهمد را بی اطلاق آن در عرف جائز باشد و اعتقاد بدان کرده و آنچه متوهم محبت است  
 و مکان و زمان و جز آن باشد اعتقاد بظاهر آن هم باید کرد و از لازم متبادران تبری بایز  
 و بر مراد خود رسول متبذل باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت وارد شده بود هم  
 لزوم چیزی نیست و دیگر متخاشی نباید شد و بهر لفظی که وارد شده و بهمان لفظ و بهمان طریق بی کیف  
 در بی تمسبل و بی تاویل و قطعی اطلاق بایزد و این مسئله در بعضی ادسائل هر یک فرقه اختیار  
 کرده و بنا بر آن شاعره و غیر ایشان در رؤیت حق تعالی روز قیامت جسمندان از آنچه قطع

آخرت دارد و یا که ابدی است که در آنجا هر چه درود یافته بی کیست آنرا قبول است و  
 مدت حیات ماضی نمی کنند و از آن زمان بر قیام ایشان مجبورت لازم می آید پس لا محاله  
 سبب کفایت قائل است و از آن آیه هر دو نظر را بچشم در راه اول هم عوام لازم می آید و باینکه  
 این حدیث که قدر و اول سنت اند و هر یک از صفات و افعال همین حدیث است  
 و از هر دو بهر حال اگر در حق بوی تر و در بیان می آورند فعلیک صحه فان الله ما اهل و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و از بهر این که استقامت بر آنست در قرآن و روایت  
 از صفات و میوه دارد و در حدیث و کتب کفری دانند و از حق تعالی ترسیب از نسبت  
 صفات را مثل پیش می نمایند و می دانند که خود معلول و معبر از می دانند که هر که از بیان  
 مظهر ابرش آورده و از نظر خود هیچ و بجا و ننهد و اگر در آخرت موافقه نهان چو قسم نخواهد  
 و از تعالی استکبار نیست و مقرر کردن حقائق بر ابهامی فاسد و خود و کفر است و درای آن  
 اگر چه ظاهر قرآن و حدیث همان باشد در حقیقت تحطیه قرآن و حدیث مستحق تعالی  
 قرآن را هست بیان فرستاده و آیات او را به مینات ستود و در هر دو حق گفتند و یسریه القرآن  
 و الذی کفر قتل من محمد کفر رسول خدا که انصاف مردم و اوصیای ایشان در بیان سنن و قسم  
 در ظاهر مطابق الفاظی که که استنقاد بر آن و تکلم بر آن کفر است این جرات از جهل و واقع شده  
 که مرد در آن جوان است و جوان بهرم و سیری رسب و اله و ما و بیک طبیعت شایسته  
 بر آن منقسم است پس بی تعینیت حقیقت کلامی و الا صمد از همان آن شده تا نقد و قائل  
 و بیان خود را بر باد داد و بر ما هر از زینهار انا که بر او تعلیم ایشان روانه یحیی و شکلیان فلسفه  
 گفته که او را تعلیم و زینهار او را هم فلسفه برود و او را دل جاد و بن بجه اسوگند که خداوند عالم عادل  
 و کسی که مطالب گفته ظاهر او همان آورده و آخرت بخوابد و در هرگز عدل و انصاف او مقصود  
 علم مست و آیه الی هو ابره کیست و سبب ظهور صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین است اگر کسی خواهد که  
 عرفی خلاف آن ازین جامع نقل نماید بکن سبب تحقیق شرع از ادبیل و جواز و عدم جواز آن

و کتاب التفریق بین الکفر والزندقه ایف ترالی بایه غلبه و العدول عنها الی سعادت  
 یله عیبها اصل الباطن المحاد و عدول از ظواهر کتاب و سنت بسوی معانی که اهل باطن  
 بنویس آن کنند بمحاور و سیل اجماع و اعراض از اسلام و اتصال و التماس بکفر است زیرا که  
 در این مکتب رسال خداست و آنچه در وی از نزد خدا آورده و در وی از علم بالشرع  
 شده و بکلام کاتب بملایم است چه دین همه پیغمبران خصوصاً در اصول عقائد و اثبات  
 صفات و افعال الهی یکی است و در جناب یک پیغمبر هیچ مکتب همه پیغمبران است و چون اول  
 کسی است که موسی علیه السلام را در برودن خدا بر آسان بالای عرش فوق مخلوقات با حق از  
 کائنات مکتب کرد و درین استجمع بن صفوان پیدا شد و قدم بر قدم فرعون نهاد و  
 مکتب خدا و رسول خدا را گریست *أَلَمْ تَجِدْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَقَامِي* نبود و گفت دوست دارم  
 که این آیه از قرآن مجید حاکم کرده شود و اتباع او ملقب بحمیه فرعونیه شدند و مراد باطن  
 ملاصدقه آنکه که بباطنیه موسوم شده زیرا که دعوی ایشان آنست که انصوص بر ظهور خود نیست  
 بلکه اینها را حانی باطنیست که جز علم هیچ یک از انشی شناسد و قصد ایشان باین سخن نفی  
 شریعت و ابطال است بالکلیه است و علم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و  
 حاصل نگردد و اگر معانی ظاهرش مراد نیست چندین نماز و روزه و عبادات و شرائع و احکام  
 و طاعات و امورات و نهیات از کجایان ثابت شد و بکدام شیئی معلوم گردید و اگر بچکس را و رسول  
 بران نیست انزال کتب و بیان صفات و شرائع از برای هدایت و علم بالاتر از پیغمبر و  
 اصحاب و اتباع و اهل حدیث و ارباب اثر که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را داده  
 می نمودند و بطوایر شریعت عمل می کردند و بظاهر آن امر می فرمودند و ارباب اشارت گویند مراد  
 به قصد معانی ظاهر است قطعا با وجود آن در آن روز و اشارات و دلالت اقتضا است  
 که با ظاهر منافات ندارد و این مقاصد و دقائق برابر باب سلوک منکشف می شود و تطبیق  
 آن با ظاهر ممکن است پس این سخن خلاف شریعت نیست و فی الجمله اصلی دارد و در النصص گفته

در نفس و انکار احکام که در اول نفس و قلیه و کتاس و نیت است مثل انکار نیت است  
 و چون بر زمین و قدم را مسح و زول و شک و تمییز در نماز و نماز و آن برای و تقابل  
 و انکار و معا و جهانی و سوال و انکار و تمییز و وزن اعمال و در و سر و آن که سر است و غیر  
 و این که نیت و سر و خدا و رسول او است پس قاذف عالیه بزننا که فرما شد و استیلا  
 المعصية صغیرة کما است او کید و کما و طلال پیدا شدن گناه و حر و باستان و بزرگ  
 کفر است و نیت که معصیت بدون دی بر لیل قطعی ثابت است <sup>و</sup> اگر باشد اگر چه بخله شوی و حکم  
 شریک و آن جتا که در و ترک نیت شود و لیکن باید که آنرا گناه و اند و خود را مقصر پیدا و توضیح  
 خود و مرتب آید و الاستهانة بها کما و الاستهانة عمل الشریعة کما و سب و زاپیر  
 پیدا شدن معصیت کفر است و استناده و سب و شریعت و فساد و این بر معصیاتی او کفر است و غیر  
 ارا اراست که سب و انکار است و سب پیدا شدن معصیه و چنان بود که آنرا هیچ وزن نهند  
 و اصلا موجب عقوبت نمیدارد و در ظاهر است که صغیر و سب که است و اثم او کمتر است  
 و حر و این مسئله بسیار است در شرح عقاید و فانی معنی اذان ذکر کرده و علی قاری در  
 شرح مقدس بر آن زیادت نموده و شطری اذان در ذیل بیان کما در کتاب و در و ابراهیم  
 که آورده و آن را حر و اید کرد و اهل الکفر و کفر و هر کفر کفر است یعنی اگر تعدی بکند  
 کفر بطریق هر کفر می آید و است او را دارد و اعتقاد آن کند که فر شود و هر کفر موجب استغاثت  
 و استغاثت معصیت کفر پس استغاثت کفر بطریق اولی کفر باشد و جعل درین باب مذمت  
 و در بعضی اگر کفر بود آن نمی داند و درستی و اگر بطریق سه و نسیان و سبقت لسان  
 بر بانی آید کفر شود و لا یحکم مکرر الکفر و حکم کرده نمی شود و کفر است یعنی مست  
 طالع که عقوبت و اهل است و در امان اختیار و عقوبت نماند و در بیان می گوید اگر کفر در بانی  
 این اعتبار ندارد و حکم کفر او نماید که اگر چه دیگر نفس فاسق مثل طلاق و حقان و بی و شهادت  
 و آن با اختلافی که داشت جائز است و اساسش که در حالت سستی دارد و نیز جائز است زیرا که



لغز و روت امری مذموم و واجب الاعدالم است زوال عقل خدایان تواند بود بکلامت اسباب  
 که مطلوب در مغرب است بهر نوع اثبات آن واجب بود و نزد شافعی و در روایت نزد ابوحنیفه  
 کفر سکران کفر است و الا لمن من الله تعالى کفر و این بودن از عذاب خدا کفر است لقوله  
 و الا لمن سكر الله الا العتيا مرا الحاسون مکر درخت پوشیدن و فریب دادن بود و خدا  
 آنست که بنده را در مصیبت گزارد و ابواب نعمت و رحمت بر روی وی بگشاید تا مغرور شود  
 غافل گردد و نگاهداری بگیرد از آنجا که گمان ندارد و پاک سازد و الیاس من الله تعالى  
 کفر و نا ایدمی از رحمت خدا کفر است لقوله تعالى و لا یبأس من قوچ الله الا القوچ  
 الکافرون سکران هر چند گناه کند و بر او مصیبت رود و از رحمت آئیش نا امید نباید بود  
 که توبه بخشد و اگر توبه بهم نکند شاید که بفضل در کرم خود از گناهان او درگذرد و تصدیق الی الله  
 بما یحبه عن الغیب کفر و راست بگو گفتن و دانستن کاهن در چیزی که از غیب خبر میدهد  
 کفر است لقوله صلی الله علیه و آله و سلم من اتى کاهنا فصدقه بما یقول فقد  
 کفر بما اتزل حل محمد اخ جبه الحاکم و صحیح عن ابن مسعود و راوی احمدی  
 اصحاب السنن الاربعة عن ابی هريرة مرفی حامن اتی کاهنا فصدقه بما  
 یقول فقد برئ بما اتزل حل محمد و کاهن کسی است که خبر او کواهن در زمان آینده میدهد  
 و دعوی معرفت اسرار و مطالب علم غیب می کند و کاهنان در عجب بسیار بودند که دعوی علوم  
 غیب می کردند و جن و شیاطین چیزها را ایشان میرسانیدند و بعضی دعوی استراک امور بنحیم  
 شاقب خود می نمودند و نجم که ادعای علم حوادث آینده دارد در حکم کاهن و مثل اوست و علم غیب  
 امریست که خدای و حرد و لا شریک له بدان متفرد است بنده و راهی بسوی آن نیست مگر باعلام  
 یا الهام بطریق معجزه یا اگر است یا ارشاد بامثال بامارات لقوله تعالى لا یعلم الغیب الا الله  
 و قوله الا من اراد نقی من ترسونی و آیات و احادیث صحیح در نفی علم غیب از غیر خدا پیغمبر  
 باشد یا ولی یا غیر او بسیار و بیشمار آمده و تمام قرآن و کتب سنت بر آن مملو و مشحون است و دعوی

عیب دانی کیے اگر عظم اسباب شرک و کفر مشرکان و کافران است و عظمی عظیم باین عقاید  
 فاسد و رحن اولیاد و صلیما و انبیاء از دایره اسلام خارج گشته بهاد و ضلالت افتاد حاصل  
 دین مرض از شیعه شنیده است که اثبات علم با کمال و مایکون برای ایزه خود می کنند مایل  
 می فرمایند که خاتم الانبیاء هم علم غیب ندارد و تا به گیر می چه رسد قال تعالی و لَوْ کُنْتُ أَفْکَرُ  
 الْقَیْتُ لَا مَسْئَلَتَکَ مِنْ الْحَیْرِ وَ مَا سَئِی الْقَیِّ وَ جَنَابِ دِکْرِ سَیِّدِ الْاَیْمَنِ بَرْنِ فَرَسْتِ کَانَ  
 علم غیب ثابت کردن و ایشان را در صفات و اشیاء و تعالی شرک یک ساختن کفر صریح و  
 شرک صریح است بعد از الله من جمیع ماکه الله و المعدن و لیس ستمی و بسد رم  
 چیزی نیست مراد باشد اگر ثابت و متحقق است چنانکه محققین گویند که شیطیت مساوق وجود و  
 ثبوت است و مراد بدم مراد نفی است پس درین حکم ضروری هیچ کی منافع نیست مگر  
 معتزله که قائل اند بآنکه معدوم ممکن ثابت است در خارج و اگر مراد آنست که معدوم ماضی  
 نمی نماند پس این بحث لغویت مبنی بر تفسیر شی بآنکه وی موجود یا معدوم است با هیچیست  
 که صلیح دانسته شدن و خبر دادن از وی است و مرجع درین باب نقل و تیج موارد و تمثال  
 در ادعاء الاحیاء - الاموات و صدقاتهم عدم نفع لهم و در دعای زندگان هر مردگان  
 و صدق و دادن بنیت ثواب ایشان نفع و سود و فائده است هر مرد و باراد و حادث و آثار  
 درین باب بسیار آمده و نماز جنازه نیز ازین باب است و در حدیث آمده بر جنازه که صدک  
 از مسلمانان نماز کرده اند و شفاعت طلبند البتة منقور است آور سعد بن عباد و بر وی حضرت را  
 گفت افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود که ب و دادن تشکیمان را بهترین صدقات  
 سعدیایی کند و گفت خدا اکرام سعد و در حدیث دیگر آمده الدعاء و الدعاء و الدعاء و الصدقة  
 عظمی و غضب الرب احسن حدیثی و اس جنان من حدیثی ابی هریرة بنی الد النطا  
 و احسن حدیثی که من حدیثی قمان یبلغ الدعاء و الد القضاء یعنی دعا و دعا و دعا می کنند  
 و صدقه آتش ختم آبی را سرد می سازد و این عام است احیاء و اموات را در دنیا و آخرت

و در حدیث آمده عالم و مسلم چون بر قرین بگذرند چهل روز و عذاب از مقبره آن قرین برگیرند اینجی  
 فضل علم و تقلم و تعلیم و عالم ظاهر شود و مستزاد درین جائیز راه خلافت سپرده اند و گفته اند تقاضا بدل  
 نمی پذیرد و هر نفس یک سبب خود مرگ است و آدمی بعمل خود سزا پابست نه بعمل غیر خود و این حدیث  
 مذکوره واروست برایشان و الله مجیب الدعوات و یغنی الحاجات و او تعالی بزرگوار  
 دعاها و برآورنده حاجتهاست لقول تعالی اُدْعُنِي اسْتَجِبْ لَكُمْ اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ  
 عَنْ عِبَادَتِي سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ و در حدیث است یستجاب الدعاء للعبد  
 ما لم یلع باثم او قطعة راحه و ما لم یستعجل راوله الا تمام احدی الحاکم من حدیث  
 ابی سعید الخدری قال الی افظ نقله ما لم یستعجل قطعة من حدیث اشرف لفظه  
 یستجاب لاحدکم ما لم یعجل اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریره و قوله صلی  
 علیه و آله و سلم ان ربکم حی کریم یتخفی من عبده اذا سرفع یدیه الیه ان یرضها  
 صیغراً اخرجه ابی داود و الترمذی و حسنہ و ابن ماجه من حدیث سلیمان  
 و محمد و درین باب صدق نیت و خلوص طوبیت و حضور قلب است این چنین دعا البته مستجاب  
 باشد و در دنیا یا در آخرت در حدیث آمده ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا  
 ان الله لا یتجیب الدعاء من قلب غافل لا یوخرجه الترمذی و الی اکرم من حدیث  
 ابی هریره و در غای کافرستجاب نیست قال تعالی و ما دُعَاؤُ الْکَافِرِینَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ  
 مکرر امور دنیوی و دعوای مظلوم ستجاب است اگر چه کافر بود و اخرجه احمد عن انس مر فاعا  
 سه برترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از و حق بهر استقبال سه آید  
 و الا یمان بین الخفی و الرجاء و ایمان در میان خوف و رجاست گویند امید و اوسه  
 چنان باید که اگر بشنود که یک کس در بهشت خواهد رفت امید دارد که آنکس من باشم و خوف محمد  
 باید که اگر بداند که جز یک تن بدوزخ نرود و ترسد که آن یک تن من باشم و در حالت حیات غلبه خوف  
 باید و در وقت رحلت رجایش باید علامت سعادت این است قال تعالی اذ غلظتموه اَنَّ الله

سید زید القزاقی که آن الله تعالی در توحید مأمول برای خوف است و دوم برای زیاده است  
 و او ادبش میسر درین باب است یا توان یافت کتاب الترشیب و التزیین من ذری کفیل  
 این مثال است و ما خبر به النبی صلی الله علیه و سلم من اشد الاطاعة من  
 خروج الدجال و دابة الارض و ما یخرج من ما یخرج من نزول عیسی علیه السلام  
 من السماء و طلوع الشمس من مغربها کما یخرج من ما یخرج من و ادبست بدان آن حضرت  
 از علامات قیامت مثل نزول دجال و ارض و یاجوج و ماجوج و فرود آمدن عیسی  
 از آسمان بر زمین و خورشید از جانب مغرب پس همه این خبرها حق است و یقین  
 فتح صدور غمت در مشرق و مغرب و در جزیره غرب و خروج نار از فتن و دوزخ و جهان  
 از احوال آخرت انا بتدای قیام قیامت تا دخول شب همه حق است بلکه هر چیزی که در کتاب  
 و هر شریعی که نهاده حق است و تعادیش صحیح و در بیان این اشراط البیاء و الاشیاء و کفیل  
 آن را کتب تناسیه و سیر و تاریخ توان جست سید محمد برزنجی در فی رحه کتابی نوشته و در سوره  
 فی اشراط الساعه و محرر مطهر از باب الساعه نام کتابی در فارسی علمی ساخته و در سبب قیامت نامده  
 مولوی رفیع الدین و مولوی بهمن شمس است با ما رجوع باید کرد و کتب متعدد که بخطی و چاپی است  
 بمحمد و عقاید و شریعات اصلیه و فقهیه گاهی خطای کن در کتابه بسوای سیر مد و بعض  
 اشاعره و مسترک گویند بر محمد و در مسائل شرعی و فقهیه که در آن فاض قاطع نیست و سبب  
 درین اختلاف بعضی بر اختلاف ایشان است و را که از تعالی را در هر حادثه حکمی معین است یا که  
 در سبب اینها دیده همان است که برای محمد بدان مویدی گشته و حق است که حکم معین است  
 و بدان ولی فاضلی است اگر محمد از انواره منیب است و اگر نیا فاضلی است و مکلف نیست محمد  
 اصابت در هر یک از اینها فیه فاضلی است و فاضلی است و از آن خطای معذور بلکه با خبر باشد و این در سبب  
 خلائی نیست در آنکه خطای اتم نیست خلالت و آنست که خطای او در ابتدا است یا استانی نظم  
 به دلیل حکم هر دو این رفته اند بعضی مشایخ و همین است نمائندگی منصور و دلیل به خطای هر دو این است

اقول او تقاضی است فلفی متافا سلیفان و اینجا معلوم شد که اگر بر کسی باز هر دو اعتبار بود  
 فی برد تخصیص سلیفان بکر و جی نه داشت و احادیث و آثار را در بر تردید اجتناب بیان خطا و  
 مواب متواتر المعنی است و در بعضی است از حدیث ابن عمر و ان الحاکم اذا اجتهد  
 فاما ب ذله اجماع ان اجتهاد و اخطا فله اجس و تحفظ و بعضی صحابه و بعضی را در  
 اجتماع دینان بحد شهرت رسید و نزد حنا با خدا و عصر از مجتهد جائز نیست و بیستم الاسمان  
 ابراهیم الزهری ابن رقیق العید گفته مختار از زمین است انتهی و مؤید اوست قول صاحب  
 سلیم و الله و سلم لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یخذلهم من  
 خالفهم حتی یاتوا امر الله و ذلک القری فی و درین باب رساله ارشاد و التقاد الی الله  
 العید خیرن اسمیل الایسیری کافی تفصیل است و تحریر شود در رساله حصول المأمول من علم الاصل  
 و رساله جنبه با اسوه است البته درین مسئله کلام لطیف کرده بدان رجوع باید کرد و تقلید در  
 مسائل شرعیة فقهیه نزد بعضی جائز است و نزد جمعی از اهل علم مطلقا جائز نیست قرانی گفته  
 نه سب بالک و جمهور علما ایجاب اجتهاد و ابطال تقلید است و این حرم بران ادعای اجماع  
 کرده و شوکانی در قول مفید مخصوص باید از مجتهدین در سنه از تقلید فکر نموده و در آثار الفول  
 گفته است از تقلید اگر اجماع نباشد نه سب جمهور است و مؤید اوست حکایت اجماع بر عدم جواز  
 تقلید ابدان بر آنکه علی مجتهد بر رای خود نزد مردم دلیل خصصت است و غیر مجتهد را بران عمل کردن  
 جائز نیست اجماع و این هر دو اجماع تقلید را ازین خبری کنند و حکا گفته اند که بر مجتهد حرام است و  
 بر عامی واجب و این قول اکثر اتباع ایدار بوده است پس مستبر در خلافت اقوال مجتهدین است  
 و احاد سلیم و قائل این قول مقلدین اند و اعتبار ایشان در خلافت نیست خصوصاً وقتیکه  
 هر چهار امام ایشان از تقلید نمی کرده باشند و باطل است که تقلید را جائز می گوید تحقیق نیارده که لا حق  
 جواب باشد تا بقائل و جواب چه رسد و ما موافقتیم بر دشمنان بسوی آرای رجال بلکه امر آنست که  
 در هنگام تنازع رجوع بسوی کتاب و سنت کنیم و تمام این بحث در کتاب اعلام الموقعین و اشغال

با چست و چنانکه تعلید و اسب نیست چنان التزام نهیست معین و تعلید نیست با چست  
 و اسب نیست قوی و این برهان همین یا هیچ داده اند و گفته اند که شما به بر عامه و تعلید  
 بعضی ایشان بر بعضی را در سبایل و بعضی را در بعضی مسائل و یک انگارنی کرده و همین است  
 حق و این نیز گفته دلیل مقتضای التزام نهیست معین بعد از آنکه است و قبل ایشان و جوابش  
 آنست که این دلیل محتاج شد نیست و در نه خط القیاد آری ایمان مقلد که با بری دلیل نیست  
 صیح نیست اگر چه هر که است لال خاسق باشد و باین قابل اند و عنید و مالک و ثوری و در  
 و شافعی و احمد و بعضی بران اجماع نقل کرده و آثری و جمله معتزله گویند مؤمن نیست تا آنکه از  
 نه و مقلدین بیرون نیاید و یا بعد از این چه حجت نیست که از ان یو بر تن نیز و ذل می آید  
 بلکه لرزه بر انداختی افتد و کیف که در ان جنایت بر جمهور این است فرخنده و تکلیف بالایطاعت  
 بمان تا بعد صحابه را که پیر جفا جهاد زبیده بود و در ایمان بمل کافی افتاد و آنحضرت صلی الله علیه و  
 آله و سلم ایشان را تکلیف معرفت آن نماد و در ایشان را از و از و انان و چسب تقصیر و بیایطاعت  
 بیرون کرد و قول بعضی هم معنیست اگر چه نهیست عامه و ضمایست زیرا که ایام بعد از آنست  
 لاحق ایشان انکار بر ایمان ملی کرده اند و قرون مشهور دنیا با کفر هم بران گذشته و لا تکفرت  
 احلامن اهل القبلة کافر می گویند هیچ کی را از اهل قبایلی تا آنکه نماز بجانب قبله مسلمانان  
 می گزارد اگر چه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید و لیکن ما دایم التزام آن کنند و لازم در فایست  
 ظهور نبود کفر نهی کرده و تا ممکن است توبیه و اصلاح حال ایشان بایست و در حدیث آمده که هر که در  
 کافر گردی و نفسی از کفر نبود قابل کافر گردد و حکم من نیز همین است و عذاب کفر تا آنجا است  
 که انکار مشروریات کرده و بهجت ابریکه کفر ز سید و روت و احادیث و تزییه و الا مشروریات  
 بودن کاری نمی کشاید و رسل البشر افضل من رسل الملائكة و رسل الملائكة افضل  
 من عامة البشر و عامة البشر افضل من حامة الملائكة فخرش بشکر انبیاء و رسل و نه  
 فاضلتر از ان فخرش ملائکه و غیر ان و در رسل ان با شسته و رسل الملائكة فاضلتر از ان فخرش بشکر

که غیر انبیاء و عوام بشر بهتر اند از عوام غیر شیعیان و تفصیل رسل ملائکه بر عالم بشیر جمع علیه است  
 بلکه ضروری و تفصیل رسل بشر بر رسل ملائکه و عوام بشر بر عوام ملائکه بچند وجه است اول آنکه  
 او تعالی ملائکه را امر کرده بود آدم و این امر بر وجه تنجیم و تکریم بود بدلیل قوله تعالی حکما ۱۱ عن ابلیس  
 آتاهم آیتنا هذالذی کذب علی قاتلناخیر حیث کلفنا من ناس قاتلنا من  
 طایفه مقتضای حکمت امر آدمی است بسجود برای اعلی نه بالعکس و چون فضیلت آدم ثابت شد  
 تمام انبیاء به ثبوت سبب است عدم التأمل بالفصل و این سخن خالی از غرابت نیست و ابلیس بر  
 قول جبرائیل اعتراضات برداشته ملائکه و حکمت خدا را بجهت خدا که ندانند که چیست گاهی اعلی را امر میکند  
 ادنی بهمی کن تو هم آنکه هر یک از اهل زبان ازین قول او تعالی قاعده آدم را آیتها ۱۱ کلاما  
 می فهمد که مقصود از آن تفصیل آدم بر ملائکه و بیان زیادت علم و تحقیق تنجیم و تکریم او است  
 سر قول تعالی ان الله اصطفی ادم قاضی الابرار هم قاتل عیسان کمل العالمین  
 و ملائکه شجره عالم اند و تفصیل نامه بشر بر رسل ملائکه باطن انسان مخصوص است پس باقی در ماعد  
 آن معمول به باشد و مخفی نیست که این مسئله فنی است انکشاف دران برادره ظنیه بایر و چهارم آنکه  
 انسان با وجود عوائق و موانع شهور و غصب و سنج حاجات ضروری شایعه از کتاب کمالات  
 بتفصیل فضائل و کمالات علمیه و عملیه می پردازد و شک نیست که عبادت و کسب کمال با شواغل  
 و مصروفات اول در اخلاص است پس انسان افضل باشد از ملائکه و نزد تحقیق حیثیت مختلف است  
 و نزاع فلفلی است یعنی از حیثیت صورت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از حیثیت  
 قرب بمبدء و رنج و زور نیست ملائکه افضل اند و کمال و ترقی انسان در آنست که بقرب ملائکه رسد  
 و کمالات اعلی یحتمل گردد و باینکه اگر تسبیح جامعیت انسان و عظمت او برای اسما و صفات است و  
 استخوان او تعالی مراد از آنست این جانب را جمع آید و اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب دارند دلیل  
 تمام باشد لیکن نزاع است و بجز و از علل جسمانی و درستی بیرونی تا نظر در جانب فضیلت ملائکه است  
 و در آن گفته اند که دلائل متعارضه و مسئله فنی است و یقین را بیان راه نیست و با وجود آن اعتقاد

باید کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم افضل مخلوقات است از جن و انس و ملائکه جمیع  
 خدا بزرگ تویی قسماً مختصراً و بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم محل کلام و محبت است و تفضیل ایما  
 بر ملائکه مذکور است و جماعت است و نزد و معتزله و فلاسفه و بعضی اشاعره ملائکه افضل از  
 از بشر بنقول ما نام آنهم را بگویم با قافی توقف است و در حقیقت جبل باین کیفیت قاضی در  
 ایمان و کمال آن نیست و سبکی گفت اگر کسی را مدینه امر این سلسله بجا بگذرد امید دایم که در زیارت  
 از وی سؤال نکنند استغنی و بعضی گفته اند که سلسله تفضیل هر جا که است همین حکم دارد و باین  
 اختلاف حیثیات و تعدد درجات است و تمسک معتزله و میر جمیعند و جاسن کی آید ملائکه را در  
 مجرد اندک کمال در عقل بود و در از سر در و آفات غل شورت و غضب پاک از غلات بیرونی و صورت  
 قوی بر افعال عجیبه عالم بگویند انضیه و آتیه بدون غلط و لیکن ناسی این جبهه بر اصول  
 فلاسفه است نه بر اصول اسلامیه و دوم آنکه انبیاء با آنکه از نسل بقره و قلم و استقامت و از ایشان  
 می کنند و بل قول تعالی عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو الْقُوَى تعالی تَدْرِي بِهِ الْغُيُوبَ الْآخِرَةُ  
 و شک نیست که مسلم فاضلتر باشد از معلم و جوایش آنست که تعلیم در حقیقت از خداست و ملائکه  
 مسلح اند به علم مومنان که در کتاب و سنت تقدیم ذکر ایشان بر ذکر امیاء و طر گشته و این نیست  
 مگر محبت تقدم ایشان در شرف و در تبه و جواب آنست که این اظهار محبت تقدم ایشان بر بقیه  
 یا محبت آنکه وجود ایشان انحنی است پس ایمان آوردن ایشان اتوی است و تقدیم او  
 من ذلک متسکین صریح و نفی صریح درین باب است هیچ یکی از فریقین بوجود نیست بر وجهی که  
 تلخ صدر کند و عطش قلب بر و پس آس درین مقام سکوت و توقف است چنانکه مذکور است حضرت امام  
 ضعیف آمدند و مگر با حقائق عقائد است اینک عهد میثاق ثابست کتاب و سنت کتاب کریم  
 قَدْ اَدَّ اَحَدٌ زَعَامَةً مِنْ بَنِي اَدَمَ مِنْ مَلَكُوتٍ وَ هُوَ دُرِّيَّةٌ مِنْ اَكْلِهِ اسف و سنت حدیث  
 مروی در منابع است که بطور در مسکو ذکر کرده و معتزله آیت و حدیث هر دو را اعلی بر سنه  
 جاری کرده اند و این تحریف قرآن و حدیث است و خلاف ظاهر اسل نماز تراویح در رمضان



سنت است اما بعد بابت رکعات بصحبت فرسیده در وایتی که درین باب آورده اند  
 رواه آنها نکردند پس در صفه اندام پس محبت را نشاید و ثابت از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم در رمضان و غیر رمضان یا زود رکعت است و در چرا از بابت بلکه سی چهل رکعت  
 حق نیست کلام در نهایت است که به ثبوت فرسیده و تمام این بحث در رساله الاعتقاد النجیح  
 فی شرح الاعتقاد الصحیح و کتاب مسک انکسار شرح بلوغ المرام بر وجه تفصیل نوشته ایم بوسه  
 رجوع باید کرد و روح حادث است و حدوث او از دین اسلام معلوم بالضرورة است و درین  
 گذشته اند صحابه و تابعین تا آنکه فرقه قاضی الفهم در کتاب و سنت پیدا شده و هر یک که در قدیم  
 دال بر سنت متفق اند بر آنکه وی مخلوق است و محمد بن نصر موزی و غیره بر آن اجماع نقل کرده اند  
 و اختلاف است در مردن روح قوی گفته می شود و گویا کندی سید و احادیث و دلالت از  
 بر اول و کافر نسیم عیسی است در دنیا لقول صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا سجن المؤمن و جنة  
 الکافر و اشعری گفته این نیست نیست بلکه نفی است و خلاف لفظی است زیرا که نیست و نیا  
 و نفی است و عقل که معرفت است و موجب وی خداست و وجوب ایمان بقبل مرگ است  
 از ابو حنیفه و مؤید اوست قول تعالی قَالَتْ رُسُلُهُمْ اِنِ اللّٰهُ شَاقٌّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ  
 وَ الْاَرْضِ و حدیث کُلُّ مَوْتٍ لِّیْ دِیْنٍ لِّکُنْ عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ و باین قائل است  
 ابو منصور نایری و اشعری گفته واجب نیست لقول تعالی ق مَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنِ سَخٰی  
 تَبَعَتْ رَسُوْلًا دِیْنًا رَفَعْنَا مَعَزْلًا وَ تَحَرَّوْا مِنْ حَقِّ نَسْتِ بَرِیْلِ قَوْلُ تَعَالٰی ق مَا اَنْزَلْنَا عَلٰی  
 الْمَلَائِکَةِ مِنْ اَنْبِیَآءٍ هَآرُفَاتٍ ق مَا رُفِیَتْ قَوْلُ تَعَالٰی ق مِنْ شَرِّ النَّفَّٰثَاتِ فِی الْعُقَدِ  
 و قول صلی الله علیه و آله و سلم الْعَبْدُ حَقٌّ رَوٰی ابْنُ مَاجَهٍ وَ ابْنُ دَاوُدَ وَ ابْنُ مَاجَهٍ  
 عن ابی هریرة و در فرقه ناجیه اهل علم را اقبال است هر فرقه خود را ناجی و غیر خود را هلاک می دانند  
 حسن درین باب اکتفا بر تفسیر نبوی است که فرقه ناجیه آنست که بر طریقه رسول و صحاب است  
 حدیث ما انا علیه و اصحابی باین اشارت می کند و هر که اندکی بهت در دین دارد و طریقه خود

و باران از یک می ستاسد ویرا که احوال و احوال ایشان نقل ثقات ارتقات ساریه  
 تا آنکه کیفیت اکل و ترس و خواب و بیداری هم منقول گشته گوید که ما ایشان به چشم سر دیدیم  
 و اهل بن مرقه آن خواب را که در میشتند و الا سلام عرض یسار سید روح الله و اطفال  
 للعرباء قیل و من هدی بارسول الله قال الذی یصلح لی ادا فسد الناس و در روایت  
 الذی یصلح لی ما افسد الناس مشارا لیه بوده اند و در حدیث آمده و علم میسر  
 آنست که یا سنت قاطره یو لیه عا و له و هر چه جداست بر یادست رقی و او را و او را  
 این ماحظه را بآیه قرآن است و نسبت حدیث و هر چه فراموش میرات و این ضبط و کد  
 و حسب با کفایه است از شایع و حرام است مخلوط با یکدیگر این علم را می دانند و سار و قیافه  
 رزان و ماسای این هر سه فصل در ادوات کسب منزوی نیست به هر جهت ضلالت نیست  
 علی الاطلاق چنانکه اعمادیشستیدینه درین باب بلاغ و دلالت دارد و در حدیث صحیح بر آنست  
 از تقسیم آن در آن یافت دلند و بعضی از آنکه قیمت کرد و در هر یک قابل تقسیم است و می آید که هر یک که تسک  
 نسبت مسیر و دلیل مثل ایاداداب غلابر حسیه سنت را در و بهتر از اعداوت و عت است اگر چه  
 منه باشد مثل بنای رابط و در میسه و از ابتلح است فریبید ای شود و از چست ملت می آید  
 و عمل اعداوت عت رافع است با اعداوت است نسبت قاص عت بود و عت هال است کسب  
 سنت کد و هر چه رافع سنت نیست عت نیست بلکه ملع الاصل است با دایمیکه نص صحیح بر آنست  
 در سنت آن قائم شود و این مناسطه نفیس است که از انبار و انبار میجو بدارد و شده و حسن تفاسیر  
 تقسیم شاه علی الدیندشت دلهوی است که در تفهیمات گفته عت رافع است کجی که در انوش تفلان  
 گرفت آن چنان باشد که رسولی حد علی احمد علیه و آله و سلم ران حش مرود و بعیر بریت مثل  
 کار تریاج و این چست سنه است و درم خد عداوت باه است که در لغت بود و نبود و  
 این اصل و اساس است توهم آنست که در آن ترک سنون یا تحریف سیرج باشد و این خلوت است  
 است و تنگ نیست که اکثر معانی و حیثیات افززان که از حسن سنه است می میدارند از قیل

زمین علم غیرست چنانکه بر متبع بر شید و نیست و آفتاب و آبی امر واجبست و رشیدن دست  
 اطاعتست و ممنوع و نکست نیست و خروج بر سلطان منتهی عنه و فاعل آن بتبع و مخالف بمخالف  
 جماعت باشد و نیست اطاعت پادشاه و حاکم در محضیت خدا و رسول و منع حق از هیچ کس را  
 نیست و اما مال در رتبه نیست مانیست است و لزوم آن واجب و اگر در آن مبتلا شود وقتیم  
 نفس که نه دین و ایمان را مانع نمیکند نه بدست و نه بزبان بلکه هر دو را باز دارد و در وی از  
 دی تعالی حقست اگر بیننده آن خواب پریشان ندیده است و بر عالمی بیان کرد و دوی  
 قصدین بیننده نموده و تاویل رواییم حقست و خواب انبیاء و جی بود و خواب سلم جزو سے  
 از دست و هر کوی گوید روایچه می نیست دی جاہلست و مردیست که آنحضرت ص فرمود خواب  
 مومن کلامست که حق تعالی بنده را بدان کلام می کند و جلال و ملا در دین و خصوصت در قدر  
 و مناظره و در آنچه اهل بدیل در آن مباحث می کنند منکرست و تسلیم روایات صحیح و آثار کیهنات  
 از خدا و صل روایت کرده اند و در حدیثی است باحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شده و واجبست  
 و کیف دلم در آن نیست و شیطان انسان را در وسوسه و در رشک و خطای آغاز و در صبر بر حکم  
 خدا و خدا را بمرتبه ای او را خلاص جل برای او تعالی و نیست مسلمین و تدین بعبادت خدا و اجتناب  
 گناه و زنا و قتل و در محضیت و فخر و کبر و دیدن مردم بچشم حقارت و عیب و عجب و مجانبست متبع  
 و تشاغل بقرات قرآن و کتابت آثار و نظر در آن تواضع و استکانت و عمل بر آن حتی الامکان  
 و اتباع حسن و حسن ظن و بذل معرفت و گفت اذی و ترک غیبت و نسیه و رعایت و تفقده  
 کامل و مشارب واجبست و تحکیم مکاسب و تجارت و مال طیب جیل و خطاست کسب  
 میشت بر وجه جلال برای نفس و خیال خود واجبست و ترک آن خلاف دین و دین عبارتست  
 از کتاب خدا و آثار رسالت و روایات صحیح که باحضرت و صحاب و تابعین و تبع ایشان و ائمه  
 دین که مقتدی و استکساست و متعلق باخبار مستفیضه باشد بود و بدعت و کذب و خلاف  
 منظم میقتد نشی شود و بنده ما مرست تو به قول تعالی قُلْ لَّيْسَ إِلَٰهٌ إِلَّا اللَّهُ جَمِيعًا و در حدیث

صحیح است ان لا استغفر الله و اقول اليها اكثر من سبعين مرة و چون رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که همگنان با حق سوره سوره همتاد بار تو به سرور کرد باشد بدیگری میرسد  
 اگر چه عالم دینی است و هر که گوید که حضرت می کند دی گزاه و مخالف کتاب و سنت و اجماع است  
 بلکه متعال ذره را از حیر و تر حساب ستانند و قدر رحمت اهل ذنوب گردانند شرک است و اگر  
 قدر رحمت می نود حق تعالی که من رسل را مثل قوم نوح و عاد و ثمود و مؤمنان است مداب می کرد  
 و استقامت خوب است از ذوب روی تعالی عقدا واجب نیست بلکه بفضل است خلافاً للعسیر و قوله  
 از کسیر و صیغ است با وجود اصرار بر کسیر دیگر و قوله اذکبار منی از مغایرت نیست و قوله صیغ بی شبهه  
 مقول غیر مژده دست بکم نص الحق الذي يفضله الله تعالى عني عتاد به قايغش عني  
 النجاشي و قبول تو به حیر و در شیت انکی داشتن جل محض است بلکه بر قائل دی خون کفر و هر که  
 می خواهد که نزد هیچ طوائف اسلام مسلم باشد بروی تو به کردن از جمله گنایان حرد و بزرگسایان  
 امک واجب است خواه متعلق با محال ظاهر و با تنید با خلاق باطن و باید که محض فخر و ادرا و احوال و  
 افعال و احوال و احوال او و وقوع در ارتداد که مثل اعمال و موجب سود خاتمه رجال و حصار خال و  
 مال است نگاه دارد و اگر تقدیر الهی کاری نازوی صادر شود که موجب بدت و مضامین باشد  
 بی احوال اران تأسب شود و مردم با حکرم بر مردم احاد کن تا سادات حاصل او آیت است عقائد  
 حقه که خلاصه کتاب و سنت است تا سلف خلق مانند و چون ماین اعتقاد و حیر و تا با احوال و احوال  
 گرد و طالب محاسن را باید که تقوی و به سیر کاری و ترسکاری که اساس عمایه اعمال و ملاک جمیع احوال  
 در پیش گیرد و در هر کاری که نصب العین و ابرار میادند و ارا ان احراف و در زوایات و احوال  
 فسیلت تقوی دیا و در یک نیم صد است و در جمیل آیات ان امر تقوی سب و در حصال حیر و صیغ  
 اکثر الذکر و السواء از تنهی است و در احادیث صحیح و سیر و سیر تفاسیل حیر و تقوی و اراش و و گرامی تر  
 مردم رو خدا کسی است که تنه ترست و او تعالی محب و ولی و مرفی و مرکب و ناصر و حامی او است و کسی  
 تاب و میر با قنبت او را میا است و بهشت برای او و عود دست و تقوی لباس حیر است و غیر از تقوی

و تقوی شرط و سبب ثبوت و دفع اعداء و امداد و منفعت و رحمت و تکفیر منیات و دفع برکات  
و دفع دریات و موجب تفرقه در میان حق و باطل و خروج از مضائق و حصول رزق از بجا  
گمان نباشد هست و هم موجب اعظام اجر و اصلاح عمل و فلاح حال و شکوفه و کمال و مزین نعمت  
و حق تعالی برسان را امر کرده که در تقوی بتوان یکدیگر کنند و امر را هیچ فرموده و تمام اولین در  
آخرین بیان وصیت کرده است و اندیش اگر دعوی طلب صادق است و نجات آخرت و سلوک  
بسیل حق پیش نهاد خاطر عاشقی تقوی و والد و فرقیته آن باید بود و بویک هیچ چیز از ان مانع نشود  
گویند و انش بر خلاف آن حج شوم شیطان دشمن قوی انسان است ایمنی از تسویلات و  
جز جو سل کتاب و سنت میسر نیست و نفس اماره خادم شیطان است هر طرف که او می خواهد بکشد  
و آدمی را بصورت تقوی دلالت کرده از معنی آن بیگانگی بسیار در چنانکه حال اکثر عیان خواهد شد  
پس خاک کسی است که خود را از دام سکاه شیطان و نفس و اربابند و معنی تقوی را خوب بشناسد  
تا استقامتش با سانی دست بهم و در سختی تقوی در لغت پرمیزگاریست و در شریعت معنی خاص عام  
هر دو دارد اول حیانت و اجتناب از مضرات و آخرت است و این نقصان و زیادت  
می پذیرد و از انهای آن احتراز کردن از شرک و انواع آنست که موجب تابید و زاری باشد و احکام  
آن تنزد از چیزی است که عائق سیرالک الی الله و انقطاع از از حق تعالی باشد و همین است برادر  
در قول تعالی **قَالَ اللَّهُ سَوْحًا مُّقْتَصِدًا** و هم حیانت نفس است از آنچه بدان سحر عقوبت شود  
قول باشد یا فعلی حرکت باشد یا اخذ و این در شرح مشهور است و نزدیک طلاق و عدم قرینه بین  
مراد باشد و درین اجتناب کبار لا تعزم و در صغائر گونه اختلافت است و حاصل نمی شود تقوی اگر  
اجتناب از منکرات و منیات و ایتیان معروفات و مامورات و این منکرات و معروفات  
به هر یک اعضا تعلق دارد و مرد آنست که بناد میانی چشم نکشاید و بنا شنیدنی گوشها ننهد و ناگرفتنی  
دست بگیرد و ناخوردنی نخورد و ناآشامیدنی نآشامد و نالایستی نگوید و ناردنا رفتنی نپوید و ناپوشیدن  
نپوشد و سجده ناکردنی نکند و فرج را در حرآم استعمال نکند و قس علی ذلک و اعظم مواضع منکرات

قلب مست که جسد و دنیای تمام بدن قلمی شود و مصالح و دنیای تمام است و مختار است و جسد  
و جسد و دنیای باغداد است و مصالح او با جلال حسنه بر مرقع را با حسن که مقابل است  
مبدل این ساخت که با این و اتفاق را با مصالح و خضیب را بر مصالح و کل را بر جود و قدرت  
طبع را به نیست و اشتغال به غیر با نیست حال بحق دلی و ذلالتی است که چون در هر کار قهری  
در قهر شد رفت رفت این مکر است بدل به عرفات شود و خصال از مکره تصدات خود و در  
انحال تغییر با جلال حسنه و مناسبت مبدل با مکره و خصلت با جلال از مکره و خصلت خود و در  
اشتغال به غیر از آنکه در دلی آورده اشتغال بحق بجای آن نشیند تا آنکه طلب باطل و  
نیل غیره ای که در هر دو برای حق از دل فراموش شود و بکلیه مایل آن مایلینا بگردید و در وقت  
در پی معرفت به شیت بر دل وی یکیشاند و بگویند فطرتی علم معلوم کرده بود کشف بشود و حیا نماید  
استدلال با هست آورد و از علم معلوم رسیده و آنچه در کتاب نیست مست مایل تر شود و در  
حق و حقیقت در دنی در ترقی شد و از بهرست و عدل آن اخراج برده و در شکست  
بقرآن و حدیث در هر نیک و بد درآمد و شد کند و گوش بر سخن کسی که سرشار از قول و فعل رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشد نه شد و نه حق و باطل کرد و در ترقی تر شود و در  
و ادیم هزار گنج مقصود نشان با گرمازیدیم تو باری بری چون بالله الیقین و اخلاص و عین ما  
ان الله سبب العالمین و جل الله علی سیدنا محمد و آل و صحبه و من تبعهم بحسب

خاتمه الطبع تجرید فکر شاعر با برناظم ساحر و لوی حکیم حافظ سید اعظم حسین  
سلامه الله تعالی

یکایند ای هستی آفرینی شد ای را که دین و دافتر بهم آینه است و هستی بریند پیوست  
پس اگر از ایم و کرامی رسول جهان افروز خلقت سوز که نیک و جز از هم جدا کرد و از است مانه که در  
در بر لباس و عاشیه بر دوش بهر گزایم و آید آن که بران آل اطاعتش با که بر جاد و حق پرست

اندک است و در اینها افشانه و دسرا بانه اند از روی درستی اعتقاد پیشروی هر دو سرگزشته اند  
 و در یکی سارا جان باشد جان شارش را که در برهای گیرنگی بساط انداخته و فیضها انداخته  
 و کار ساخته اند با ستوری بند محبت بهنای علم و عمل زیر قند ام رحمتی از قیاس افزون بران  
 هرگز منزل در روی از انداز و بیرون برین قدس ترا اوان و صحت گزینان نازل باد و در  
 این عقیده در لیکن نامزدان دل متقد و زبان قائل با و سپس پوشیده نیست که تازه سر و برگ  
 حق یعنی رحمت شناسی که دیده و دلکی از ان تنهیت گوی هم آید و خود آنرا نورینش و مر این را سیر  
 در انش افزایه تحسین داده اند و با مظلوم فاطمی رحمت طلب آسان میتوان بر بود و بریل  
 و قش نهاده اند تا آنکه بقیقین از دیرستان را استواری و هم به تحقیق آراسته آمده  
 کتابی که بر عقاید حق آگاهان آگهی بخشد بصدا تمهید پیراسته است متن عربی عقاید نفسی با بقا  
 شرح داده بقیه الزامین شرح العقاید نامیده شد که در بابی سلمی چالی در از ترکان تازی بانی  
 ساسر مداصدهای در ششم لباس طریزان در بر کشیده شد پیش ازین در مطبع نقای بنگاه مطبع  
 رخ افروخته بود و گردا گرفته اند از شنایان علم و فن بهره ازان انداخته اما از بسیاری طلب که اینک  
 یک نسخه از ان نادر بوده و نسبت لاجرم خیل از دور و درستان هنوز به پیرانش حسرت آشنانده اند و  
 شتی از نزد یکان یاد داشت همچنان سر در جزو نظر برین کشش و خواهش بفرمان عنایت عنوان  
 حضرت بولف فرخنده گیش افادت اندیش آرزو و پیر یازندگان روزگار حاجت روا  
 ستندان آید و در رعایت شیره رحمت پرور محاسن پیشه احسان گستر نام اراعی خطاب  
 شد و اینصورت رکاب فرزان پایه شتری سایه عطار دانا غرورشید و یار سست روش فطرت  
 ش همایون القاب معلی جناب والا جادا میر الملک نواب سید محمد محمد قیصر خان  
 بار دام له الحمد و التفاضل ازین نزدیکی بمن ملک رانی و سلطان نشانی با آذی کشور یار  
 الت بارگاه در چون ضمیر روشک نظیر فیسان نوال حاتم بهال سکندر سامان فریدون فرمان  
 مادت سپند سیادت پیر علیا حضرت عالی علم جناب نواب شاه جهان بیگم

کردن آن امر از پیش در آن عظم طبقه اسلامی ستاؤ صد و نهمین بهیال داد و داد العز الامان الله بالکمال  
 حاصل از بحر علوم معدن فیم بولانا مولوی نورعبد الحق سید الهی در آن حق نظر دارد  
 عالی گزینش تمام بجهت انوار کس سید و الفقا احمد داد الله و کتابت محمد سید انور سید الهی سید الهی  
 ۱۰۱ است ماهر کتاب و سنت حاضر مر اهی علم و حکمت کاینان با ناست نشان مولوسه نو  
 بیع از زمان احوال الناس در طبع صدیق قشرب طبع ثانی بر برش کرده شد و در وی  
 بر احوال حق حوی و بطالان حقیقت طلب بر آورده و مشبه نموده

### تایخ طبع ثانی کتاب استطاب بغیة الراشد من شرح العقائد

<p>نی میند ستانی بیت کایه مای سلطان          یکاچ بر ترش حقوق ششید بهر یانی          جریغ نقل و دوش کرد از انوار بر فانی          ببارش متلع و دوشه ببارش کسان          طعاش در قلمرو از نواں سلیمان          بریاالت بر فتن خاک می مالد بستان          خلقت دلدارش بر هم گیر و سلاطین          قمار نازک انداخت کند در رم خفانی          دودر گفتار مار انصیعتاے لقمان          گداز روی او روشن جوامع نورانی          ساراں مگر در دشت طبع کبابانی          گمیر و هیچ کاره که حاکم از میر سامانی          بر دوش قدر سیان از انصافیان و نوریان</p>	<p>امیر الملک و الاماد نام کر مداد دانی          بختی موبس حوزا کر سید و سر سگی          ایام عقل در دوشم اشتراق فلاحه          تشریح قماش سروری یک است و اس          قش و مهر و فانی و اقبال حسیدی          ز جلالش میدان در ده می ۱۰۱ بهایدی          مهر حاضر این و حتی آماد مایوس          میا بر ترکیب حشیش کند در رم حلالی          کند در حاشی خود را همه محو اندیش          نفس از حوسه از تنگیں بهکاد و فردوسی          خزان در رکعت کعبه و شرب لور و ک          نرا از هیچ غایت از نوازش از نوازش          رویی مشتری را از دنیا پیمان بهتای</p>
---	--



صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
علامات	علامات	۱۳	۱۰۰	سبک	بک	۲۰	۵۶
موسم	مستوم	۱۶	۱۰۱	رايح	اچ	۲۱	۵۷
کيه	کيه	۱۳	۱۰۲	تيز	تيز	۱۳	۵۸
بطاهر	ظواهر	۲۰	۱۰۳	يراب	عرب	۱	۵۹
اين	اين	۳	۱۰۵	شکله	نکله	۶	۶۰
دعا	دعا	۱۵	۱۰۶	باک	باک	۸	۶۱
خيزي	خيزي	۹	۱۰۸	ورغله	ورغله	۲	۶۲
عمرو	عمرو	۳	۱۰۹	بيلم	بيلم	۱۷	۶۳
ولکين	ولکين	۲۵	۱۱۰	شوق	شوق	۶	۶۴
رواياتي	رواياتي	۱	۱۱۳	احاد	احاد	۶	۶۵
آورد	آورد	۷	۱۱۴	يکتع	يکتع	۱۲	۶۶
برشاني	برشاني	۱۰	۱۱۵	جناب	جناب	۱۱	۶۷
سرو	سرو	۱۲	۱۱۶	خلافت	خديت	۱۵	۶۸
يزيرفته	يزيرفته	۳	۱۱۷	تواند	تواند	۱۷	۶۹
من	من	۱۰	۱۱۸	عليه	عليه	۹	۷۰
فرقان	فرقان	۱۷	۱۱۹	انقاي	انقاي	۱۱	۷۱
	تمت			فاجر	فاخر	۱۶	۷۲